



2

1

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

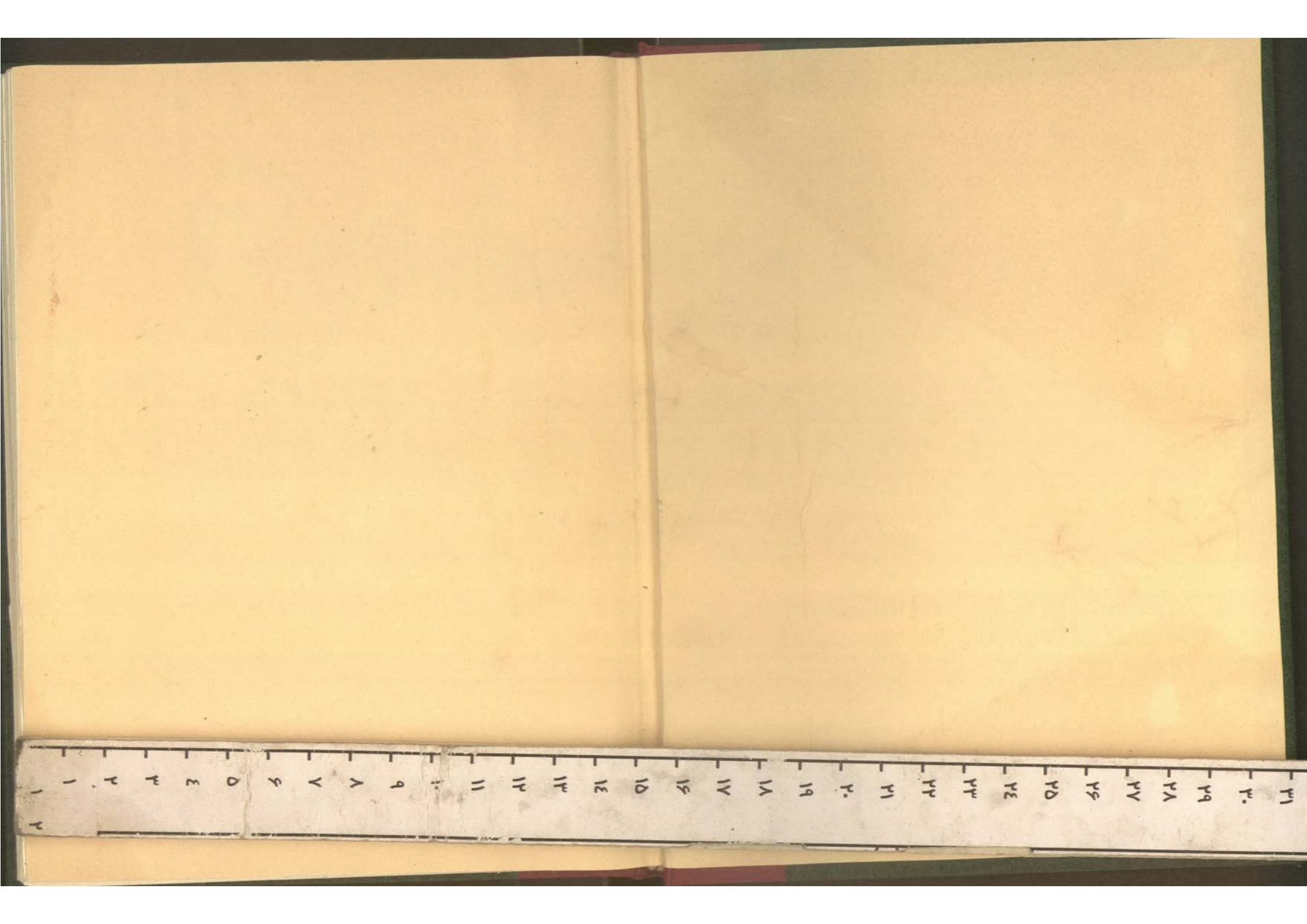
16

17

18

19

20





الحمد لله

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

۱۰۰



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله أشرف الأولين والآخرين
والسلام على شيعتهم ومواليهم ومحبيهم إلى يوم الدين وبعد
چنین گوید عبدالحق محمد رفیع بن علی اصغر الحسینی النجفی
المعروف بنظام العلماء ایدة الله نعم ووفقه ابرئید همیشه در مبداء
خیال مشغول بودم که در فضایل و مقامات عالیه خیرات ائمه طاهرات
سلام الله علیهم اجمعین و شرح معجزات و کرامات ایشان نیز بلکه
کتابی نالیف کنم و مجموعه تصنیف نمایم باعث انشراح صدور و تقویت
تقرب و توسل بآنان معادن نور باشد و برای ابرار و اخبار از مولیان
ائمه اطهار سلام الله علیهم مایه نند کار و من باب باقیات ضالحات

۸۴۷۵
دقیق

همیش در صفحه روز کار از من یادگار بماند ولی منفک نبودم و متخیر
که باینکار چگونه دست زدم و در این بحر بیکران چه قسمها شناور
نمایم و در این دریای بی پایان که کشتیهای بزرگی لشکر انداخته از
هر طرف طوفانهای عذاب است بپیر و سبیل سپهر و حرکت کنم و با این کثرت
فضائل و کرامات و ان همه درجات و مقامات چگونه از عهد این
خدمت بترایم ایا از کجا ابتدا کنم و در کجا بانهایم برسانم قل لو کان البحر
مدا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان ننفد کلمات ربی ولو جئنا
مدا از خلیل بن احمد بصری از فضایل جناب امیر مومنان علیه السلام
پرسیدند گفت ما اقول فی حق امرکم احبواوه مناقب خوف و اعتقاد
حسد و ظمیر ما بین الیکم این ماملای الخافین

و فضلہ الخشای من عظم فضله	واکبر فضله لایح بر ذریه خا سید
محبوه اخوه افضله خیره اعدا	واخاه بغضا خا سید و معاند
وشاع له من بین بین مناقب	تجل بان تحصى وان عد قاصد
وفي املة الصدوق عن عمرو بن البعث عن شعب الخالد قال	

خرمی و نشاط فراهم آمد و انفس در یکی دل مبتدل بشکفتی و ابتداء
 کرد بدی یکی از صلحاء محتاج نیز حکایت کرد که خواب دید از خضر در
 غار رؤیا جوئی احوال بوده فقیر بنفرت شعر را در جواب او خوانده ام
 پالک کن دامنم از کرد و خاک | همت مرزدان بحر خیز شد
 وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ ذَٰلِكَ فِي الْكَافِرِينَ عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَىٰ أَعْلَىٰ الْأَنْبِيَاءِ
 وَ تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جَلَاءٌ لِلْقُلُوبِ مِنَ الْقُلُوبِ تَرَيْنَ كَأَمْ يَرِي التَّيْفَ
 جَلَاءُهَا الْحَدِيثُ وَ جَنَابُهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِيقَاتُهَا بَدَانُ فَنَزَعِ الْقُلُوبُ
 تَمَلُّ كَأَمْ تَمَلُّ الْأَنْبِيَاءُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرِيقًا يَكُونُ عَنْ الشَّادِقِ عَلَيْهِ
 إِنَّ الْأَرْوَاحَ تَكِلُ كَأَمْ تَكِلُ الْأَنْبِيَاءُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرِيقًا يَكُونُ عَنْ الشَّادِقِ عَلَيْهِ
 اشخاصی که از این مدعا کرات دلشان خوش میشود و از این مطالعات
 و مسموعات به اخبار در قلب خود شرح و سرود استنباط میکنند
 که دلیل سلامت فطرت و پاک شدن و ذات است و بدایع حال آنانکه
 مدائح خضر تر از ثاقب میشوند بلکه قلبها از شرح و بطن آنها منقبض
 و دلشان میشود و از اینها کمال و انفس در یکی در خود میبیدد

و انفسی البتة دلیل خست باطن خواهد بود و از این حرف بیغرضانه تر که
 عجب نکند که میان عامه بلکه خاصه از این قبیل اشخاص به بصیرت
 خلیع بد شده و قلوبهم مریض مجلسی علیه الرحمن نقل میکنند که
 خبار انصار در او آخر مرد کوچک را و در مجالس انصار در مدینه
 بصنائع تکبر کرده میکنند میبکند معاشر الناس از یوا اولاد که
 عَلَىٰ حَسْبِ عَلَيْنَ بَاطِلٍ فَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ إِلَىٰ شَيْءٍ فَلَيْسَ لَهُ بَاطِلٌ مَرْحُومِ فَاضِلِ دُرِّ
 طالب شاه در جواهر الايقان گوید غنی نمایند که اکثر اهل انحصار
 بعضی اینک معنی حدیث را نفهمیدند یا در نزد عقول ناقصه و از این
 مریضه ایشان در دست نیامد و انکار میکنند و نزدیک میشود
 متکلم بان حدیث را تکفیر یا تنقیق نمایند بلکه اگر در قدرت بعضی از
 ان جهال ضرر رسانیدن بان ممکن باشد پس بان ضرر میرسانند
 لهذا میکنند مبهات مبهات انکار و استبعاد و ظیفه اصحاب
 عقول سلیمه و از اینان مستقیما اهل ایمان و ابقان نیست و همین
 مطلبشان فرموده است در حدیث امام محمد باقر علیه السلام و

خامس مضمون آن اینست که بعض خلق الله تعالى و دشمن ترین آنها
 در نزد ما اهل بیت نبوت ان اشخاص نیست و قبلی که خدا بخواهد بفرستد
 و بعضی قول آنها آنچنین است که میگویند و روی خودشان را بر دیگرانند
 و او را انکار میکنند و نزد یک میشود که متکلم با آن تکلم بر کنند
 ضرر بان برسانند پس این خواست بعد از انکار و نزد یک بگویند که
 که احتمال دارد که این حدیث از خاندان اهل بیت نبوت بیرون آمده است
 و این شخص متکلم بان بیا اهل بیت استناد نموده است اشقی و علامه
 اردبیلی علیه الرحمة در حدیقه الشجرة از امام محمد تقی علیه السلام
 روایت میکند که آنحضرت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل
 کرده که فرمود ذکر علی بن ابیطالب عبادت و من علامات المؤمن ان
 عن ذکره و بخندار استماع القصص الکاذبه و اساطیر الجوس علی السماع
 فضائله ثم فرمود نعم و اذا قرأ الله و عدده انما انزلت قلوب الذين لا يؤمنون
 بالآخرة الحدیث میفرماید که ذکر علی بن ابیطالب عبادت و از
 علامات منافق اینست که او تقریر میکند از ذکر آنحضرت و اخبار

میکند شنیدن قصه های دروغ و نوشتجات مجوس را بشنیدن
 فضایل آنحضرت الحدیث چنانکه در این عصر فاسد و شوق اغلبه
 بخواندن و شنیدن این قبیل نوشتجات است قلبی این
 چنانکه افراط جهالت است تفریط نیز اسباب خرابی و ندامت
 غلو و نصب هر دو مرد و دانت و غلبی و ناصب هر دو و نیز که ایمان بود
 و از خلفه تبعه کان ایشان مظهر و است و عجب است از اینکه بعضی
 مؤمنین مفرطین را دشمن میدانند و منتهای تحذیر از افراط مبتلا
 ولی جاهل مفرط را ملامت نمیکند و با او چندان بعضی و عداوت
 نمیشناسد و این یکی دلیل عدم بسوء فطرت و طبع شخص میتوان بود
 پس باخذ جاذبه وسط که نه افراط باشد و نه تفریط و سبک میان روی
 و اعتدال بیاری خدا و همت اولیا این روزها شروع تحریر این کتاب
 مستطاب خود و بر دل افشوده خود که از گرفتاری و محن ملول و هشت
 طالب از او و خول بود بدین وسیله ابواب خوشنودی و کسرت
 کشور و از قلب پر شده افکار بعضی و خیالات بیجا صلا و متفرق فود

وذلك خاطر لا بصقل ابن افكار خوش افكار دلکش في الجملہ نزد
 عشق آمد و رفتی ناز و پند ناکر در اینی و پرمناخت دوست
 اجزای وجود همگی دوست گشت نامیست همین از من و بلاهت هر
 پس متوکل علی الله و متوکل علی اولیائے دست باین عرف و تفرقه
 بمبادی و مهمیست برای غرر این کاتب حق جمع الفضائل قلم برداشت
 و غمزه اسخ با انجام این مراد کاشت امیدوارم خداوند توفیق اتمام کرامت
 فرماید **مُوَحِّبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**

مست خدا را که مطیع پیغمبرم	فرمان بر فضایی خداوند الکریم
زانها هم که خوش فروشم بهالو	تقوی است خدایت من زده است
دینا چو حیفه طالب است شمره اند	پس هر چه این همه منت چو ابرم
در کام من ز مدحت جسد خالو	کردن و حق ان حرام شود طعمه نکرد
شاه بخت مبر و لایست علی که هست	بر سر زعفر خاله زه او چو افشور
من خود که کم که دعوی مهر علیکم	مریبتن کینه غلامان فتنه
نام و کار خانه عشاق چو نباد	اگر ز محبت تو بود شغل دیگر

شاهان من از بعش و سام سر بر	مملوک این جناب و مسکین این
از منکر نیک تر هم که سوال	زیرا که در حاجت شتیر شترم
نسبت به خاندان علی و بال او	زان کرده ام درست که پاک ماند
انرا که هست با علویان وارده	کر از نژاد ترک بود هست داود
باجت خاندان چو برارم و تنگ	بر بجهله خلق خیر بود روز محشر

در این مجموع چهارده حدیث ثبت میکند و انشاء الله اگر عمر وفا
 کند هر وقت ممکن باشد تفراده در مجلدات دیگر نایاب صدوره
 حدیث از فضایل مولی الموالی و سایر ائمه معصومین علیهم السلام
 بعد داسم مبارک ثبت خواهد کرد و از خداوند توفیق و سعادت بخیر
 و انچه در این کتاب از احادیث و اخبار عنوان میشود حدیث خواهد
 بود که در کتب معتبره اخبار مضبوط و اعلی محقق و اعتبار مرقوم
 و منقولست و مدلول آن نزد اجماع و اساطین علماء عظام مقبول
 باشد و الله ولی التوفیق و قبل از نقل احادیث لا بد است از ثبت مقدمه
 که برای سالك باعث تفتحه و عبرت گردد **مُقَدِّمَةُ قَالِ عَلِيٍّ**

عليه السلام انما اتخذ الادوات لنفسها وتبطل الالات في نظايرها
بذلك ساقطه قد رعى وتوهم ما يدب من الله بمقام عال بمشاوره
وغالبه لا يجوز بمشاوره شناخت واورا نمشود وصف کرد مکر
با نچه عالی خود را بیان و سبب شناخت باشد و بیان و تعریف
که از خودش بسیار رسیده باشد چنانکه در باب معرفت خدا فرموده
انما السبيل مَسْدُودٌ وَالظَّلَامُ مَرْدُودٌ وَرَجَعَ مِنَ الْوَصْفِ إِلَى الْوَصْفِ
ظَامُ الْمَلِكِ فِي الْمَلِكِ كُلُّ مَا مَبْرُورٌ بِأَوَّاهٍ مَكْرُورٌ مَخْلُوقٌ مِثْلُكَ مَرْدُودٌ
الْبُكْرُ هُمَا نَجَابٌ بِغَيْرِ صَلَواتٍ عَلَيْهِ وَاللهُ بِغَيْرِ مَا يَدُ سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ
فَتَأْوِيلُكَ أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ فِي الدَّعَاءِ بِأَمْرٍ دَلَّ عَلَى قَائِمِ دَائِرَةِ

تَرْوَعْنِ مَجَانِبَ مَخْلُوقَانِهِ

ای دست مقتربان درگاه	از دام عزت تو گونا
مدد تو عقل فکرت اندیش	صد سال اگر قدم هدیش
نامده از تو ره نجاتی	دو دست که تو بود بجای
هر که در اشتباه است	از تو روز هفتابی نش

و هر چنان است حال در معرفت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
معرفت انچه معصومین علیه السلام که باید تعریف و بیان از خود
برسد بدین بیان خودشان اگر کسی از طبقه رعیت بمقام تعریف
و بیان برآید نمیتواند و از افراط و تفریط ایمن نمیند و فرموده اند
أَجَاهِلُ الْمَاهِ قَرِيطٌ أَوْ مُقَرِّطٌ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا فِي رَجُلَانِ حَبِيبٌ
مُقَرِّطٌ وَ مُبْغِضٌ مُقَرِّطٌ هُنَا اخْتَصَرْتُ فَرُودَ هَذَا مَبْدُودٌ وَ رَجُلٌ
مِنْ دُورٍ يَكُونُ دُورٌ دَائِرَةٌ كَمَا افراط کنند باشد دیگری دشمن
گردد تفریط کنند در خیر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله
امیر علیه السلام فرمود با علی مراد شناخت است کسی مکر تو و خدا و تو را
شناخت مکر من و خدا و در حقیقت معرفت ایشان صراط مستقیم
است که از مؤایر بگذر است و از مشایر برتر است

ای که از کوچه معشوقه ما میگذرد	با خبر باش که سر می شکنند بدو را
پیر که در این مقامات بجزت نمیتوان راه رفت	و باید بر بیان و
تعریف خودشان تابع و منقاد گردید و آن	هناجر اهل مستقیم

فهو مشرك وذلك الباب المأمون على سرائر الله المكون وفيه ايضا
عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عز وجل نصب عليا عليا بينه و
بين خلقه فمن عرفه كان مؤمنا ومن انكره كان كافرا ومن جهله كان
حنافيا ومن نكته معه شيئا كان شركا ومن جاءه بولايتي دخل الجنة
وفيها عن ابي جعفر قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ان عليا باب
فتح الله ومن دخله كان مؤمنا ومن خرج منه كان كافرا ومن دخل فيه
ولم يخرج منه كان في الطبقة الذين قال الله تبارك وتعالى فيهم المشية
واذا من بابك است كفر خراج ونواصبك ايشان گفته اند بعد از
رسالتنا اعتقاد بخلافت و امامت لازم نبشت لا حكم الا لله و رد
بيان جهالت ايشان جناب امير عليه السلام فرمود كه بكنه حق برادرها
باطل و كشف القم من كتاب المناقب لا يثبت مؤيد الخوارزمي عن علي عليه
السلام عن النبي صلى الله عليه وآله قال يا علي لو اعيى عبد الله
رجل مثل ما قام نوح في قومه و كان له مثل اخذ ذنبا فانفق في سبيل
و مد في عمره حتى حج الف عام على قدميه ثم قيل ما بين الصفاة مظلوما

ثم هو الك باعلى لم يشتم رائحة الجنة ولم يدخلها بغير جناب فغير صلى الله
عليه و آله فرمود باعلى هرگاه بنده عبارت كند بخدا مثل آنچه نوح بنا
قوم خود قائم شد و ياشد براي او طلاق مثل كوني احدى او را در راه
خدا صرف كرده باشد و بعرش طول داده شود تا اينكه هزار سال پياده
بجاء برود و بعد در ما بين صفا و مره مظلوما كشته شود بعد از آن
دوست ندارد اينچنين شخص بوي بهشت را است تمام نخواهد كرد
و به بهشت داخل نخواهد بود و في مدينة المنجرات في جملة حديث عن
رسول الله صلى الله عليه وآله يا محمد لو اني عبد من عبيدي عبيدك حتى
ينقطع وبصير كالشتر البالي ثم اناب جاحدا لولايتكم ما عفتكم الله حتى
يقول لايتكم استغنى الشتر البالي الفريزة الخلق در حق القلوب بسند صحيح
از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه از آن حضرت پرسيدند كه
تغصير اين آيه و من يؤتي الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا بغير هر كه حكمت با و داد
شد پس بيقين كه خبر بسيار داده شده است حضرت فرمود كه هر كه از
حكمت طلعت خدا است و شناختن ما و معني است كه بدون شناختن

ایمان طاعت از احدی مقبول نیست و ایمان محقق نمیشود مگر بجهت
 معرفت ایشان و فی الحال الزلفی قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 الرُّمُومُ دَنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ فَاتَمَّ مِنْ لَقَى اللَّهَ بَوَدْنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا
 فَوَلَدِي نَفْسٌ تَحْمِلُهُ مَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَلَا يَنْتَهِ فِيهِ رِجَا
 عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَتَبْقَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرُّمُومُ دَنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ
 فَاتَمَّ مِنْ لَقَى اللَّهَ وَهُوَ يَجْتَنِدُ دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا وَاتَمَّ مِنْ لَقَى اللَّهَ بَوَدْنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا
 عَبْدٌ يَعْلَمُ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا حَقَّقْنَا فِيهِ نَبِيًّا شَابِدَ بَعْضُ بَيَانَاتِهِ دَرِ شَرَحِ
 بِمَعْنَا حَادِثِ مَسْطُورِهِ دَرِ بَابِ اَوْزَانِ مِنْ بَعْدِ مَذْكُورِ شُودِ وَتَوْجِيهِ
 مَسْطُورِ كَرْدِ وَاِیْنَكِه مَوَافَقِ ضَرْوِ رِیَاضِ دِیْنِ وَاصُولِ مَذْهَبِ اَئِمَّةِ
 ظَاهِرِ بِنِ سَلَامِ اَللّٰهُ عَلَيْهِم اَجْمَعِیْنِ وَمُطَابِقِ اَبَانِ وَرَوَايَاتِ اَسْتَبْلِثْتُمْ
 وَعَقِبْتُمْ بَعْضُ مَذْهَبِیْنِ بَیْتِ اَزِ اَوْجُوهِی وَبِیَانِی بَاشَدِ مَوْلَفِ زَا اَبَا اَوْ
 مُعَارَضِی تَخَوَّاهُ بُوْدِ وَاَوْزَانِ بَا مِیْرِ خِیْرِ بِنَادِلِهِ نَدَارِدْ كِه اِخْتِلَافِ دَرِ نَظَرِ
 مَا بَیْنِ عُلَمَاءِ مَعْهُوْدَ اَسْتِ وَعَقُولِ وَاذْهَانِ وَسَلِیْقَةِ مَا بَا هُمْ مَخْتَلَفِ
 اَسْتِ شَابِدِ بَزْمِیْنِ كِسِی تَوْجِیْهِی بَسْ كِه خَالَفِ اَنْ تَوْجِیْهِی كِه بِنَظَرِ خِیْرِ

فِي آدِلَةِ اَفْضَلِيَّةِ

رَسِيْدِهِ اِيْمَانِ غَيْرِ نِيَادِ مَا بَیْنِ اَهْلِ اِلْمِ وَسُلُوكِ كِه طَالِبِ اِفْتِهَامِ وَهَذَا بِنَدِ
 اسْبَابِ اِلْحَاجِ وَخُصُومَتِ كَرْدِ مَشْرُوطِ اِيْنَكِه اِنْ بَيَانِ وَتَوْجِيْهِی
 ضَرْوِ دِیْنِ وَدِیْنِ مَنِ هَبِ بِنَاشَدِ وَاَلَا مَعْلُومِ اَسْتِ هَر كِه حَلِ بَوَلِ بُوْدِ
 تَوْجِيْهِی مَا اَلَا بِرِخْتِ صَاحِبِهِ نَوَاحِدِ بُوْدِ وَسَلَامِ اَسْتِ كِه اَحَادِثِ اَئِمَّةِ عَلَيْهِم
 السَّلَامُ ظَاهِرِ دَارِدِ وَاِبَاطِنِ اَرْدِ دَرِ جِلْدِ هَفْتَمِ بَحَارِ اَزِ اَبْعَدِ اَللّٰهُ عَلَيْهِم
 اَنْ قَوْمًا اَمَنُوا بِالظَّاهِرِ وَكَفَرُوا بِالْبَاطِنِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ شَيْءٌ مِنْ اَمَانَتِهِمْ
 بَعْدَهُمْ فَامَنُوا بِالْبَاطِنِ وَكَفَرُوا بِالظَّاهِرِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ شَيْءٌ مِنْ اَمَانَتِهِمْ
 بَظَاهِرِهِ بَيَاضِ وَاِبَاطِنِ اَبْظَاهِرِ تَقَرُّرِ قَبْلِ اَزِ قَبْلِ اَحَادِثِ اَئِمَّةِ
 مَنَاسِبِ بَدِ تَفْصِيْلِی وَاَكِه كِي اَزِ عُلَمَاءِ شِيعَةِ بِيَكِي اَزِ عُلَمَاءِ عَامَةِ نُوْشِي
 وَمَقْبُولِ غُلْمَةِ وَخَاصَّةِ مِيْنَا شَدِ ثَبَتِ كِنْدِ قَالِ اَعْلَى اَللّٰهُ مَقَامِیْنِ دَلَالِ
 اَفْضَلِيَّةِ كَوْنِهِ اَخْبَرِ بِالْمَغْتِيَّاتِ وَهَذَا بَابِ ظَاهِرِ اَفْضَلِيَّةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ وَاتَمَّ لِلرَّسُولِ فَيَكُونُ اَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ الرَّسُولِ وَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ
 وَهِيَ الْمَطَا اَمَّا الْخَبَارُ بِالْمَغْتِيَّاتِ فَمِنْ وَجْهِ الْاَوَّلِ اَنْهُ اَخْبَرَنِ نَفْسَهُ الشَّرِيفِ
 بِالْفَتْلِ فِي رَمَضَانَ فَفُتِلَ لِبَلَّةٍ ثَمَعِ عَشْرُونَ مَوْضِعًا فِي لِبَلَّةٍ اَحَدٍ وَ

عشرين ولم يزل على ثلاث لقم في افطار لبنا الى هذا الشهر فقال له الحسن
عليه السلام فيه فقال القى الله نعم وانا خيبر البطن فاما بلدك ان اولئك
الثاني انه قال للبس ابن عازب يقتل ولله الحسين وانت حتى لا
تضروه فقتل وهو حي لم ينصره وكان يظهر الحيرة على فوات
الضرة ولما رجع الى الصفين اخبر بقتل ولده في كربلاء واداهم
ارضها الثالث انه قال يوما على المنبر سلوه قبل ان تفقدوه
فوالله لا تسألوه عن فتنة تضل مائة وتهدم مائة الا انباكم بباعثها
وسابقها الى يوم القيمة فقال له رجل اخبرني كذا لحيته وراسه من
طافة شعر فقال له امير المؤمنين لقد حدثني جيبني بما سئلت عنك عشر
فان على كل طافة شعور من راسك ملك كبايعتك وعلى كل
طافة شعور في لحيتك شيطان ابغضك وان في بينك لخلد
يقتل ابن رسول الله صلى الله عليه واله كان ابنه صبيتا فلما كان
من احرا الحسين عليه السلام هو الذي تولى قتله الرابع انه كان يوما
يخطب فيل له مات خالد بن عوف بن عوف بن عوف فقال له لا

بعض فضائل المعرفة

بموت حتى يقود جيش ضلالة خامل لواءه جيب بن حماد فقام جل
من تحت المنبر وقال والله لك المحب وانا جيب فقال اباك
ان تمهلها ولحقتها فتدخل طامن من الباب واومأ له الباب
الفيصل فلما بعث ابن زياد عمر بن سعد الى الحسين عليه السلام
وجعل على مقدمته خالد بن حبيب صاحب راية فثار بها حتى
دخل المسجد من باب الفيصل الخامس انه اخبر بقطع يد حورث بن
مصر ورجله وصلبه على جندع ففعل به ذلك ابن زياد في ايام
مغويته واشترى عليه التلا من امة اخرى فاخبره عن اسمه
فقال سأل فقال عليه السلام اخبرني النبي صلى الله عليه واله
ان اباك سئما شيئا فارجع اليه فقال صدقت واخبره بصلبه على
باب عروين جريش عشرين عشرة واداه القلعة التي صلب على جندعها
فحبس عبيد الله بن زياد مع المختار ثم صلبه قبل قدوم الحسين
عليه السلام بعشرة ايام لثمة حبة على عاب السلام وقال لوشيد
الحجر انك تقطع يدك ورجلك وتصلب ففعل به زياد بن

نصر الحارثي وأخبر بصلب من رعى بن عبد الله بن شرف بن من
شرفنا المسجون بصلب أخير صاحب بانه بمرض عليهم ستر وسوقه
البكراته وأخبر بولادة الحجاج وانتقامه وموته السادسة
أخبر بقتل ذي القدر فلم ينظروه في الفللي فقال ما كنيت
ولا كنيت ثم قال عليه السلام فاعلم بهم حجة وجدوه وشق
فبصره فوجد على كفه ساعة كشدي المنة عليها شعرات بحدب
كفه مع حبهما ويرجع كفه مع تركها وأخبروه بعبود أهل القهر
الفرائث فقال لهم بعبودوا وان مضانهم دون الفطرو ثم أخبر
ثانبا فان كبر ذلك فقال جند بن عبد الله الأزدي في نفسه
ان وجدك القوم عبروا كنت اقل من بقائه فلما وصلنا القهر
لم نجدهم عبودا فقال يا اخا الاند ان بين لك ذلك الامر
الشابغ انه كان جالس الذي قار لاخذ البعثة فقال
ابن كمن قبل الكوفة الف رجل لا ينقصون رجلا ولا
يزيدون رجلا بيا بكونه على الموت فقال ابن عباس جرحه

وخفت التقصان والزينة فبفسد علينا الامر فاحصنا القبلي ففقر
واحد فيمنا انا افكر في ذلك اذا قبل او يبيع على الفل الى غير ذلك
من اخباره وهي اكثر من ان تحصى ذكرنا بعضها وفي بشارة
الشيعة ان الخليفة والامام بالحق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله
ليس الامن كان منصوصا على خلافه وانما من كان لك ليس الامن كان
افضل الناس بعدة وهو علي بن ابي طالب عليه السلام وذلك لما انا
عندنا ورواها الخافون في كتبهم من ستة جهاد عظمه بالند في وابع
الرسول صلى الله عليه وآله وعدم بلوغ احد ويخت في غزواته وجماعته
قوى حله ودكائه وشدة ملازمة للرسول صلى الله عليه وآله وتربيت ابناء
مدحهم الصبا الى ان خلفه بعده ورجوع الصحابة في اكثر الوفايع اليه و
استناد الفضلاء في جميع العلوم اليه كونه اسماهم كفا واجلهم هذا
واجهدهم عبادة واعظمهم حليما واوفرهم علما واجسمهم خلفا واطلمهم
وجها وافداهم ايماننا واصحهم لسانا واقداهم قولا واقدمهم كلاما و
اصوبهم منطقا واشجعهم قلبا واشدهم يقينا واحسنهم علا واكمهم

من فضيلته
مذكور

خصا لا وانهم كمالا واعظمهم غناء وادفعهم درجة واشرفهم
 منزلة واجدهم حكمة واسندهم رابا واقضاهم قضاء واشدهم جلاء
 واعلامهم شهامة واقوالهم عز وجل وادفعهم نسباً وارومة
 واكثرهم حرصاً على اقامته حد والله واحكامهم واحفظهم لكتاب الله وموافقه
 تنزيهه واعلمهم بتفسيره وادوايله ولما ثبت من اخباره بالغيب مراداً
 واستجابة دعائه كثير اوضحه والمخبرات عنه من بعد اولى كبر التمس
 واجناء النفس ومكاملة القبيان والحيثان والسلطنة على الاكوان ولما
 ظهر من اختصاصه بالقرابة والاخوة ولما صح من وجوب محبته ونصرت
 وصداقته الانبياء وصداقته الرسول صلى الله عليه واله وخير الطاهر والمثلثة
 والغدير وحديث الكساء فاقبى المباهلة والتطهير واخصاصه بكونه
 صلواته وكثير من الايات التي لا تحصى ولو لم يكن سوى نزول اليوم اكملت لكم
 دينكم واممت عليكم فبما نصيبكم من الامامة يوم الغدير لكم واعطاهم
 الوأمة يوم خيبر بعد ايامه في بكر وعمر ومناشاة اياه حج بما انشئ وكتبنا عن حج
 الآخر وقدر بر وخائفة الباب بقاء بابه عند سيد الباب مهيبه على العرش

ليلة الغار وارفعنا كنف التبرج لا لغاية الاضنام بما فيه من الانسار
 ونسبهم اياه بعينه في بعض ظاهره اياه واتخاذهم اياه واللباس له
 به وبروحه وولده واظهار بركة فضل ظهوره وترايب قدميه وان
 نوره ونور النبي صلى الله عليه واله واحد وسلمهما واحداً ووجههما واحداً
 بل هما كنفس واحدة الى ما لا يمكن احصائه ولو كان البحر مداً والارض
 اقلاماً والثقلان كتابين ولما لا تكتبه خاسبين كما ورد في عمن سبقتهم
 وعلى شارب الانبياء والاصحاب الجعنين ولعمري لو لم يقع عليه حق بالخلافه
 صفاته الظاهرة ومناقبه الباهرة خصوصاً صريحه وبراهين قاطعة فكيف
 وقد وقع قال الخليل بن احمد احتياج الكل اليه واستغنائه عن الكل دليل على
 انه امام الكل **الحديث الاول** في كشف الغم عن علي قال قال رسول الله
 ان الله تم جعل اخي علي بن ابي طالب فضائلاً لا تحصى شوق من تترك فضيلة من
 فضائله انزل الله عليه من فضله ما يقابل ذلك الكتاب اسم ومن استمع فضيلة من
 غفرته له الذنوب التي اكتبها بالاسماع من نظره كتاب فضائله غفر الله له ذنوبه
 التي بها انظرتم قال النظر الى وجهه من المؤمنين علي بن ابي طالب عباده وذكر عباده

لا يقبل ما جاء في الاموال والبر والبر والبر والبر

این روایت را بکشد نایب مدینه الله نپزد در انوار
 بضمائنه نقل کرده و مولانا اردبیلی علیه الرحمة
 ابن حدیث شریف را در اقل کتاب حدیث الثبوت
 نقل و اینهم ترجمه کرده که انحضرت فرمود بدو سبک خدا به البراء
 برادر من علی بن ابیطالب تقدیر کالات و زیادهها او را بر مردمان
 است که گنهار نماید بر اگر کسی قویق باید که یاد کند یک فضیلت
 از فضائل او در مجلسی و اقربان داشته باشد و اعتقادی او باشد
 مبارکد کاهان کند شده و اینده او را و اگر شخصی قویق باید و بسود
 از فضائل او را از ان نوشته از و نشان باشد بلکه اسانها و نونا
 از برای او طلب امرزش از حقیقه الهیه است و کسیکه بشود یک فضیلت
 از فضائل او را هرگاه که در شنبین هم رساند حقیقه مبارکد او را
 که بدین سبب از شد اسحق مؤلف گوید انچه را از معتبرین علماء
 اعلام نقل و تصدیق کرده اند پس این دلیل بفضل خدا از میان ال خطه
 سلام الله علیهم امید دارم کاهان خوانند و شنونده و نویسنده اینها

مستطاب اگر از روی صدقانه و توسل محبت و مودت داشته باشد
 امرزیده بوده و خداوند ابواب لطف کرم را بر روی او مفتوح فرماید
 چنانکه این سید درید و شروع باین نالیف شریف انواع و اقسام از
 حوادث و روزگار گرفتار داشته از میمنت این تصنیف متبیت روز
 بر روز ابواب فرج و کثایش بفضل خدا بر روی خود باز دیدم و بخند
 الله الشاعره خالت خوش دارم که میگویم الحمد لله انک انت عت المجن
 و مخفی غاند که در این بابها احادیث و اخبار معتبره بسیار است از
 مؤلف و مخالف که اجالا دلالت بمغفرت مغایر حجتان و دوست
 داران انحضرت میباشد بعضی در این کتاب ثبت میشود بعد تحقیق
 هم در این بابها خواهد آمد که شرط مغفرت و امرزش توبه و انابه و پیشانی
 است و در حدیث و او شده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 التاریع عیضه علیاً و لو اطلع الله و خلفت الجنة لمن اطاع علیاً و لو
 عیضه الله و نیزه او است حب علی با کل الذنوب کما ناکل التار الحطب
 و در حدیثه الشبهه میگوید خواور محمد و مناقب خود نقل کرده از انس

في بعض فضائله

ص ٢٨

بن مالك وأحمد بن حنبل ومسنون من عند بقية بناته في ذات كرهه
حضرت رسول صلى الله عليه وآله فهو دُحِبَ عَلَيَّ حَسَنًا لَا يَضُرُّ
مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَيُبْغِضُ عَلَيَّ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ بَعْدَ وَسْطَةٍ
عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَسَنَةً وَثَوَابُهَا اسْتَدْرَكَ بَأَن هِيَ سَيِّئَةٌ وَكَذَا هِيَ بَر
بِنْدَةٌ تَمُوتُ بِهَا وَيُبْغِضُ وَدُشْمَنِي لِحَضْرَتِ كُلِّهِ اسْتَدْرَكَ بَأَن وَجُودُ
أَن هِيَ حَسَنَةٌ وَثَوَابُهَا نَفَعَ بَأَن شَخْصٌ يَمُرُّ بِهَا وَيُجَادِرُ بِهَا أَلَّا يَزِيلَ
دُوكَابَ نَفْلٍ كَرِهَ لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى خَيْرٍ مِنْ أَبِي طَالِبٍ لَخَلَقَ اللَّهُ
النَّارَ بَعْدَ أَنْ جَمَعَ مَشْدُودَ بَرٍّ وَحَبَّتْ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حَقًّا لَعَلَّ دُورَ خَلْقٍ يَمُرُّ بِهِ فِي مَعَالِمِ الزَّلَّةِ الشَّيْخُ فِي أَمَالِهِ بِإِسْنَادٍ
عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَعْصُومٍ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ
مَنْ أَحْبَبَنَا اللَّهُ وَأَحَبَّ مُحِبِّينَا لَا تَرْضَى نَبَا بَصِيدٍ بِهَا مَنَّةً وَغَادِي عَدُوًّا
لَا لَأَخْتِي كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ ثُمَّ جَاءَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهِ مِنَ الدُّنْيَا مِثْلُ
رَمْلِ عَالَمٍ وَزَيْدُ الْجَوْعِ غُفِرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ دَرَكَاةٌ أَوْ يَجْعَلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَهْ أَنْصَرْتُ فَرَمُودَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا عَذِيبَ لِكُلِّ رَعِيَّةٍ

الاسلام

الحديث القدسي

ص ٢٩

الاسلام دانت بولايته كل امام جائر وليس من الله وان كانت العقبة
في اعماله ابره تقية ولا عفون عن كل رعية في الاسلام دانت بولايته
كل امام عادل من الله وان كانت الرعية في افئدةها ظالمة مسيئة
عرض ميل است باهزته رقاص كشان هزته رانا مقصد خاخر
رساند كلشني رانا بگلشن رواند كلخني رانا بگلخن
تمة از جمله احاد بنكه دلالك بعفواز معصيت محبتين امير
المؤمنين عليه السلام مبغابند حديثه است كه رجميع المجرمين لغز
عصا از زخم شري نقل كرده قال وفي الحديث القدسي علي ما رواه الزبير
لَا دُخْلَ الْجَنَّةِ مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا وَإِنْ عَصَاهُ وَأَدْخَلَ النَّارَ مَنْ عَصَاهُ
وَأَنْ أَطَاعَنِي وَفَدَاكَ رَجُلٌ حَسَنٌ وَذَلِكَ أَنَّ حُبَّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هُوَ الْإِيمَانُ الْكَامِلُ وَالْإِيمَانُ الْكَامِلُ لَا تَقْرُبُهُ التَّهَنُّاتُ قَوْلُهُ
وَإِنْ عَصَاهُ فَإِنَّهُ غَفُورٌ أَكْرَامًا وَأَدْخَلَ الْجَنَّةَ بِإِيمَانِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ
بِالْإِيمَانِ وَلَهُ حُبُّ عَلِيٍّ الْعَفْوُ وَالْغُفْرَانُ وَقَوْلُهُ وَأَدْخَلَ النَّارَ مَنْ
عَصَاهُ وَإِنْ أَطَاعَنِي وَذَلِكَ لِأَنَّهُ مَنْ أَبَا عَلِيًّا فَلَا إِيمَانُ لَهُ وَظَاهِرُهُ

مناد

الحديث القدسي

من

مناله جاز لا حقيقة لان طاعة الحقيقة هي المضاف اليها سائر
الاعمال فمن احب عليا فقد اطاع الله ومن اطاع الله نجح فمن احب
علييا نجح فعلم ان احب علي هو الايمان وبغضه كفر فليس يوم القيمة
الا محبة من بغض محبة لانه لا حساب عليه فاجتته
داره وبغضه لا ايمان له ومن لا ايمان له لا ينظر الله اليه بعين
رحمة وطاعة عن العصية فهو في النار فقد وعيها لك و
ان نجاة بحسنات العباد ومحبة ناس ولو كان في الذنوب غارقا
الى شحني الذنوب وابن الذنوب مع الايمان ام ان مثل السنين مع
وجود الاكبر فبغضه من العباد يقال ومحبة لا يوقف فلا
يقال فطوبى لا وليا له وسحقا لا عداء له انتهى ودركا من معصو
عليه السلام رواه غيره في كراهية الله في كل ما ساس
بنیان سنن اساس سلام نهجيت ما اهل بيت است ايضا درگاه
از ايجد الله عليه السلام الايمان لا يضر معه عمل وكذا في الكفر
لا يضر معه عمل ايضا في الكفر عن الصادق عليه السلام سئل

عن

من

عن الحنف البغض من الايمان فقول الايمان الا احب و
البغض ثم تلا قوله تعالى ولكن الله يحب المتكبرين الايمان وزيته
في قلوبكم وكنتم التبرك الكفر والفسوق والعصيان وفي الصادق
الصادق عليه السلام الذين هو المحبة هو الدين عني فالتدين
تفصيل هم راجع ههنا تحقيق است كه بعد ثبت خواهد شد
وارتكاب شخص بعمل بد باهل وشهوت نفسان عمل وعدم پشيمان
حققا من الايمان است چه اگر ايمان باي باشد لازمه ايمان كراهت
عمل بد است و ظهور ندامت قبي لان عمل بد كه شخص بجهالت هو
نفس مرتكب ان شده وبايقاي بن خالف اصل ايمان است ممكن است
معصيت عفو شود والا اگر شخص ندامت در خود نهيند و از عمل بد بجا
بجاء وجه بدش ناپايد بنبغه كاشف از وال ايمان او خواهد بود و باعد
ايمان عمل نيك بتر خواهد بخشيد في الكافي عن ابي بصير قال سمعت ابا
عبد الله عليه السلام يقول اذا اذنب الرجل خرج قلبه منك سوادا
فان تاب نجت وان زاد زادت حتى يغلب عليه فلا يقبل بعدها ابدا

وعلمه

و غلبه دین معصیت بر قلب قوی است که قلب بکلی مغلوب محتشان
عمل باشد و او را هیچ چیز ناخوش ندارد و از او ندانست پیشه و تنقیر
اگر انداشته باشد که این معنی دلیل سلب روح ایمان تواند بود
دور نیست بعضی جهال و عوام بنا بر ظاهر امثال احادیث سابقه
معصیت را با محبت امیر المؤمنین علیه السلام منافذ نداند و دل
خود را با هم معصیت بشمار عفو و مغفرت قوی و جرات بدین
رجایش بخت خوف غالب گردد غافل از اینکه احادیث و اخبار ائمه
علیهم السلام را باید جمع کرد و نوعی توجیه تصرف نمود که با کلیات
و اخبار دیگر ایشان مطابق گردد که خودشان فرموده اند کلامنا
بِقِیَرَةٍ بَعْضُهُ بَعْضًا پس چنانچه ظاهر این اخبار دلالت بعفو و غفران
مغاصه دوستان و محبتان ایشان مینماید احادیث دیگر نیز هست که
دلالت بر انقام معصیت یا تشیع مینماید الکافی عن جابر عن ابي جعفر علیه
قال قال ابا جابر ابلغنی من فضل التشیع ان یقول یحیی اهل البیت فوالله
ما شیعنا الا من اتق الله و اطاعه و فیه بضاع محمد بن مسلم عن ابي جعفر

علیه السلام لاند هیچکس المذاهب فوائدها نشناسد الا من اتق الله
الله عز وجل و نیز در کافیه از امام محمد باقر علیه السلام در ضمن حدیثیکه
در کتاب شیعه ال محمد است میفرماید والله بانما یبیت فجانبت
برائت یعنی برائت از تقصیر و عزای آن و نیست مابین ما و خدا فراتر
و ما را حجتی بر خدا نیست و تقرب نمیکیم بخدا مگر بطاعت بنو هرگز
شما طبع خدا باشد ولایت ما برای تقی میکند و هر کس از شما بر خدا
عاصی باشد ولایت مانفع نمیکند با و بلکه لا تقربوا و بلکه لا تقربوا
یعنی وای بر شما مگر در دنیا شدید وای بر شما فریب نشوید و تحقیق اینست
که اول مقام شیعه حقیقی که در تشیع ایشان خالص باشد بالا تر از
مقامان محبتین است و مدلول شیعه در زبان ایشان غیر مدلول
اوست و دالسنه ناس و مقام شیعه از مقام محبت خیلی بالاتر است
در مدینه المعاجز در مجزه پنجاه و هشتم از امام حسن عسکری علیه
و آئین کرده که شخصی را و الی بنی هاشمی گرفتار گردانست با وادیت
کند و او را دعای تشیع کرد و الی او را خدمت انحضرت آورده از آن

وصف حال مجتهدین

ص ۳۴

حضرت پرسید آنحضرت فرمود که آن شخص شیعه نیست و الی برکت
و یکجا شکان خود را فرو برد و او را بر زمین ایشان هر چه خواستند آوردند
بر زمین خوب بزمین خورد و الی با آنها اغیر کرد که چرا چو را بزمین
میزنیدند آنها در زمین خوب شدت کردند چوب هر کدام بآن دیکه
خورد پس چهار نفر دیگر موکل علاوه کرد چوب زدند مانند غیر چوب
بنمود و الی خورد آن شخص گفت ای و الی ای بر تو که این الطاف را در باره
من معنی بر نمیدانم مرا بر گردان بسوی آن امام تا هر چه در باره من
بفرماید امثال نمائند و الی آنحضرت را در باره خدمت حضرت آورد
و صورت واقعه را بعضی رسانید آنحضرت فرمود او را در ها کن که
او از دوستان و محبتان ما است و از شیعه ما نیست و الی عرض
کرد اینها نزد ما برابر بود پس ما این محبت شیعه فرق چیست فرمود
اینست که شیعه ما آن کسان هستند که تابع شوند با آثار ما و آثار
نمایند بمبادر جمیع اوامر و قواهی ما پس اینها از شیعه ما هستند اما
کسیکه مخالف است کند ناماد و بسیاری از آنچه فرض کرده است آنها را

خداوند

تفاوت شیعه و مجتهد

ص ۳۵

خداوند پس اینها از شیعه ما نیستند و حدیث طویل است و این
حدیث را در نفس امام نیز روایت کرده پس شیعه خاص و مجتهد خاص
نباید مرتبک معصیت کرد در چنانکه سلمان علیه الرحه و امثال او
با اینکه معصوم نبودند معصیتی نکردند و همیشه مشغول عبادات
و مناجات یا خداوند قاضی الحاجات بودند و شان و مقام خواص
شیعه از این حدیث شریف معلوم است که در عالم الرزق و رایت
میکنند عن عمرو بن ابی المقدام قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول
خرجت ما و الی حقه اذا کتابین القبر والمنبر اذا هو یا ناس من الشیعه سلم
عليهم ثم قال لا والله لا أحب ربنا حکم و ادوا حکم فاعینونی علی ذلك بورع
واجتهاد واعلموا ان لا یبذلنا الاثنان الا بالورع والاجتهاد ومن انتم
منکم یعبد فلیعمل بعله انتم شیعه الله وانتم انصار الله وانتم التابون
الاولون والتابون الآخرون والتابون فی الدنیا والتابون فی
الآخرة والتابون فی الآخرة الی الجنة قد ضلوا الی الجنة بضمها ان الله
عز وجل وثمان رسول الله صلی الله علیه و الله ما علی درجه الجنة

ک

مدح شیعه

مع

اکثر ارواحاً منكم فتأفون في فضائل الدرجات انتم الطيبون وفتاوا
الطيبين كل مؤمنة حوزة معنائه وكل مؤمن صدق ولقد قال امير
المؤمنين عليه السلام لغني القبر يا غني القبر وبشر يا غني القبر فوالله لقد مات
رسول الله صلى الله عليه وآله وهو على امته ساخط الا الشيعة
الا وان كل شيعة عزاء غير الاسلام الشيعة الاوان لكل شيعة دغامة و
دغامة الاسلام الشيعة الاوان لكل شيعة ذروة و ذروة الاسلام
الشيعة الاوان لكل شيعة سبيل وسبيل الخصال الشيعة الاوان
لكل شيعة اماما و امام الارض ارض شيعة الشيعة والله لولا ملا في
الارض منكم ما وابت بغير عشا ابدا و لولا ملا في الارض منكم ما انتم
الله على اهل خلافة ولا اصابوا الطيبين ما لهم في الدنيا ولا لهم في
الآخرة من نصيب كل صاحب نقيب واجتهد فنسب الي هذه الآية
عالمنا اصبه نصلي نارا احل امية مكل اصب جند فعله مناء
شيعةنا يظفون بنور الله عز وجل ومن بها الفهم يظفون يظفون
تحقيق بل شان محبت واقعة ومقتضاي مودت حقيقته اين

بيان حال محبت

مع

که محبت هر که بخلاف رضای محبوب کار نمی کند و از او علی که منافع میل
و رضای محبوب باشد هرگز ندولی ممکن است کام بغفلت یا
بواسطه بعض عوارض خارجیه از محبت نیز علی که خلاف رضای محبوب
است صادر شود هر چند خود او بالذات مایل یا اقدام ان عمل نبوده بلکه
کمال خیالت و ندامت از اقدام بان عمل داشته باشد پس این یعنی با محبت
واقعه منافات ندارد و از کتاب چنین عمل یا این خالت دلیل سلب محبت
محبت میشود چنانکه از شخص با محبت و خلوص نسبت ببرد و
و بار برادر نیز کامی بسبب بعض عوارض خارجیه و غفلت غارضه غافل
ظاهر میشود که دلیل سلب محبت نیست پس محبت محبت چنین نیست
کلیه دلیل اصل محبت باشد بلکه عصیان و مخالفت و جور است
یکی نیست عامل معصیت مجرمت و جنارت بان اقدام کند و از
عمل خود قلباً راضی باشد و خوشنود بلکه افتخار و اظهار داشته هم
و بعد از وقوع ندامت و بشپامه در خود نه بیند بل این یعنی منافع مودت
و دلیل سلب محبت است و یکی اینست که شخص از ان عمل طبعاً و قلباً

خوشود نبوده بلکه نوعی از خوار و اگر آه داشته و پس از وقوع هم کمال اند
 و پشه اند در دل خود می بیند و از مذاکره باش خیالت می کشد و خوشتر
 نمیشود پس این خالت منافاة با اصل محبت ندارد و آن ندامت و خجالت
 و دل تکی هم دلیل بقای مودت و کاشف از عدم زوال محبت است فاقم
 رَحِمَ اللهُ امرٌ سَمِعَ مَقَالَهُ قَوْلَهَا وَأَتَاهَا كَمَا سَمِعَهَا قَرِيبٌ خَامِلٌ فِيهِ لَيْسَ
 بِفَقِيرٍ وَرُبَّ خَامِلٍ فِيهِ لَيْسَ هُوَ أَفْقَرُ مِنْهُ لَيْسَ مَطْلُوقٌ مَعْصِيَةٌ مِنْ جِنْدِ الْوَكَلِ
 آن جایز نیست ولی ما ظام مرتکبان ندامت دارد و بعد اصرار و عباد
 نرسیده که کرامت معصیت از دل بیرون برود منافاة با بقای محبت
 ندارد و دلیل سلخ اصل و دت نمیشود و ممکنست عفو شود قل نعم
 وَالَّذِينَ يَبُوءُونَ مَا أَنُوْا قُلُوْبُهُمْ وَجِلَةٌ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ قَاتَلَ وَالَّذِينَ
 فَعَلُوا فَأَخْشَرُوا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهُ فَاسْتَغْفِرُوا الذُّنُوبَ وَمَنْ غَفَرَ
 الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ وَلَمْ يُصِرُّ عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ أُولَئِكَ جَزَاءُكُمْ
 مَغْفِرَةٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَجِبَانٌ يَنْتَبِهُنَّ كَمَا كُنْتُمْ كَارِهِاتِ
 دارد باید یا بوی می خلاف نکند و یا اگر بفعلت خلاف از او صادر

شد محبوب از او نکرده و عفو نماید قال نعم يا عبادي الذين آمنوا
 عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْظُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ
 الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و در کافه از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده که
 شخصی با پدر خود رضی الله عنه نوشت اطرفه بیشه من العلم فكتب له ان
 العلم كبر ولكن ان قدر ان لا شيء من من تحبه فافعل فقال له الرجل
 هل رأيت احد ابى الى من تحبه فقال له نعم نفسك احب لانفسك
 فاذا انت عصيت الله فقد اسأت عليها وابتغى طلب معلوم استبانته
 شخص قبل از همیشه طالب اسودگی و اسیر ترحمت نفس خود میباشد و
 باذنت نفس خود راضی نمیشود تا وجود این کلمه بفرام آمدن بعضی مسائل
 و استنباط از او کاری بر وزن میکند که یقین دارد بعد بود نفس
 در از او انفع و این غرض منافاة با دوسنداری نفس ندارد ابضا در کافه
 از ابویصبر که گفت از جناب ابوعبدالله علیه السلام شنیدم میفرمود
 اذا انتبأ الرجل خرج في قلبه نكتة سوطان ثاب ان تحت وان زاد زاد
 حتى تغلب على قلبه فلا يعلم بعد هذا البذل يعني قلبه که شخص معصیتی نماید

در قلب او نقطه سیاه نیز در آن بدست آمد که توبه کرد و محو میشود و الا
مباقر این نا اینکه قلب او غلبه میکند پس او را استکار نمیشود
ایدا پس باید رضا و سخط قلبی را در بقاء و زوال حجت مهمل کرد و
مجالس المؤمنین مطوّر است شیخ خیرایو جعفر طوسی رحمه الله در آن
خود آورده که سید محمد پسر برادر مرض موت قبل از وفات بیک ساعت
بهوشی دست زد و در آن بهوشی رنگ وی اوسیه کرد بد بعد بهوش
آمد و رنگ او بغایت سفید و نورانی گردید و مضمون قول خدا تعالی
بوضوح انجا میداد و اما الدین بیضت جوهم فی رحمة الله فیهما خالد
و نیز در مجالس مینویسد در بعض کتب اصحاب مطوّر است چون رو
سید اسمعیل حمیری در مرض موت سیاه شد و مؤمنان حاضر نگین
و ناصیبان خوشحال گردیدند و بنای ثمانت گذاشتند در آن حال
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بموجبه فرموده خود

یا حارثان من ریت برقی من مؤمنین او منافقین لا
برسید ظاهر شد چون چشم سید بر حال مبارک انجمن حضرت فناد

از غایت اضطراب گفت هكذا یفعل یا ولیا انک یا امیر المؤمنین یعنی
ایا باد و سنان شما چنین معامله میشود یا امیر المؤمنین نا اینکه رو
او نورانی شد و سیاه با المرحه رفت گویند در آن خالت پس ایاز اخوا
کذبوا لایمرون ان علیا لا یحبی حجة من هتایت
قد راوین دخلت جنة عدن و عفا فی الاله عن سبائے
فأبشروا اليوم اولیا علی و ثوالوا علی جحی المسار

از منصور عازر نقل شده که سالی حج میرفتم در کوفه فرود آمدیم شبیه
در کوفه کن ارم افتاد او از بی از خانه شنیدم که میگفت الهی عز و
جلالت قسم از کاه که کردم مخالف تو نخواستم و بعد از آن تو جاهل
نبودم اما خطای عارض شد و بر پرده فرو گذاشته تو غرور شده الهی
حراز عذاب تو که دهاند و اگر دستم از پیمان رحمت تو بکشد که
اویم منصور گوید برای امتحان او در هر شکاف در گذارند این ابرار
خواندم یا اما الدین امنوا فوالانفس که و اهل کونار و قودها التا سر و الحیا
نعم زد و ساعته اضطراب کرده ساکن شدان خانه را نشان کرده گذارتم

صبح آمده بخانه دیدیم از پیله زنی که بان خانه میرفت پرسیدم گفت
جوانه خدا ترس از فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود در
هنگام مناجات کسی گذشت و آیه خواند و او شنیده برکت خدا
پوست گفت بل اولیاء الله چنین میباشد که بیک اشارت از خود بگذرد

فَتَبَيَّنَ الْأَرْيَاءُ لِلنَّجِيمِ نَجِيمُهُمْ	وَاللَّعَالِيَةُ الْمُسْكِينُ مَا يَجْتَرِعُ
دلاگاه مکن بر امید بخیر دوست	که کز گناه بخشد شوم سازد

در کافه روایت کرده از ابی جعفر علیه السلام اذا اردت ان تعلم ان فيك
خيرا فانظر الى قلبك فان كان يحب اهل طاعة الله ويبغض اهل معصيته
ففيك خير والله يحبك وان كان يبغض اهل طاعة الله ويحب اهل معصيته
فانك فيك شر والله يبغضك والمرء مع من احب حاصل معنی آنکه چون
خواهی بدانی که در تو خیری هست پس نظر بدل خود کن اگر اهل طاعة خدا
ببخشد که امر و علی الهی و افرمان برادر و دوستی بر خود دارند
نوست میباشد و اهل معصیت و قهرمان درگاه حضرت عزراشمن
میدارد پس در تو خیر هست و خدا بتعالی ترادوست میباشد و چون

✽

قلب تو اهل طاعت و صلی از دشمن میدارد و اهل معصیت و تقاضا
دوست میدارد پس در تو خیری نیست و خدا بتعالی ترادشمن میدارد
وادی هرگز اندوست میدارد از نیل و بدبا و شرابی و محشور است
مؤلف گوید میتوان گفت که در نماز شخص میت حجب نمیتواند الله
اِنَّ الْأَعْمَالُ كَالْأَنْجَارِ يَأْهِيهَا بَنُوكَ نَمَاز كُنْ اِنْ دَعَوْا عَالَمَ بِعَصَبِ
باشد مراد از خبر در آن فقره همان ولایت محبت ایشان دوست است و اهل
طاعت دشمنی که متن اهل معصیت است و این است ایمان و وظیفه من
قال تعالى وَلِكُلِّ اُمَّةٍ اَلَيْكُمُ الْاِيْمَانُ وَزَيَّنَ فِي قُلُوبِكُمْ وَكُنتُمْ اَلَيْكُمُ الْاَكْثَرُ
وَالْقُسُوقُ وَالْاَصْبَانِ اُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَتَعْبُدْ
الله عَالِمِ حِكْمٍ و هم چنین در آیه فَاذْكُرُوا اَنْ عَلِمْتُمْ فَيَدِيمُ خَيْرِ امَّا كُنْ
مراد از خبر همان ولایت و محبت باشد که اساس دین است و وظایف
در صانع نقل کرده که مراد از خبر در این آیه شریفه این است و فی امانی
الصدوق و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عرف
ان حجج الله الخیر کله فلیوال علیا بعدی و لیوال اولیائمه و لیوال اعدائهم

وصیف مؤمن

۳۴

وفیه ایضا قال رسول الله صلی الله علیه و آله من الله علیه ثم عرفه أهل
یلتی وولایتهم فقد جمع الله له الخیر کله انتهى (بیت)

بمصر علی بکذبان وورکار | که خبر نیاشد از او هیچ کار

فیعون اخبار الرضا علیه السلام فی تفسیر قوله تعالی ولا یفعلون
الامر ان یرضع عن الرضا علیه السلام انه قال لا یفعلون الا الامر ان یرضع
دینہ قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه المؤمن هو الذی تترجمه حسن

وتسویه سببته لفظ النبی صلی الله علیه و آله من تترجمه حسن و سببته
سببته فهو مؤمن و من سببته سببته ندیم علیها والندیم توبه والتأ
مستحق للشفاعة والغفران وکل توبه سببته فلیس مؤمن وان لم یکن

مؤمناً لم یستحق للشفاعة لان الله عز وجل غیر رضی عنه انتهی فی الکافی عن
ابی عبد الله علیه السلام من تترجمه حسن و سببته مقصبتاً فهو مؤمن
درو سائل از ابی عبد الله علیه السلام حبل المؤمن عز الا وای المنکر ان یعلم

الله عز وجل من یبینه الله له کاره و نیز درو سائل از محمد بن مسلم از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که ان حضرت فرمود انما یجمع التائ

المر

نویافته

۳۵

الرضا والتخط من رضی امراف قد سخط به ومن سخطه فقد خرج منه
یعنی مردی را رضا و ناخوش داشتن جمع میکند هر کس با مردی را ناخوش
پس بران امر را خل شده و کسی که ان امر را ناخوش دارد از او خارج شد
ارشاد پس موافق ائمه و اخبار مؤمن من بدین قلبا باید توی منبر
داشتند باشد که اهل طاعت را دوست داشته و اهل معصیت را
ناخوش بدارد و الا شخص بدین این معنی نه مستحق عفو و مغفرت است
و نه بر بقای دین و ایمان او اطمینان هست قال نعم ولا ترکوا الی الذین
ظلموا فتمت کمال التار و در حدیث راورد است هر کس هر چه را دوست
دارد با او محشور میشود من احب حجر ایشرو الله معه **توضیح**
پس هیچ کس محشور نباشد که با دشمنی نشتی و محبت امیر المؤمنین علیه السلام
هر کس که عمل نماید امر نبد میشود و با این شبیه هر یک عمل نماید کرد که هر
المؤمنین علیه السلام ان عملها را دشمن میدارد و بصیبه های اقدار
کند که ان حضرت از آنها بازو باشد و باید شخص بداند هر قدر عظمت
و جلالت خداوند بیشتر است و غش در حق انسان زیاد تر باشد

و مصدق

علت گرفتار مصائب

و مصیبت و نیز بزرگتر است از مخالفت زود پیکران نکتۀ گاه
خداوند بخیر و فضل که شخص را الودیه های معصیت و اطاعت نفس
اماره بسوء از دنیا بیاورد خالت بیرون نرود و خلل در جهنم و گرفتار
عذاب های اخروی نکرد شخص را خداوند بعضی مصائب بسوء گرفتار
مینگارد و اگر با انبیا در دنیا پناه نشد با سکران موت تنقیه میشود
و الا با عذاب قبر و برزخ و ادا در اخوت معذب میشود هر چند در جهنم
مخلد نماید و از پنهانی نیز با اختلاف اعتبارات اشخاص مختلف است
بعضی را بقدر و کسب و ادب و سبب بعضی را بخوف و اضطراب و نقص
اموال بعضی را بنقص نفوس و اولاد و اقارب که قال تعالی و لیبلونکم فی
من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات بئیر الضاری
و اینست که در بعض اخبار است بلا را تحفه مؤمن محسوب نموده البلاء
لنولاه فرموده اند اما شخص همیشه خاضع و خاشع بوده باشد شغال لذت
دنیا از ذکر و مناجات خدا بتعالی غافل نگردد و دل بدینا نبندد و حجت
خداوند ظاهر برای تنبیه محبتی بدو و افراط اقوام و دوستان

فوائد انکسار قلب

و جفا های ایشان را با ناز و نیکند تا شخص را طنا بر خدا از همه ماسکو
منقطع گردد و نعم مال الموتی و خوف را با توهمی بدو کند تا اثر
ناچار و دانو کند این بجای خالق برود در جهان گردان کج در
آمدن نماند و در حدیث قدسی است که خداوند فرموده انکسر
منکسر القلوب و از این بصیرت از این عید الله علیه السلام روایت
شده که آنحضرت فرمود ان الله عزوجل عباد فی الارض من خالصین
و ما نزل من السماء تحفه الی الارض الا حرفها الله عنهم و ما نزل من السماء
بایة الا حرفها الیهم و فی الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام فی قوله عز
وجل و ما اصابکم من مصیبة فیما کسبتم لکم و یعفو عنکم و قال
لیس من النواء عرق و لا نکتة حجر و لا عثر قدم و لا خدش عود الا بدین
لما یغفر الله اکثر من محمل الله عقوبة ذنبه فی الدنيا فان الله الجمل و کرم
و اعظم من ان یعود فی عقوبته فی الاخر و یغفر عن رسول الله صلی الله علیه
و آله ما نزل الله و الغم بالمؤمنین ما بدیع له ذنباً و قال نعم ما اصابکم من
حسنة فمن الله و ما اصابکم من سسنة فمن نفسک پس جزئی و کلی بخیر بد

با انسان برسد نسبت این عمل خرد و اول است

ای دیدن پوستین پوشان	اگر بدزد و کز کتان از خویشان
زانچه مینافه روزنه بیوش	زانچه میکاره همه ساله بیوش
فعل است این غصه ها که بد	بن بود صفت قد جنت العلام

و بناسیب المقام نقل ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی موجبات
الفقر قال صلی الله علیه و آله ان الفقر یولد من ثلث وعشرون شیئاً
القول عریاناً و الاکل حبساً و تحفیر فئات الطعام و تحرق فی القوم
البصل و التقدیم علی الشایخ و دعوة الوالدین بالاسم و التخلل کل
خشب فی غسل البدن بالظین و القعود علی العنبر و التوجه عند
المستی و ترک غسل الفخذ و القضاة و خباطة الثوب و یلبسوا
رسم الوحید یا کاف الذیل و اکل البصل و ترک العنکوب و یخرج
السجدة صیاق الفجر سرجاً و دخول الشوق بکرة و ینایع الخبز
من الفقراء و دعاء الشوق علی الوالدین و الاخطاع عریاناً و ترک الاولاد
عن حجره و اطفاء السراج بالنفخ و ترک التمسک عند کل شیء و ترک

امراض نیز برای شخص غالباً بجهت تخفیف گناه اول است و که هم خداوند
عالم رحیم را برای دفع مرض دیگر مصلحت میکند چنانچه از جناب این
علیه السلام مرویست و فقیه که عرق خون حرکت کند و خدا رفع انرا
نخواهد و کار اسبک فحش دارد و میناید و زمانیکه ذلک بر کسی متحرک شود
دقت نماید و ن میناید تا او را نایل میکند و وقتی که عرق طاعون حرکت
آید سعال بشخص غرض میشود که او را فاسد میکند و وقتی که ذلک
کوئی متحرک شود رمد بشخص غرض میشود که آن را فاسد میکند
و زمانیکه ذلک بواسطه حرکت ابد شقوق در پاشنه ها پاشنه ها پیدا میشود
که او را فاسد میکند و وقتی که ذلک جذام حرکت میکند موی ریش
میریزد او را فاسد میکند پس بعضی امراض فی نفس و دای مرض دیگر است
و سبب خلاصه است از مرض بزرگتر و از احادیث سابقه معلوم می
شود بلا برای مؤمنان نوعی از نعمت های خداوند است که او را
میان شده و رخا و نعمت و بلا واد میبرد تا بداند و بداند نه بد
و این است معنی قول علی ما تر ددت فی شئ انا فاعله کثر ددی فی قبض

اشاره مؤمن

ص ۵

روح بپسندی مؤمن بکرمه الموت وانا اگره ماشاءه ولا بد که ميت معلوم
است ترده از خداوند نمیشود مگر با نفعی که او فعلی میکند مثل فعلی که
بشد مؤمن که حرکت ناخوشوارد خداوند نگاه باو نعمت و در خامپ دهد
گاه بلا و نعمت نا او خود میرد راضی و از حقوق دنیا معرض شود و نعمت
میدهد تا بجهت نواله و توانو بلا از خدا ما بوس نکرد تلبیس چنانچه
خداوند برای خلاص بعضی اشخاص از عذاب اخروی و مشول رحمت و مغفرت
ایشان را در دنیا بعضی بلیات مبتلا میفرماید تا کفاره گناهان ایشان
بود و خالت آنها اصلاح شود و هم چنین برخی اشخاص دیگر را نیز که
بغیر و مال منال نهوی از حق معرض اقبال تمام بپیدا دارند از نظر حق
افتکن ایشان را بخا خود و امید دارد بلکه من باب استندراج نعمت را
در دنیا با آنها تمام میفرماید و بیا مضایب بنوی تخفیفی در عذاب آنها میدهد
بلکه بایشان قوت و صحت کرامت میفرماید و از فراهم آمدن اسباب عصبیت
بایشان خائل و مانع نمیشود تا ایشان با اقتضای طبیعت و غریزه و غریزه
و نعمت و ثروت بفر کونه عمل طاعت معصیت که مایلند قادر شوند

بسم الله

استندراج

ص ۵

التقوى على الله عظيم اذا رايت الله يعطى العبد ما يحب وهو مقدم على
معصية فاما ذلك الاستندراج فملا فلتنا سوامنا ذكر و اير فلتنا صلبهم
ابواب كلفتني انفسى وقال نعم ولا يحسن الدين كفووا انما انما لم خسر
لا تقصير انما انما لم ليزادوا انما في الضاء الاملا الا انما انما و اظلالهم
او تخليه هم و شانهم والدم للغاقبة اي ليكون غاقبة اخرهم از باد الا في
قال تعالى ستندرجون في الجنة لا تعلمون في الضاء سند بهم قليلا
الى الهلاك حتى يفوقوا فيه بغنة واصل الاستندراج الاية ضغاد و الا
در چند بعد و جز من حيث لا يعلمون ما و ادهم و ذلك بان توان علم
النعم و طقوا انه من الله هم فباز و ابطر او انما كاه العن حتى يعلمهم كلمة
العذاب التي قال تعجب بها النعم عند المعاصي و في الكاف عن الصادق
عليه السلام انه سئل عن هذه الاية فقال هو العبد بدت الذنوب فيكون
له النعمة فلهي تلك النعمة عن الاستغفار من تلك الذنوب و عنه
عليه السلام اذا اراد الله بعد خبرا فان ذنبه يتابعه بنعمة و بد كرم
الاستغفار فاذا اراد بعد شرا فانه يمتنع من ذنوبه الاستغفار و

بسم الله

بقادى بها وهو قول الله عز وجل سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَأْتُونَ
بِالْقَمَرِ ~~بما~~ بعضه حضرت صادق عليه السلام فرمود وقتیکه
خداوند بفرستد خواست بران بنده نگاه کرد خداوند بفرستد و بفرستد
با و می رساند و پا داوری بفرماید با و استغفار را و وقتیکه بر بند
دوازه نبوت و عمل او شتر نخواهد پیران بنده نگاه میکند و خداوند
با و نعمت می رساند تا استغفار و افرام و شکر کند و در آن خالص است
باشد و اینست که می فرماید سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَأْتُونَ
عَنِ ابْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِ ابْنِ جَعْفَرٍ عَبْدًا
وَلَمْ يَنْبَأْ بِإِسْلَامِهِ بِالْقَمَرِ فَمَا لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِ إِنْ لَمْ يَحَاجْهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ بِهِ شَدَّ عَلَيْهِ الْمَوْتُ لِيُكَافِيَ بِذَلِكَ الذَّنْبِ قَالَ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَمْرِ ابْنِ
جَعْفَرٍ عَبْدًا وَلَمْ يَنْبَأْ بِهِ حَسَنَةً صَحَّحَ بِنْدَتِهِ فَمَا لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَتَعَلَّقَ عَلَيْهِ رِجْلُهُ
فَمَا لَمْ يَفْعَلْ بِذَلِكَ هَوْنٌ عَلَيْهِ الْمَوْتُ لِيُكَافِيَ بِذَلِكَ الْحَسَنَةَ وَفِيهِ
أَيْضًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَلَّ إِلَهُ
لَا أُخْرِجُ عَبْدًا مِنَ الدُّنْيَا وَإِنَّا أَرِيدُ أَنْ رَحِمَهُ حَتَّى اسْتَوْفِيَ مِنْهُ كُلَّ حَاسِبٍ

عَلَيْهَا الْإِسْقَامُ فِي حَسَنَةٍ وَأَمَّا بِصُوقِ رِزْقِهِ وَأَمَّا بِخَوْفِ دُنْيَاهُ فَإِنْ
بَقِيَ عَلَيْهِ بَقِيَّةٌ شَدَّ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ وَغَرَّ وَجَلَّ إِلَهُ لَا أُخْرِجُ
عَبْدًا مِنَ الدُّنْيَا وَإِنَّا أَرِيدُ أَنْ رَحِمَهُ حَتَّى اسْتَوْفِيَ مِنْهُ كُلَّ حَاسِبٍ عَلِيمًا أَمَّا
بِعَمَلِهِ رِزْقِهِ وَأَمَّا بِصُوقِ رِزْقِهِ وَأَمَّا بِخَوْفِ دُنْيَاهُ فَإِنْ بَقِيَ لَهُ
بَقِيَّةٌ هَوْنٌ عَلَيْهِ بِهَا الْمَوْتُ أَنْتَهَى دُرُكًا بِسُكْنِ الْفَوَاحِشِ مَبْدَلُ
عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ إِذَا لَيْسَ عَبْدًا لِلَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَّيْتُ شَدَّ أَنْ خُصِرَ فِي
جَنَابِ جَعْفَرٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاشْتَغَلَ بِخُصْمَتِهِ خُصْمَتُهُ كَرَدَ وَفِيهِ
الْخُصْمَةُ بِمَنْزِلِهَا وَفِي خِلَافِهَا دُرُكًا بِسُكْنِ الْفَوَاحِشِ مَبْدَلُ
مَرْغُوفًا بِرَبِّهَا لَمْ يَمُوتْ بِهَا دُرُكًا بِسُكْنِ الْفَوَاحِشِ مَبْدَلُ
وَلَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْ خُصْمَتِهَا أَنْ تَعْبَثَ فِي مَوَدِّهَا أَنْ تَكُنْ أَلَا إِذَا بِنِ
تَمْ تَعْبَثَ كَرَدَ بِهَا بِسُكْنِ الْفَوَاحِشِ مَبْدَلُ
هَرَكِ مَعْمُومٌ نَشَأَ أَمَّ بِهَا خُصْمَتِهَا أَنْ تَعْبَثَ فِي مَوَدِّهَا أَنْ تَكُنْ أَلَا إِذَا بِنِ
وَفَرَمُودٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ رَأْفَةً لِّلَّهِ فِيهِ مِنْ خَاجَةِ أَنْتَهَى وَبَابُهَا أَنْتَهَى
بِهَبْنَةٍ بَرَسَدَ بِهَا نَعْمَتٌ دَلِيلُ خَيْرٍ وَبَدَلُ شَرٍّ فَيُشَوِّدُ مِمَّا كُنْتَ تَعْبَثُ

الحديث الثاني

كرامت معتمد باشد بای ایستند واجب و هكذا بابت برای خدا لان
و غصبا باشد بای برای مصلحت و عطية از این است که علماء در
حال باهم اختلافات و مصالح دنیا در نعمت و نعمت خالق از خوف
و خشیت نمیتوانند بود انما يخشى الله من عباده العلماء *
الحديث الثاني في مدينة المجران للتبديد الاجل السديد
هاشم الجرجاني بن شهر آشوب و ابوالحسن الجرجاني في كتابان القوم لما
اخر مؤايدوم الاخر اياهم و اسبعين فرقة كل فرقة تولى و اياهم ما
على بن ابي طالب عليه السلام بعثه و ركبنا احراب كقوم كفار شكك
خوردند و انما به هفتاد فرقة منقسم شدند هر فرقه و هر طایفه علی
بن ابیطالب علیه السلام را پست سر خود میدیدند که انحضرت را پست
است و فيه ايضا هذا المعنى بن شهر آشوب عن المفيد في العيون و
الحاشية قال الصادق عليه السلام في حديث بدر لقد كان يسئل الجرجاني
من المشركين فيقال له من حرك فيقول علي بن ابیطالب عليه السلام فاذا
قال انك بعثه جبري صادق عليه السلام فهو در حديث بدر که

الجزء

الحديث الثاني

ان جبري است رسیده از شهر کربن سؤل میشد ترا کدام کس زخم زد و
مخروج نمود میگفت علی بن ابیطالب علیه السلام پس و قنبد که این را
میگفت او میبرد و در مکه بنده الماخراته علیه السلام بوم صفتی کان فی
کتابه معوية عشرين الف فارس بکلی واحد منهم ان علیا یقفوا اثره
وقال بعد نقل هذه الرواية و روی ان من نجاه منهم وجعوا اليه عند معوية
فلاهم علی الفزار بعد ان اظهر التخت و اخرجن علی المجلد تلك الکتابه
فقال کل واحد منهم کيف كنت رايك عليا و قد جعل علي و كتابنا النفث
و اذ وجدته ينفقوا اثری فنجبت معوية و قال لهم و بلكم ان عليا الواحد
کيف كان و اذ جماعة متفرقین انشأ فی و فيه ايضا المعجزة الرابعة و
السبعين و مائة ان المشركين يوم الخندق في قصة الاجر ابا فرقة
سبع عشر فرقة و هو مع كل فرقة يحصدهم بالسيف البرية قال و في
ان عليا عليه السلام يوم قتل عمرو كان واقفا على الخندق و يبيع الدم
عن سيفه و يحمله في الهواء و هو يتلو فاذا نزع في الصور فلا انساب يكتهم
و القوم قد افرقوا سبع عشر فرقة و هو خلف الكل منهم يحصدهم بسيفه

دوم

الحديث الثاني

سنة

وهو في مكانه لم يرج انتهى وفيه ايضا عن المقداد بن الاسود الكندي
قال كان امير المؤمنين عليه السلام يوم الخندق عند ما قتل عمرو بن عبد
الغفار لعنه الله واقف على الخندق يمشي الدم عن سيفه ويحمله في
الطواء والقوم قد افرقوا سبع عشرة فرقة وهو في اعقابهم يصد بهم
ومن ذلك ابن شهر اشوب في كتاب المناقب قال روى ابو الحسن البصري في
كتابه ان القوم لما افرقوا يوم الاحزاب انقسموا سبعين فرقة كل فرقة
ترعى وقاتلوا على بن ابي طالب عليه السلام ابن شهر اشوب عن المغيرة
العبون والحاسن قال الصادق عليه السلام في حديث بدر لقد كان
يسئل الحجج من المشركين فيقال من جرحك فيقول على بن ابي طالب عليه
السلام فاذا قاتلنا مات ومن ذلك ما رواه صاحب بيان الواعظين قال في
حديث المغيرة عن النبي صلى الله عليه واله قال لما رجعت ونظرت الى
السماء ورأيت في صعود كل سماء على بن ابي طالب عليه السلام صلى الله عليه
خلفه انتهى وروى اخوند ملائكة في رواية در كتاب الحجج المنجيين في رواية
اكد في كتاب علي بن جمهور الاصل ان كتاب انيس التميمي ان جابر بن عبد الله

انصار

سنة

انصاري روايت مبكدة كبر يوم با امير المؤمنين عليه السلام ذوات
بصوه كه هفتاد هزار كرا جمع نموده بودند پس نديدم منه شيء واما
انك مبكفت فرقي على روزه جبر و جبر امير انك مبكفت جبر روح نموده را على
ونه مقبول را مكر انك كشته است او را على عليه السلام و بنودم در ميمه
مكر انك مبكفتم صو على عليه السلام او نه در ميمه مكر انك مبكفتم
صو على عليه السلام او نه در ميمه مكر انك مبكفتم صو على عليه السلام او نه در ميمه
او نه در ميمه مكر انك مبكفتم صو على عليه السلام او نه در ميمه مكر انك مبكفتم
يا جابر انك مبكفتم صو على عليه السلام او نه در ميمه مكر انك مبكفتم
اي جابر انك مبكفتم صو على عليه السلام او نه در ميمه مكر انك مبكفتم
بزمين مبكفتم صو على عليه السلام او نه در ميمه مكر انك مبكفتم
مرتبته ديكر و مشارق و مغارب را پيش روي خود شيه واحد نموده بود
ويج سواي فيك يكر يكر يكر يكر يكر يكر يكر يكر يكر يكر يكر يكر يكر
يا انك مبكفتم صو على عليه السلام او نه در ميمه مكر انك مبكفتم
بن اسود الكندي ان عليا عليه السلام يوم الاحزاب قد كنت واقفا على شفير

المنزلة

حضور علی در بالا میسر قبله

ص ۵۸

التخندق قد قتل عمرو بن عبد ود ولفطعت بقله الاخراب فرقا
سبع عشرة فرقة والى لادى كل فرقة في اعتبارها عليا جدهم بسيفه
هو عليه السلام في موضعهم يتبع احداهم لانه عليه السلام من كرم
اخلافه انه لا يتبع منه من الشئ ومضمون ابن جابر بعضه ان مورخين
عامة نزلوا بنزل كرده ابن ابی الحديد از علماء عامه وشرح في البلاغة در
باب شهادت غلاة مبنوب وعلق بعض الغلاة بشهادة ضعيفة نحو
قول عمرو وقد فضاء علي عن انسان في الحرم ما اقول في يد الله فضاء عينا
في حرم الله ونحو قول علي والله ما قلعت باب خير فوق جسد الله بل يتفق
الهيئة ونحو قول رسول الله صلى الله عليه واله وحده وحده وصدق وعده
ونصر عبدكم وهمم الاخراب وحده والدين همم الاخراب هو علي بن ابي طالب
عليه السلام لانه قتل باو وعنه وفارسهم عملنا اقتحموا التندق فاجموا
صبيحة تلك الليلة هارون بن مغلوبين تبصرة اراهم عن استبعاد
نبأه كرده كه انحضرت پشت سر اين همه فرقي مشركين نمود و بود كه بعد از
كه تراست از حضور ایشان نزد موه مرید دران واحد جمعی مبرر است

دکتر

ص ۵۹

در مشرق بعضی در مغرب چنانچه این همه در نزد اعظم علماء از متفکرین
و مشاخرین مقبول و مسلم است بلکه میتوان گفت در این عصرها نزد فرقه
ناجیه بحد ضرورت رسیده که امیر المؤمنین علیه السلام وقت مردن نزد
موت حاضر میشود جمع کبری دران واحد و مشارق و مغارب نمایند
چنانکه مرحوم معفور الشیخ الاجل شیخ یوسف بحرانی در کتاب تلویح
البحرین در بیان احوال شیخنا البهاء و انتساب او بخارث همدانی مینویسد
و الخارث المدکور هو الذی خاطبه مولینا امیر المؤمنین علیه السلام بالانبا
باخار همدان من یکت برکت ^{المشهوره} من مؤمن او مشافق قبلا

يَلْخُطُو طَرَفَهُ وَأَعْمُرُ فُهُ	بِاسْمِهِ وَالْكُنَى وَمَنَافِعًا
وَأَنْتَ يَا خَارِثَ إِنْ هُنَّ نَرَبِي	فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَلَا زَلَالًا
أَسْفِيَاءَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظُلَا	تَخَالَفَ فِي الْحِلَاوَةِ الْعَسَلَا
أَقُولُ لِلشَّارِحِينَ تَعْرِضُ	لِلشُّرَرِ زَيْرٌ لَا تَقْرَبُ الرَّجُلَا
دَرْجِي لَا تَقْرَبِيهِنَّ إِنْ لَه	حَبْلًا يَجْبَلُ الْوَصِيَّ مُتَصِلَا

قال والاخاديش بما دلت عليه هذه الايات من كثرة فلا تلفظ

۵۱

حُضُورِ اَئِمَّةٍ وَوَقْفِ مَفَارِقِ رُوحِ اَزِيدِ

من ع

الاستعداد السديد المرتضى ونحوه بان الجسم الواحد كيف يحضر في مكان
معددة متباينة في آن واحد فانه قد يهوت في الال الواحد الف غير
والتحقيق في دفع شبهة قدس سره مما نسخ بالفكر الفاضل ان احوالهم
صلوات الله عليهم ليس كاحوال سائر الناس حيث شبههم به وقاسوا فان
عليهم مسحة من القدوة الربانية التي تنصرف عن ذلكها العقول كما لا يخفى
على من تعمق في احوالهم وعلومهم واخبارهم بالمعاني وما يظهر لهم من المعجزات
ونحو ذلك انتهى في كشف الغطاء عن الباقر الصادق عليه السلام
انهم افاضوا الاحرام على روح ان تفارق جسدها حتى ترى الجنة محمدا
وعليها وفاطمة وحسنا وحسينا عليهم السلام بحجة تقر عنهم او يخبر
عنهم في المجلد الثالث من البحار روى الحديث واخبارا كبرية في هذا
المعنى من جملتها ما رواه عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى اهل البشري
في الحق الذين قالوا ان بيتر الله بالجنة عند الموت يعني محمدا وعليها عليهما
وما رواه عن الباقر عليه السلام قال احرام على روح ان تفارق جسده
حتى ترى محمدا صلى الله عليه واله وعليها وحسنا وحسينا عليهم السلام

بحر

في ذم المنكرين

ص ١٤

بحيث تقر عنها انتهى مؤلف كويد مؤمن ممن كحديث مشكوك ومجرب
وخارق عادة ازانة عليهم السلام ديد وشييد وكوكيف انوا
توانت مفصلا تعقل فابدا لا محالة بايد باحال ان منكرين
وجمالا تصديق فابدا بهر چند حقيق و تفصيل ان هنوز در نظر
مكشوف نباشد چنانكه مرحوم فاضل در كتاب كسب العباد
خود مبنو بد ان المنكرين الى الامتكار عند ما يخرج عقولهم عن قبال
بعض ما يسمعون مما ورد في فضائل آل محمد والمباشرين الى نسبة منكر
رواية في مثل ذلك الى الكذب والافتراء بغض الخلق وامتنع ان الله ص
والبحر الطاهرين وقد اشرنا في السابق الى خبر قاصم ظهور هؤلاء الطائفة
وهو في هذا الباب كالأجسار الداعية فنعيد ذكره منها ايضا وهو
خبر ابي عبيدة الخد قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول والله ان احب
اصحابي الى اروعهم واقفهم واكثرهم محبة لنا وان اسوءهم عندنا
وامقهم الذي لا يسمع الحديث بنسب البنا ويرى عتاقهم يقبله اسنان
حسنة ويحدهم وكفر من طان به وهو لا يدري لعل الحديث من عندنا خرج و

١٤

الينا اسند فيكون بذلك خارجا من ولايتنا الحديث فاستفيد من هذا
 الخبر المعتبر المذكور في كتب جمع من نقاد الاخبار في كتاب ابن اديب النجاشي
 الغير العامل باخبار الاما والافاضات محفوفة بالقرائن مفيدة
 للعلم ان محض احتمال الصدور من الائمة المعصومين عليهم السلام كما
 في سبب باب الرد والانتكار وان السارح المذكور مع تشبه هذا الاحتمال
 بخرج عن ولاية الائمة الاظهار سلام الله عليهم فعليك ثم عليك حفظ
 الوضائيا التي اوصيتها اليك في جملة من مواضع هذا الكتاب بالكلية
 والمخالفة لذلك انتهى مؤلف كويدنه هرغ من افشانه كل ذلك
 وبيل جوي افشاها كويدنه لبثانها خوشا بحال كسيكاز
 خواندن وشيدن مراتب ومقامات نورانيه ايشان قلبش مسرور
 وفرحناك وكشاده كرده ويدا بحال كسيكاز ازانستماع اين كونه مقابل
 دل تنك وهره كرده ويدا بدو من متقي وسالك سبيل هر وسيله
 در انشراح صدر خود جاهد وساعي كرده وقلب خود را در قبول فنا
 وفضائل ايشان وسعت بدو چنانچه خودشان فرموده اند قولوا

لنا ربنا نوب اليه وقولوا في حقنا ما يشتمونك نبالوا فاهم وتبصرو
 مولانا حسن الكاشي
 پيش از اين كه بن طارم فروزه منظر كند دولت باق جزاي مهر جلد كرده اند
 بستند از مهر اول عهدنا و اول خلق وانكوي يك خلق از خيم و مهر كند
 خاك ادم در عدم پيدا بند كز نواد بصره اقله نه كرده ون منور كرده اند
 تختگاه ريتش بر تروعرش از روزه كز شرف و مراض از دوشن بهر كرده اند
 و نه هر چه مغفور و فاضل در بندگان اعلی الله مقامه در كتاب اكبر ابراهيم
 مینوبد و عبارتش اين است كه لا يخفى عليك ان في قصته الاسد
 تحقبا ذكر بعض المحققين من المحدثين فنالك ههنا بما ذكره وذلك
 حيث قال واما حقيقة امير المؤمنين فهو النور الاطلي اقول الموجودات
 قاله اخوه وابن عمه صلوات الله عليهم على اهل البيت خلفنا و على من
 خور واحد وكان بشك الحقيقه المفاض عليها الصورة التورية قبل خلق
 الموجودات او بها كان معالما للشيء كجبريل ومن دونه وكان اجماع
 الانبياء كما قال عليه السلام كنت مع ابراهيم في النار والمرد و جلاها عليه

عبار فاضلة

مرجع

وسالما وكن مع موسى عليه السلام وعلمته التوراة ومع عيسى عليه السلام
الانجيل ومع سليمان وسخرت له المقردة من الشياطين وعدة عليه
كثيرا من الانبياء وقال جبرئيل للتبصلي الله عليه والذ ان الله
عليه مع الانبياء باطنا ومعك ظاهرا ثم جرى قلم القدير بتولده و
خروجه الى هذا العالم المشاهد المخصوص افيض على تلك الحقيقة
التوراتية صورة بشرية متناسبة لهذا العالم الحسي غير اننا لا نقصر
على صورة واحدة بل صور متعددة متناسبة وغير متناسبة اما الاولى
فما روى متوارا من انه يحضر عند كل مؤمن وكافر وقت الموت وقد
يموت في اللحظة الواحدة الاف من الناس وغيرهم فصوره عند جميعهم
يكون بنسبة الصورة المتكثرة المفاضلة على تلك الحقيقة وكذلك ما روى
انه عليه السلام كان في ليلة واحدة ضيفا عند اربعين من الصغانية و
اما الثانية فما روى وورد في واقعة الطفوت من ان اسدا كان يحكي
عند قرب الليل الى تلك الابيان الغاربات وكان يتخطاها حتى يقف على
بدن سبيدنا ومولينا سبيد القهضاء روي له القهضاء فيجثوا عند راسه

ويكي

مرجع

ويكي فقال الجن الذين كانوا يوحون على الحسين عليه السلام في تلك
الغلاة هذا الاسد هو ابو امير المؤمنين ويظهر من هذا التحقيق ايضا
الترالوارد في ان الائمة عليهم السلام كان الناس يرونهم على الصور المختلفة
والحالات المنفرقة ويظهر من اسرار اكسيرة هذا ولا يخفى عليك ان ما
ذكره من السبيل الفاضل والمحدث الخادق مما يرجع بعدامغان النظر
الى ما حققنا من ثبوت المقامات التوراتية لامي المؤمنين عليه السلام
ولاده المعصومين وتصرفات ارواحهم الطيبة الباهرة ونفوسهم القدسية
الفاهرة في ابدان مثالية وقول البرزخية وفرة من غير فرق في ذلك بين ابا
جوتهم وبين ايام عمائمهم وكذا بين الزمان الذي يولدوا ولم يظهر واجب في الاجساد
الديوتية والنشأة اليهودية وبين الزمان الذي ولدوا وظهر واجب في النشأة
الديوتية نعم ان ههنا شيئا وهو انه يتفاد من ملاحظة مجموع الاخبار
والاثار الواردة في قضية الاسد بعدامغان النظر والتامل فيها ان
الاسد الذي جاء الى مصر بعد عوف فقتله غير الاسد الذي كان الجن يقولون
انه امير المؤمنين عليه السلام وكيف كان فان ما نقله من السبيل الفاضل

والغاية

تحقيق سبب نفع الله

ص ٧٠

والحدث الخاذق مما يوجد نفعه ايضا في كلام جمع من العلماء انتهى
وما يناسب تحريه في المقام ما ذكره لتبدي العالم في اوائل الانوار
التعابثية قال روى صاحب كتاب القديسات ومومن اعظم تحقيق
الجمهور عن النبي صلى الله عليه واله انه قال لعلي يا علي ان الله تعالى قال
له يا محمد بعثت عليا مع الانبياء باطنا ومعك ظاهرا ثم قال هذا حديثك
الكتاب صرح بهذا المعنى في قوله صلى الله عليه واله انه قال لعلي يا علي
من موسى الا انه لا يتي بعثك ليعلموا ان باب القوة قد ضم وباب الولاية
قد فتح واشاره بعث علي مع الانبياء باطنا والسر الولاية التي ظهرت بعد
محمد صلى الله عليه واله ليكون علماء ائمة الدين هم الاولياء واعين
الناس في سوا دينهم والسر الولاية ويناضبها الحق اقول هذا الكلام
من بعث علي باطنا قد روي مضمونه في اخبار اسرار البيت عليهم السلام
عن علي عليه السلام وهو اشارة الى سر الحق في الغاية القصوى من التحقيق
وهو انه قد روي عنه انه قال في جواب من سئل عن فضله وفضل من
تقدمه من الانبياء مع انهم كانوا غايبة الامحاز واما ابراهيم فقد نجاهم

الله

ص ٧١

الله سبحانه من نار التورود وجلها عليه برذا وسلاما ونوح قد
نجاه الله من الغرق، وموسى من فرعون وانه التوراة وعلية اباها و
عيسى وانه التيق في المهدي وانطقه بالحكمة والتيق وسليمان الذي
سخر له الرياح والجن والانس وجميع المخلوقات فقال عليه السلام والله
كنت مع ابراهيم في النار وانا الذي جعلها برذا وسلاما وكنت مع نوح
في السفينة فأنجيت من الغرق وكنت مع موسى فعلمته التوراة وانطقه
بالحكمة في المهدي وعلمته الانجيل وكنت مع يوسف في الحبس فأنجيت من
كيد اخوته وكنت مع سليمان على البساط وسخرت له الرياح وفي الرقاب
الخاصة ان النبي صلى الله عليه واله كان يوما جالسا معه رجل من الجن
يسئله عن اشياء من احكام الدين فدخل على عليه السلام فضاغر
ذلك الجني خوفا حتى صار مثل العصفور فقال يا رسول الله اجزني من
هذه الثياب فقال النبي صلى الله عليه واله ولم تخافه فقال لا يا محمد
على سليمان بن داود وسلكت البحار فارسلت جماعة من الجن و
الشياطين فلم يقدروا علي وانه هذه الثياب ويكفي حربة فضرب

دفع وحشت از ذکر فضیلت

بنا علی کنه والی الان اثر جراحه فقال له النبی صلی الله علیه و آله ان
من علی عتق تطیب جرحک وتؤمن به وتكون من شیعته ففعل وخطبه
البیان المنقولة منه تبین هذا کله وهی الاسرار
القی لا یعرف معناها الا العلماء الراستخون انت فی افلا^ق
تبصرة باید دانست که وحشت و اضطراب بعض ضعیفای ناس از
عوام و خواص از شنیدن احادیث و اخبار فضائل و مقامات عالیه
ائمّه اطهار علیهم السلام با همه دعوی اخلاص و موت بر نعم خودشان
احباطست که مبدا غلو نباشد ولی باطن اکو با وسوسه شیطانست
که او را از فیض استماع فضیلت محروم مبدار و غمگین اورد عارف بجهت
ائمّه علیهم السلام باشد ولی او را باید معنی غلو را فهمید که با غلو در حق
ایشان چیست تا شخص در حد وسط مقیم باشد و دیگر بعد از فهمیدن
معنی غلو و اطمینان از آن شخص مؤمن موالی با وسوسه شیطان نگران
نماند و متوقف و متحیر نگردد و بجای علیّه الرحمه در جلد هفتم بخار بعد از
نفل فضلی را بنیاب مینویسد و ذکر را اعلم ان الغلو فی التبعه و لا

علیهم السلام اما یكون بالقول بالوهمتهم او بکنهم شركاء لله نعم في الغلو
وفي الزندقه وان الله تعالى حل فيهم واتخذهم اوتاهم يعلمون الغيب
وحی و الهام من الله نعم او بالقول في الائمة عليهم السلام انهم كانوا انبياء
والقول بتناسخ ارواح بعضهم الى بعض والقول بان معرفتهم تغني عن جميع
الاطاعات ولا تكلف معها تبرک المعاصي والقول بكل منها الحاد وكفر
و خروج عن الدين كما دلت علیها الأدلة العقلية والآيات والأخبار
السالفة وغيرها وقد عرفت ان الائمة علیهم السلام تبرقاه منهم و حکموا
بکفرهم و احرار بقتلهم وان منع سهلک شی من الاخبار الموهمة شی من ذلك
فهی اقامه مؤلفه او من مفسرات الغلاة ولكن افراط بعض المتکلمین والمحدثین
في الغلو لقصورهم عن معرفة الائمة علیهم السلام و يخرجهم عن ادراك غرض
احوالهم و نجایات توفیقهم ففقدوا في کثیر من الزوائد الثقات لنظام بعض
المجرات حتى قال بعضهم من الغلو في التبعه انهم والقول بانهم يعلمون
ما کان وما یكون وغير ذلك مع انه قد ورد في اخبار کثیره لا نقولوا فینا
و با قولوا ما شئتم و لن تباعوا و ورد ان اخرنا صعب مستصعب لا یحتمل

مدح از کتاب مقامات

ص ۷۰

الاملاك مقربا ونجوا رسل وعباده ومن امتحن الله قلبه للايمان و
ورد لوعلم ابودرمان في قلب سلمان لفضله وغير ذلك مما حوسب ان فلان
للمؤمن المشدين ان لا يبادر برؤ ما ورد عنهم من فضائلهم ومجراتهم و
معالي امورهم الا اذا ثبت خلافه بضرورة الدين وبقواطع البراهين
او بالاثبات بالحكمة او بالاخبار المتواترة كما حفر في باب التسليم وغيره انتهى
ما في البحار وراي فبيح محبت محبين ومودت مؤمنين شرح ان يحدث
دويم واختم بمبكم بقصيدة فريده كهستد ناستيد نعمته الله جزاوى رحمه
الله در كتاب مقامات خود نقل بنمايد

دوران حدیث محمد است و در
نقد سراج بابی از این حدیث
ضمیمه است و در فضیله شرح
سلمان است

بَابُ اللَّهِ بِلْ بِإِنْتِ الْبَشَرِ	بَابُ غَايَةِ الدَّهْرِ بِلْ بِإِسْتَهْلِ الْفَدَى
بِأَمْنِ الْبَرِّ إِشَارَاتُ الْعُقُولِ وَمَنْ	فِيهِ الْإِلَهَاءُ تَحْتَ الْعِجْرِ وَالْجَحْرِ
مَهْمَتُ أَفْكَارِ ذِي الْأَفْكَارِ جَوْنُ	إِبَائِ شَائِكَ فِي الْأَبْأَمِ وَالْبُصْرِ
بِأَوَّلِ الْأَخْرَافِ وَمَعْرِفَةُ	بِأَبْطَانِ ظَاهِرٍ فِي الْعَيْنِ وَالْأَلْ
لَكَ الْعِبَارَاتُ بِالنُّطْقِ الْبَلِيغِ	لَكَ الْإِشَارَاتُ بِالْأَبْأَمِ وَالْتَوَرِّ
كَرْخَاضِ فَيْكِ النَّاسِ وَنَهْوَ فَاذًا	مَعْنَاكَ عَجْجِي وَعَنْ كُلِّ مُقْنَدِرٍ

الز

ص ۷۱

أَنْتَ الدَّلِيلُ لِمَنْ خَارِبَ بَصِيرَتَهُ
أَنْتَ الْغَوْيُ عَنِ الدُّنْيَا وَخَرْفُهَا
فَلَيْسَ قَبْلَكَ إِلَّا أَفْكَارُ مُلْتَمَسٍ
تَفَرَّقَ النَّاسُ فِي مَعْنَاكَ وَاخْتَلَفُوا
النَّاسُ فِيكَ ثَلَاثُ فِرَقٍ رُفِعَتْ
وَفِرْقَةُ وَفَقَتْ لَا نُورَ يَرُفَعُهَا
نَصَاحُ النَّاسِ الْأَفْيَكُ قَاخْتَلَفُوا
وَكَمْ إِشَارَاتُ وَكَمْ أَوْدَاسُهَا
أَسْمَاؤُكَ السَّبْعُ مِثْلُ النَّبَرِ بَيْنَ كَمَا
وَقَدْ لَكَ الْفَرْكَ الْأَبْرَاجُ فِي فَلَكَ
قَوْمٌ قَمُ الْأَلْ أَلِ اللَّهِ مِنْ عِلْفَتْ
سَطْرُ الْأَمَامَةِ مَعْرَاجُ الْجَاهِلِ إِلَى
بَابِ كُلِّ سَيُولٍ جَاءَ مُشْتَهَرًا
أَجَلُ قَدْ رَكَ عَنْ وَصْفِ مَيْمَنَةٍ
عَلَيْهِمْ مُشْكَرَاتُ الْقَوْلِ وَالْعَبْرِ
إِذَا أَنْتَ سَامٍ عَلَى مَا فِي قَوْلِ الشَّرِّ
وَلَيْسَ بَعْدَكَ تَحْقِيقُ لِمُعْتَبِرٍ
فَالْبَعْضُ فِي جَنْبِ الْبَعْضِ فِي سَفَرٍ
وَفِرْقَةُ وَضَعَتْ بِالْجَهْلِ وَالْفَدَى
وَلَا بَصَائِرُهَا فِيهَا دَوَائِعُ عَوْرٍ
إِلَّا عَلَيْكَ وَهَذَا مَوْضِعُ الْجَحْرِ
وَالْفَضْلُ يُظْهِرُ بَابَ وَمُسْتَبْرٍ
صِفَانُكَ السَّبْعُ كَالْأَفْكَارِ وَالْأَلْ
الْمَعْنَى وَأَنْتَ مِثَالُ الشَّمْسِ فِي الْفَرِّ
يَهْدِي بِدَاهِجًا مِنْ جُحْرِ الْجَحْرِ
أَوْجُ الْعُلُوقِ وَكَمْ فِي السَّطْرِ مِنْ عَيْنٍ
وَسَرَّ كُلِّ شَيْءٍ غَيْرِ مُشْتَهَرٍ
وَأَنْتَ فِي الْعَيْنِ مِثْلُ الْعَيْنِ فِي الصُّو

المدح

الحديث الثالث ما رواه مولى السيد هاشم الجرجاني في نسخة
المعاجز وسيدنا السيد نعم الله في الأنوار النجاشية عن الصادق
باسناده إلى عمار بن ياسر رضي الله عنه أنه قال لما سار علي بن أبي طالب
عليه السلام إلى صفين وقف بالفرات وقال لأصحابه ابن المخاض فقالوا
أنت أعلم يا أمير المؤمنين عليه السلام فقال الرجل من أصحابه مضى إلى هذه
القلعة ونادى باجلند فأبى ابن المخاض قال فشاركته وصل القلعة ونادى يا
جلند فأجابني من تحت الأرض خلق عظيم قال فهبت ولم أعلم ماذا يصنع
فأتته إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقال جاوبني خلق
كثير فقال الأمام عليه السلام يا قهرام مضى قل يا جلند ابن كركر
ابن المخاض قال فضج وقال يا جلند ابن كركر ابن المخاض قال فكلتم
واحد وقال اللهم يا وليكم عرف اسمي واسم الجعفر بن المخاض وإنك هذا
المكان وقد بقيت ترابا وقد مضى من ثلاثة آلاف سنة وقد عرفكم يا بني
واسم أبي وهو لا يعلم ابن المخاض فواتته هو أعلم بالمخاض مني يا وليكم ما أعي
قلوبكم وأضعف بقبضكم أمضوا إلي فابن خاض فحوضوا منه فأتته أشرف

الخلق بعد رسول الله صلى الله عليه وآله انتهى حاصل معنی حدیث شریف
 اینست که جناب امیر علیه السلام وقتی که بصفیقین میرشدند شریف فرمود
 فرات ایستاده با خطاب خود فرمودند که درگاه اب کجاست عرض
 کردند ما نمیدانیم و بلند نیستیم پس آنحضرت^{صلی} آن خطاب خود فرمود و فرمود
 بسو این نزل و صدان یا جلندی کن درگاه کجاست آن شخص آمد و
 کرد پس خلق کثیری با جواب دادند پس آنحضرت سراسیمه شد و ندانست چه
 کند بخدمت حضرت برکش عرض کرد که بمن جمع کثیری جواب دادند
 آنحضرت بقب فرمود یا قنبر و صدان یا جلندی کن گفتم این شخص
 پس او آمد و صدان کرد پس جوابی داد گفت وای بر شما کیس که نام من را
 پدر مرا ناسند و حال آنکه من در این مقام پوسیده و خاک شده ام
 تنها کله سرمه و نازده و سه هزار سال از وفات من میگذرد ای ابر جناب
 شخص نمیداند که درگاه اب کجاست او بخود بخاض از من عالم تر است
 وای بر شما چه کرد که ده است ده های شما را و وجه ضعیف کرده است^{بها}
 شما را وای بر شما بروید تا بنایع او نباشد از هر جا که بخور کرد شما هم جور

کنید که او شرف خلق است نزد خداوند عالم بعد از رسول خدا تحفه
 که مراد آنحضرت مدلل نمودن بقصور معرفت وعدم بصیرت ایشان
 که غار حق آنحضرت نبودند و عوام کالانعام او را یکی از احاد ناس
 کان مبرک و خال آنکه آنحضرت بطرق زمین و آسمان بلاد پیش از همه
 پیشتر بود و علم و احاطه کتب داشت و بعضی در هذا المعنی

مَنْ كَلَّمَ الْأَمْوَانَ مِنَ الْقُبُورِ أَفْأَلْ	فِي مَا كَرِهَ الْإِنْسَانُ الْعُبُورُ
قَالُوا لَئِنْ عَلِمَ بَيْنَكَ نَصْرِيكَ الْأَمْوَانُ	فَعَلَامَ نَسْتَلْ عَظْمًا رَمَاعًا لَكَ
أَنْتَ الْبَنَاءُ نَوَارُ قَدْ سَكَّ قَدْ مَنَّ فِي	أَنْتَ لَكَ نَصَبُ النَّبِيِّ لِقَوْمِهِ نَوَارُ الْعَبْدِ

أَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَأَنْتَ نُورٌ فَوْقَ نُورٍ

دوران و نعمانیته منوید روی آنکه کان بخطب بوماعل المنبر فقال
 ایها الناس اسئلوه قبل ان تفقدوه اسئلوه عن طرق السموات فلا تعرف
 بها منه بطرق الارض فقام رجل من القوم فقال یا امیر المؤمنین ابن جبریل
 فی هذا الوقت فقال علی السلام دعنی انظر فظفر فوق والی الارض و
 بمنی و بشاره فقال انت جبریل فطامن بین القوم و شق سقف المسجد

فکبر الناس و قالوا الله اکبر یا امیر المؤمنین علی السلام من ابن علمت
 ان هذا جبریل فقال لک انظر لی السماء بلغ نظری الی ما فوق العرش
 و الحجاب لک انظر لی الارض خرق بصیرة طبقات الارض الی الشری
 و لک انظر بمنی و بیته و ایت ما خلق الله و لم ارجع ریل فی هذه المخلوقات
 فعلمت انی هوانی فی شرح صدر هر چند ستر و حکمت بعض معجزات
 خوارق عادات با بن مردم ظاهر بین مشکست متعقل کرد و امر معجز
 قیاس با بن کارها نمیشود و محض اینکه نمونه در عالم ظاهر بدست آید
 که چگونه ممکنست طبقات زمین و زمین با آن کثافت و غلظت دیده شود
 اختراع ان حکیم را که در روزناجیات درج کرده اند مناسب ندید
 از اخر نقل کند که در شمار و روزنامه اخر سال بیست و سیم
 ان در محرم ۱۳۱۴ منوید دانشمندک رویت کن نام الیه برای عکاسی
 اختراع کرده که شعاع الکریک را بدان واسطه بهر ماده و جسم نازک
 و صلب نفوذ میدهد مثلاً در حین برداشتن عکس صندوق انچه در
 جوف هست نیز نمایان میشود از قراریکه در روزنامه هادیه شد

سفر فوق العاده چپن بزم تبریک جشن ناجگذاری امپراطوری
از چپن مسافرت کرده اکنون در خال المان است پیش تر در یکی
از جنگها کلوله از حواله چشم چپ بپس خورده اطباء و جراحان
مملکت از تعب این جای کلوله درمانده ناچار زخم بستند و معالجه
کرده کلوله نیز در جای خود مانده بود سفر شادان به
در این اشاکه در بر این بود بقاعده اخراج و رفتن کن عکس سر
خود را انداخته حالا از آن نقطه که کلوله داخل شده و پس از
طی مقدار مسافت در مانده در آن عکس یا خود کلوله بطور
واضح نمایان بوده است چنانکه مثلا شخص غایبی تعجب خیز
تمام در فرفره معراج حضرت ختمی مایه بنماید که چگونه در زمان
قلیل آنحضرت سیر این همه افلاک را نمود اگر او قدری در حرکت
شمس را متوقف کند که در مدت دو یا نوزده ماه دور فلکی را بمرکز خود
قطع میکند قدری استبعادش که میشود بعد حرکت قرار را
تصور کند که دور فلک را هر مایه که فاعل می کند

سورت استبعادش که تر میشود بعد حرکت فلک الافلاک را
تصور نماید که در هر شبانه روز یک کدغه این مسافت
و دور را طی میکند از غان می نماید که ممکن است جسم
دیگر از اینها سریع تر حرکت نماید و بالمره غرق حرکت نماید
ندقیق چون با آنحضرت معاینه و مکشوف بود که در مقام جنک
از همان جماعه از روی عدم بصیرت و نادانی جمعی بعضی تکالیف غیر
مشرع و با آنحضرت خواهند کرد چنانکه در خالیه که فتح و ظفر و غلبه
احتمال آنحضرت معاین شده و مغلوب و شکست قشون مغاوی معلوم
کردند و ایشان فراموش کردند و تکلیف بنما کرد و مصالحه نمودند
و در تحکم حکم بن و تعب این ابو موسی اشعری بحکومت مبالغه کردند
و بعد مخالف نمودند پس حضرت در آن مقام خواست قبل از وقت
حاراب جهل و نادانی آن قوم واضح و مدلل کرد و نا جفته و کثرت ایشان
نزد خواص محل اعتنا نشود و اجتماع ایشان در عقاید باطله مانده است
و الناس ضعیفاء ناس نکرد فی الحقیقه عن الباقی علی السلام

بعض معجزات

ص ۷۸

الناس كلهم بهائم الا قبل من المؤمنين انهم وقال تعالى ام يحسب
ان اكثرهم بهيمون ويعفون ان هم الا كما لا تعلم بل هم اخلا سبيلا
وشاهد روصف خالات عوام خوكند

كا ورا اندر خهال چي پرستند غامينا نوخا نا ورنه از نازي پيغمبري

بالنكه موافق روايات معتبره انحضرت در مدائن و ابوان كسي و حواله
شط فرات كله هاي پوسيده ديده و از انها احوال پرسيده و از انها
بر زبان آمده حال خود را از خبر و شتر و جنات و ممان معروض داشتند
كه مردم شنيدند چنانچه بعضي غلو كردند تا اينكه بحكم انحضرت برخيزا
باشانند اخشد و نيز بظفران فرمود كه بيايست اينست ماهيه اسر
ابلامه با الجناب تكلم كردند و مردم شنيدند با هم اين معجزات و كرامت
باز جمع كيري در جنك صفين از پيمان اصحاب انحضرت خارج و
ناصبه درآمدند با اينكه همه اينها فاري قران و معروف بزمهد و عبادت
بودند و اولاد در باب تحكيم ابو موسي اصرارها نمودند بپارا تا نكه عند رجول
عمر و عاص و فريب خوردن ابو موسي معلوم شد ثانيا از ان واي عدول

نور

ص ۷۹

نموده تكاليف ديكر را با انحضرت كردند و از خيانت و فطرت ذات غدا
با انحضرت ظاهر نمودند تا قريب و انوده و از فقر و اي جمل انحضرت
صف بستند بجهالت خويش تن را بگشتن دادند كار عوام كالانفا
هميشه اين طورها بوده و ميباشد و ليس هذا الاول قارورة كبريالا
فصيده در مجالس المؤمنين از اين خداد نقل كرده براي نشيب خاطر

محبين نقل ميكنند در

الدهر في طرائف و عجائب	تري وفيه قوائد و مصائب
تاي الحوادث ثم مضي فاصطبر	حتى تروى و كل ال ذاهب
من كسود و ذل و سيادات	فيه و تنفيس الاسود ثعالب
و يقال يا ذا الحق حقت باطل	و يقال يا ذا الحق صدق قولك كاذب
فاهرب من البلد الميسوم فمن يني	فيه مكانا فهو ميسر ذاهب
فكافا اهل حيات على	ال التي خربت و عفا رب
وجمع من تلقاه حين تودهم	و تحبهم تلقاك و هو معايب
ياي و احي بلك لا ينجتري	فيها على اهل التشيع ناصب

نور

قصيدة ابن جناد

وَإِنَّ النَّبْتَ إِلَى الْغُرَى مُعَاوِدًا
فِي كُلِّ عِلَامٍ وَثَرٌ أَسْوَاهِبُ
حَدَّثَكَ وَالْثَمَّةُ وَدَمْعُكَ
فَرَحُّ عَلَى كُلِّ بَسْرَةٍ وَاجِبُ
بِالْطُّفْلِ أَعْجَبُ عَنْهُ حَاجِبُ
مَا عَنكَ شَيْءٌ فِي الْحَقِيقَةِ غَائِبُ
مُحْضَرٌ هَلْ لِلزَّمَلِ يَوْمًا حَاسِبُ
ثَلَاثٌ تُجِيبُكَ طَاعَةً وَقَاطِبُ
وَإِذَا بَدَأَكَ الْمَاءُ فِيهِ نَاضِبُ
إِنْ عَوْرَتِي تَحْجِلُ وَهَرُوقُ ثَلَاثُ
وَالْوَهْ وَهُوَ عَدَا عَلَيْهِمْ خَاطِبُ
فَقَدَّتْ طُفُوهُمُ وَهَنْ كَوَارِثُ
أَفَلَا تَوَاصِلُ شُكْرُنَا وَتَوَاطِبُ
رِزْقُ لَنَا مِنْ رَبِّنَا وَمَوَاهِبُ
وَعَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ أَقَامْنَا

من

فَلَذَلِكَ إِنْ ذَكَرُوا قُلُوبُنَا
وَمَوَاهِبُ قَيْنَا مُقِيمٌ لَا رِبُ
طَابَتْ مَوَالِدُنَا بِحَبِيبِ أَمْتِنَا
فَمِنْ ظَاهِرُونَ مِنَ الْعَبِيدِ أَطْلُبُ
وَمَوَالِدُ النَّصَابِ قَدْ بَخَنَتْ
فَقِيهَا سُبُهَةٌ مَعْرُوفَةٌ وَشَوْبُ
أَلَيْسَ بِشَرِّكَ فِيهِمْ مَلَانِيهِمْ
فَأَحْبَبْتُ فِيهِمْ لِأَحْمَدَ لَا رِبُ
وَتَرَى التَّوَاصِبِينَ يَحْجِلُونَ
فَعَلَى وَجْهِهِمْ سَوَادٌ وَآكِبُ
فَلْيَعْمِدِ اللَّهُ بِنُجْدَايَ عَلَيَّ
تَعَاثُرٌ وَهُوَ الْكَبِيرُ الْوَاهِبُ

الحديث الرابع

عن ابن محبوب عن ابن رباب عن زرير الكناسي قال سمعت أبا جعفر
عليه السلام يقول وعنده أناس من أصحابه عجبت من قوم يتولونا ويحفلوا
أنهم ويصنفوننا أن طاعتنا مفترضة عليهم كطاعة رسول الله صلى الله
عليه وآله ثم يكسرون حججهم ويخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم فينقضوا
حججنا ويبيعون ذلك على من أعطاه الله برهان حق يعرفنا والتسليم
لأمرنا الزون أن الله تبارك وتعالى افترض طاعة أوليائه على عباده ثم
ينفي عنهم أخبار السموات والأرض ويقطع عنهم موائد العلم فيما يرد

من

شرح حال بعض مستضعفین

ص ۸۲

عبدی هم مقامی قوام دینهم فقال له حران جعلت فداک لایست ما کان
من امر قیام علی بن ابیطالب و الحسن و الحسین علیهم السلام و خروجهم
و قیامهم بدین الله عز و ذکر و ما اصابوا من قتل الطواغیت ایاهم و انظر
بسم حق فتلوا و غلبوا فقال ابو جعفر علیه السلام یا حران ان الله تبارک
و تعالی قد کان قدّر علیهم ذلك علیهم و قضاء و امضاء و حق علی سبیل
الاختیار ثم اجراه فبقدم علم الهم من رسول الله صلی الله علیه و آله فقام
علی و الحسن و الحسین علیهم السلام و بعلم صمت من صمت متاولو
انهم یا حران حجت نزل بهم ما نزل من امر الله عز و جل و اظهار الطواغیت
علیهم سألوا الله عز و جل ان یدفع عنهم ذلك و الحق علیهم طلب الاله
الطواغیت و ذهاب ملکم اذا اجابهم و دفع ذلك عنهم ثم کان انفضا
مدة الطواغیت و ذهاب ملکم اسرع من سلك منظوم انقطع و تبدل
و ما کان ذلك الا دی اصابهم یا حران الذنب قرفوه و لا لعقوبة مقبلة
خالفوا الله فیها و لکن لما نزل و کرامته من افقه ان یسلطوا فلا تدعی من
الذاهب تنویر و این حدیث را در اینجا نیز روایت کرده خلاصه مضمون حدیث

شرح

ص ۸۳

شریف این است که راوی میگوید شنیدم ابو جعفر علیه السلام در
حالیکه نزد اوجی از اصحاب او بودند میفرمود باید تعجب کردم من از آن قوم
که اظهار دوستی یا ماحی نمایند و ما را بدیشان قرار میدهند و
وصف میکنند ما را با اینکه اطاعت ما آنها فرض و لازم است مثلاً
اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن میباشند چنانچه خود
و یا نفسهای خودشان شتمی میکنند بسبب ضعف قلوبشان پس ناقض
میباشد از واقع ما را و عیب میکند بر این را بر آن کسی که خطا کرده بر او
خداوند حق معرفت ما را و تسلیم بر امرها را با اینچنین میداند که خداوند
تبارک و تعالی فرض کرده اطاعت اولیای خود را بر بندگانش بعد از آن
خفی میکند از آنها اخبار اسماءها و وزین را و قطع میکند و میبرد
از ایشان موافق علم را در آنچه وارد میشود بر ایشان از آنچه قوام دین
ایشان در او است پس حران بر او عرض کرد فدای تو شوم خبر ده آنچه
را که شد از امر قیام علی بن ابیطالب علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام
و خروج ایشان و قیام ایشان بدین خداوند عز و ذکر و آنچه بادیشان را

انقل

از قتل شهاب طین ایشان را و ظفر یافتن آنها بر ایشان تا اینکه کشته شدند
و مغلوب شده اند پس ابو جعفر علیه السلام فرمود یا حمران بدرستی که
خداوند تبارک و تعالی بختی و مقدر کرده بود این را بر ایشان و قضا
نموده و امضا کرده و ختم فرموده و در سبیل اخبار بعد از آن جاری
کرده قضا را پس بتقدم علم بگو ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله
برخواست علی و حسین و جبرئیل علیه السلام و با علم و دانش سناک
شد که سناک شد از ماه رگه ایشان ای حمران و فیکه نازل شد
بر ایشان آنچه نازل کرد بدین امر خداوند عز و جل و غلبه کردن شهابین
بر ایشان سوال میکردند از خداوند عز و جل که دفع کند این را از ایشان
و الحاح میکردند بخدا در خواستن از الله و هلاک طواغیت و رفتن
ملک ایشان در این وقت هر این خداوند اجابت میکرد بر ایشان و
دفع میکرد این را از ایشان بعد از آن میشد انقضاء مدت طواغیت و
رفتن ملک ایشان سریع تر از رشته منظومی که بریده شده بر باره
پاره گشته و نبود آنچه که بایشان رسید ای حمران برای کاه که ایشان

اخذ کرده باشند او را و نه برای عقوبت معصیتی که مخالف نموده
باشند یا خدا را و او را و لکن بجهت منزلتها و کرامت از خدا که اراده کرد
ایشان بآن برسند پس نبرد ترا البته راهها در باب آنها بعینه راهست
کج نشود انت هی پس ای حمران یا حذر باش از تفریط و انکار آنچه عقلک
با و نمیرسد و نمیفهمی از فضائل و مقامات ایشان و بترس از جرأت
و کسناجی و این مقامات و چون درجات مخاطبین و رؤسایان
ایشان مختلف بود بعضی متحمل فضائل و مقامات ایشان بودند و
برخی ضعیف بودند و هنوز چندان تحمل نداشتند فلهاذا بر حسب
حکم کلمات ایشان بر حسب مقامات رواه و مراتب سیه معین
و باقتضای زمان موقع و مقام تفاوت کرده و ظاهر و باطن داشت
و اگر بعضی کلماتشان بجمل و مبهم وارد شده تفسیرش در مقام جمیع
با کلمات دیگرشان معین و معلوم میشود چنانکه فرموده اند

کَلَامُنَا يَسْتَرْ بَعْضُهُ بَعْضًا

سخنهای چون بوقوم مثل افتاد	در افهام خلاقی مشکل افتاد
----------------------------	---------------------------

أحاديث شريفة

ص ١٤

در بشارت از عبد الله بن ابان و ثابت که مکی تعبد الرضا بوجه و روا
کرده که گفت من بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم دعا کن بمن
و اهل بیت من حضرت فرمود او کتافعل یعنی تو چنان مبدل کن که
من دعا غیبکم و الله ان اعمالکم لنغرخص علی فی کل یوم و لیل و یجدا قسم
بدوستی که علی های شما هر آنکه عرض بشود بمن در هر روز و هر شب
راوی میگوید که من فرموده حضرت ترا عظیم شمرم پس فرمود ما نقر
یک الله یا کتاب خلد و انما یخون که میفرماید قل اعلموا ان فی الله علما
و رسوله و المؤمنون بعضکم لبعض نبی و رسول و الله علیه و اله مردم علم نمایند
پس خداوند عیبند عمل شما را و رسول و مؤمنون که ائمه علیهم السلام
باشند و فی رواية اخرى فی الکافی عن ابن سعید یجمعونه قال کان
المفضل عند ابی عبد الله علیه السلام فقال له المفضل جعلت فداک
یفرض الله طاعة عبد علی العباد ثم یحجب عن خبر السماء قال لا الله اکرم
وارحم و ارف بعباده من ان یفرض طاعة عبد علی العباد ثم یحجب عنه
خبر السماء صلیا و ملاء الله فی الکافی عن منصور بن حازم قال قلت

الحیة

ص ١٥

لا عبد الله علیه السلام ما بالی استأثرت عن المسئلة فحجبني فيها
بالجواب ثم یحجبک غیره فحجب به فیها لیسوا بالآخر فقال انما یحجب الناس علی
الزیادة و نقصان قال قلت فاجز عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله
علیه السلام قد قوا علی محمد ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا
فقال ما تعلم ان الرجل کان یأمر رسول الله صلی الله علیه و اله فیسئله
عن المسئلة فیحجب فیها بالجواب ثم یحجب بعد ذلك ما یسئله عن ذلك الجواب
فیسئله الا حادیث بعضها بعضا و فی عن زیارة بن ابراهیم عن ابی جعفر
علیه السلام قال سئلت عن مسئلة فاجابنی ثم جاء رجل فسئله عنها
فاجاب بخلاف ما اجابنی ثم جاء رجل اخر فاجاب بخلاف ما اجابنی و اجاب
صاحبه فلما خرج الرجلان قلت یا بن رسول الله صلی الله علیه و اله ان
من اهل العراق من شیخک قد ما یسألنا فاجبت کل واحد منهما بغير ما
اجبت به صاحبه فقال یا زیارة ان هذا اخبرنا و ابقی لنا و لکم و لکم و لکم
علی امر واحد لصدکم الناس علینا و لکان اقل لقائنا و بقائکم قال ثم
قلت لا یعبد الله علیه السلام شیخکم لو حلقتموه علی الاستنسا و علی

النار

التار لمصنوعه يخرجون من عند كخلفين قال فاجابته بمثل جواب
ابيه انتهى وفي البخاري عن ابيه بن الخرق قال دهم سبالموسى بن ابيهم يعني
ابا عبد الله عليه السلام عن ابيه من كتاب الله فاخبره بما ولم يسر
دخل رجل فسله عن تلك الاية بعينها فاخبره بخلاف ما اخبره قال
ابن ابيهم قد خلت من ذلك ما شاء الله من كذا قلبه يشرح بالكتاب
وقلت تركت ابا قتادة بالشام لا يخطئ في الحروف الواحد الواو وشبهها
وجئت الى من يخطئ من هذه الخطا كله فيينا انا كذا كذا فدخل عليه خروفا
عن تلك الاية بعينها فاخبره بخلاف ما اخبره والذى سئل به بعد
فتجلى عني وعليت ان ذلك تقدمه فحدثت نفسي بشي فالتفت الى ابو
عبد الله عليه السلام فقال يا ابن ابيهم لا تفعل كذا او كذا فحدثني عن
الامر الذي حدثت به نفسي ثم قال يا ابن ابيهم ان الله فوض الى سلمي
بن داود عليه السلام فقال هذا عطاؤنا فامتن وامسك بغير حساب
وفوض الى نبيه صلى الله عليه واله فقال ما ابلغكم الرسول فخذوه
وما نهاكم عنه فانتهوا فامنا فوض الى نبيه صلى الله عليه واله فقد نزل

الشا يا ابن ابيهم من يرد الله ان يهديه يشرح صدوه للسلام ومن يرد
ان يضله يجعل صدوه ضيقا حرجا اندر ما الحرج قلت لا فقال
بيده وضم اصابعه التي المصمت الذي لا يخرج منه شيء ولا يدخل
فيه شيء انتهى ونحوي فاندك دريك مسئله جوابها بخلاف نادن
در نظر اهل علم وذا ندر دليل وفور فضل وكال مينا شد كه در قوت
هر كس نيست چنانكه روابت شده است چهار نفر از رهبانان
بخدمت امير عليه السلام آمدند تا او را امتحان كنند و با هم ديگر
گفتند ما از يكديگر بياي لفظ از او سؤل ميكنيم هر كاه هم را يك جواب
دار پس او ناقص است پس يكى وارد شد عرض كرد يا جامع مال فضل
است يا جامع علم حضرت فرمود بلكه جمع علم زيرا كه مال با انفاق و بدل
واحسان نقصان پيدا ميكند و علم زايد ميشود و ميافرايد با انفا
بعد از ان شخص دومي داخل شده از اين مسئله پرسيد حضرت فرمود
البته جمع علم افضل است زيرا كه علم صاحب علم را حفظ ميكند
وصاحب مال بايد مال را حفظ نمايد بعد از ان شخص سيم داخل

رفع استیغاضعنا

ص ۹۰

شده مثل اقلها سؤال کرد حضرت فرمود علم افضل است زیرا که از
جمع علم تواضع شخص زیاد میشود و از جمع مال بر تکریمها افزاید بعد
از آن شخص چهارمی آمد و مثل این سؤال کرد حضرت فرمود
علم افضل است زیرا که از جمع علم احیاء دوشستان شخص زیاد میشود
و از جمع مال برد شمنان و اعداء او میافزاید و در حدیث دیگر
مروی دومدینه المغایر از عمر بن فرج و حیی از بعضی استبعادان
ضعفای ناس در مراتب و مقامات ایشان جوابی فرموده اند که کافی
و شاک نیست و در آن جواب بدست اهل بصیرت کتب داده اند
که همه فضائل امکانیه را با او میتوان ثابت کرد و استبعاد را با علم
رفع نمود و او میگوید یا یحیی علیه السلام عرض کردم شیعه
قواتی گفتند که تو میدانی هر آنچه در دجله هست و وزن او را
دانی و ما ندانیم و دجله بودیم پس آنحضرت بمن فرمود یا یحیی علیه السلام
عَلَىٰ أَنْ يَفُوضَ عِلْمَ ذَلِكَ إِلَىٰ بَعْضِيهِ مِنْ خَلْقِهِ لَا فَلَكَ يَفْعَلُهُ فَقَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا أَكْثَرُ عَلَى اللَّهِ مِنْ بَعْضِيهِ وَمِنْ أَكْثَرِ خَلْقِهِ بَعْدَ الْخَضِرِ

فرمود

ص ۹۱

فرمود یا اخلافا در است که علم اینها را بعوضه و مکی از خلق خود
تفویض کند یا نه و او میگوید عرض کردم بلی پس فرمود من کرامی تمام بر
خدا از بعوضه و از بسیاری از خلق خدا و از این حدیث باین
نکته باید ملتفت شد که منکر فضیلت ایشان در معنی منکر قدرت
و عظمت خدا میشود چرا که معطی کریم است ماده لائق و ایشان
اشرف خلق خدا پس چرا باید نقص در مقامات و فضائل ایشان باشد
یا اخلافا در نیست و با اینکه از ایشان که اشرف مخلوقات هستند
کرامت فضیلت را مضایقه کرده است کلاً و خاشا اذن است
که بر وایت معنیه فرموده اند قَوْلُوا النَّارُ يَا نُوبُ لَيْلَ بَكُونِي بِنَايَ مَا
رَبِّي كَمَا بَا و راجع باشیم یعنی ما را مستقل ندانید و فضائل ما را اعطا
کرده خدا بدانید و قَوْلُوا فِي حَقِّ مَا نَشْتُمُ و انگاه بگویند در حق ما
آنچه بخوابید و لَنْ تَبْلُغُوا و هرگز نایم نمیشوید و غیر سید بیکه
مقامات و مراتب **الحديث الخامس** فی تفسیر حواء الا
و مشکوه الاسرار عن الکافی و زبایح الجنان عن محمد بن سنان قال

کون

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام فذكرت اختلاف الشيعة فقال ان الله لم يزل فردا منفردا في الوجودانية فخلق محمدا وعليا و فاطمة عليهم السلام فمكروا الف ذهرة فخلق الاشياء واشهدهم خلفها واجر عليها طاعتهم وجعل فيهم مناشاء وفوض امر الاشياء اليهم في الحكم والنصرت والارشاد والامر والنهي في الخلق لاهم الولاية فلم الامر والولاية والهداية فلم ابوابه ونوابه ونجابه يحللون ماشاء ويحرمون ماشاء ولا يفعلون الا ماشاء الله عباد مكرهون لا يتقون بالقول وهم باعوه بملكون هذه الذبابة التي من لونها الحمر ومن تغذها غرن في بحر الافراط ومن يقصصهم عن هذه المراتب التي رتبهم الله فيها رتبه في التفریط ولم يوف ال محمد حقهم فيما يجب على المؤمن من معرفتهم ثم قال خذ هذا البك يا محمد فانها من محزون العلم ومكونه اقول هذا الخبر من امتهان جوامع احوال الائمة عليهم السلام بل هو معيار قبح التحريم والافراط والتفريط انتهى ما في التفسير المذكور مؤلف كوي بدظاير ابيست مر ۲۰ ازاله من تعيبن عدد نبيست بله مقصود بيان كثر است و

از اين حديث شريف مطالب چنانكه مستفاد ميشود بكي نفقه م خلق ايشان بخلق نواب ايشان چنانكه اخبار رواين باب نوازي است دويم اشهاد ايشان بخلق سموات وارضين چنانكه در آيه شريفه مبغروا يد وكن ذلك جعلنا لكم ائمة وسطا ليكونوا شهداء على الناس الآية وايضا معنى اشاره بمقام رفيع ولا يثبت كغير از ايشان از اديان دينيه مقام و منزلت نبيست چنانكه در نحو مجالقه ايشان فرموده ما شهداء هم جملو السموات والارض والخلق انفسهم وما كنت مخرج المصلي عن عضدا وايشان اندا عضدا و اشهاد و اولياء عباد و اولاد سبيل شاد ستم اشاره بر اينكه عهد مظالم ايشان از بدو خلق معهود بوده و علو منزلت ايشان فطريست وايشان قوت تصرف در ملك و ملكوت دارند و در فطرش اشياء ممكن و تبعيت انها مطلق چنانكه بلا تشبيه در فطرت بعض حيوانات صلابت و مهابت شبر و معنابه بودن او مطلق و است مثلا اسبيك شبر و اريد با اينكه سابقا از دندك شبر چيزي نديده و نفه ميده باشد بعض

بیان معنی تفویض

ص ۹۴

رویت او بدین فطره است بسیار و در نزد شهر که چک و خوار و زبون
میشود و ندانند که میبایست باین قرار است حالت تمام ذرات با ایشان
در اصل فطرت و مراد از تفویض در این حدیث نه تفویض است که
رای میسر خودشان باشد من جهت بلکه چون ایشان مشیت
و اراده خود را تابع مشیت و اراده خدا کرده اند و ما نشاءوا الا
ان یشاء الله پس باین جهت براد عبارت تفویض بایشان بجای است
و این تفویض غیر اینست که مفوضه و معزله در افعال عباد بر او قائلند
و معزله و قدره در واقع و کن بزرگی از ارکان دین را انکار کرده اند
و ان و کن بودن حوادث است بقدرت خداوند و قضاء خداوند
صاحب جمیع البحر گوید مفوضه گفته اند که بنده قبل از آنکه از او
فعل واقع شود مستطیع است با استطاعت نامته بعضی فعل او مقصور
نبیست بحد فعلی از افعال خدا بفعالی و اینست تفویض و مراد مقصور
که میگویند خدا خلق و بیک دفعه خلق کرده و قوتی باینها داده بعد
بندگان هر کاری میکنند بقوت و قدرت خودشان است و پس

و ایشان

ص ۹۵

و ایشان مستغنی در افعال خود بدین این که بقوت و مشیت و
بفعل جدیدی از جانب خدا محتاج نباشند و این معنی منتهی است
ایات و اخبار و اصول دله بر اینست در این حدیث شریف بلفظ تفویض
بجمل صحیحی قرار داد که صدی اول حدیث مطابق باشد با ذیل آن
که میفرماید و لا یفعلون الا ما شاء الله عباد مکرمون لا یستقیفون
بالقول و هم یأمره یفعلون و قال فعلى قل لا امیرک الا بقی نفعا و لا ضررا
الا ما شاء الله در حدیث دیگر وارد است من قال بالتفویض فقد
اخرج الله عن سلطانیه یعنی آنکسی که بتفویض قائل باشد بدین تحقیق
خدا را از سلطنت بیرون کرده و توحید الصمد و قائل باشد
ان الصمد و نه عیون هذه الامة و هم الذین ارادوا ان یصفوا الله
بعد له فاخرجوه عن سلطانه و نعم ما قال
چنانکه آن کبر و دان اهر من گفت من این نادان و حق و امر که
تحقیق لطیف چون اجالی از جبر و تفویض ذکر شد مناسب است
معه مختار و اختیار بیان شود معنی مختار اینست که اگر نخواهد فعلی

بجمل

بیان اخبار ممکن

ص ۹۰

بجز آنکه نتواند و اگر نخواهد ترك كند بتواند ترك كند آن سلكه
فَلَا يَنْ شَاءُ تَرْكُهُ وَاخْبَارُ بَرْدٍ وَجُورٍ مَصْنُوعٍ اسْتِخَارَةُ
تَعَالَى وَفَادِرُ مَطْلُوقٍ كَمَا وَخْتَارُ حَقِيقَتِي اسْتِخَارَةُ جَمِيعِ الْوُجُوهِ لَا يَحْجُزُهُ
فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ بَرِّ اخْبَارٍ وَشَرِّ طَبَقَةٍ وَشَرِّ طَبَقَةٍ
مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَيْسَ إِلَّا بَكْرٍ وَبِكِي اخْبَارٍ أَمَّا كَلَامُهُ وَخْتَارُ بَرْدٍ
مَخْلُوقٍ وَأَوَّلَ حَالِهِ مَوْقُوفٌ بِمَسَاعِدَتِ مَشِيئَةِ ارَادَةِ بَرْدٍ
وَمَشِيئَةِ مَطْلُوقٍ وَقُوَّةُ خَدَائِهِ وَفَعْلُهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا لِلَّهِ
وَلَا يَقُولُ لَيْسَ فِي فِعْلِهِ ذَلِكَ عَدْلًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ بِرِخْتَارِ مَكْنٍ
مَخْلُوقٍ كَرَامٍ وَفَوَامٍ أَنْ يَسْتَحِيلَ وَقُوَّةُ خَالِقٍ اسْتِخَارَةُ
مَثَلِ اخْبَارِ صَانِعٍ مَطْلُوقٍ بَاشِدٍ وَبَعْدَ ذَلِكَ مَثَلِ اوْنِشِدَ لَا نَمِيشِدَ
كَجَبَرٍ بَاشِدٍ بَانْفُوضٍ بَلَكِ دَائِرَةِ اَحْمَرٍ بَرِّ اَحْمَرٍ بَرِّ مَبَانِي كَالِ
دَاوِدَ وَاخْبَارِ عَجَبٍ بِلَتَاذَةِ كَدَرِ مَصْنُوعٍ تَعْقِلُ أَنْ مَكْنَسَتِ بِحَوْلٍ
وَقُوَّةُ خَدَائِهِ وَفَتِ بَانِ اسْتِخَارَةُ هَرِ چِنْدِ بِنْدِ هَبِ وَفَتِ اَزَاوَاذِ
وَمَشِيئَتِ وَحَوْلٍ وَقُوَّةُ خَدَائِهِ بِيَسْتَعْنِفُ مَسْتَعْنِفُ بَرْدٍ وَفَتِ

وَنَزْدَارِ

ادامه دارد

ص ۹۱

وَنَزْدَارِ مَعْصِيَتِ كَمَا طَاعَتُهُ مَوْقُوفٌ بِتَوْفِيقِ وَامْدَادِ وَاَعَانَتِهِ خَدَائِهِ
بِشَاءِ وَاَمْرِهِ كَرَامٍ وَفَوَامٍ بَرِّ اخْبَارِ بَرْدٍ وَجُورٍ مَصْنُوعٍ اسْتِخَارَةُ
تَعَالَى وَفَادِرُ مَطْلُوقٍ كَمَا وَخْتَارُ حَقِيقَتِي مَسْمُودٍ وَفَتِ اَزَاوَاذِ
بِحَوْلِ بَرِّ اَحْمَرٍ بَرِّ اَحْمَرٍ بَرِّ مَبَانِي كَالِ دَاوِدَ وَاخْبَارِ عَجَبٍ بِلَتَاذَةِ
كَجَبَرٍ بَاشِدٍ بَانْفُوضٍ بَلَكِ دَائِرَةِ اَحْمَرٍ بَرِّ اَحْمَرٍ بَرِّ مَبَانِي كَالِ
دَاوِدَ وَاخْبَارِ عَجَبٍ بِلَتَاذَةِ كَدَرِ مَصْنُوعٍ تَعْقِلُ أَنْ مَكْنَسَتِ بِحَوْلٍ
وَقُوَّةُ خَدَائِهِ وَفَتِ بَانِ اسْتِخَارَةُ هَرِ چِنْدِ بِنْدِ هَبِ وَفَتِ اَزَاوَاذِ
وَمَشِيئَتِ وَحَوْلٍ وَقُوَّةُ خَدَائِهِ بِيَسْتَعْنِفُ مَسْتَعْنِفُ بَرْدٍ وَفَتِ

۹

در جبر و تفویض

مر ۹۳

او و فعل طاعت نیز حاصل شود که طاعت عبادت را و فووت شود و
 ذَلِكْ لِقَدْ رَزَقَكَ الصَّغَابُ تَسَبُّتُ بِطُغْيَاكَ الْأَشْبَابُ جَوِي مُنْجَلَا
 الْفَضَاءُ وَمَضَتْ عَلَى رَأْسِكَ الْأَشْبَابُ وَأَيْنَعَجِبُ بِطُغْيَاكَ عَيْنُ الْوَحْيِ
 كَجُرْؤِي جَهَنَّمَ كَلِمَاتُ الْأَبَدِ رَأْسِي جُزْءُ سَعَادَتِ زَائِدِ
 وَأَيْنَسْتُ مَذْهَبَ حَقِّ مَنَاقِبِهِ وَمَنْ هَبَّ سَطَكُ مَهْ أَفْرَاطُكَ وَنَهْ
 تَفْرِيطُهُ جَبَرِ اسْتِ وَنَهْ تَفْوِضُهُ لَاجَوْلَ أَيْ عَنِ الطَّاعَاتِ وَالْمَعَاصِي
 الْإِلَهِيَّةِ وَالْأَقْوَةُ الْإِلَهِيَّةِ وَفِي الدَّعَاءِ أَعَدَدْتُ لِكُلِّ قَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 إِنْ قَالَ وَلِكُلِّ طَاعَةٍ وَمَعْصِيَةٍ لِأَوَّلٍ وَالْأَقْوَةُ الْإِلَهِيَّةِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
 فَافْهَمْ رَأْسًا خَلِصَةً بِمَرْجِعِهِ وَجُودًا وَخَدَاوَةً خَائِبًا بِخَوَالِدِ اللَّهِ
 مَوْجُودٌ مِثْلُ مَا كَانَ فِي رَجَبِ رَأْسِهِ الْخَبِيرُ أَوْ مَا تَعَيَّنَ بِهِ وَهَرَجُهُ رَأْسُ الْوَحْيِ
 كَمَا يَجُودُ بِبَابِ الْبَدَا مَوْجُودٌ بِمِثْلِهِ وَجِبْنٌ نَيْسْتُ خَالِ عَمْدِ عَمَلٍ
 مَحْنَجٍ كَمَا هُمُ مَحْنَجٌ بَوْدُنْ فِي نَفْسِهِ دَرَجَبُ خَوَاسْتِ خَدَاوَةِ الْغَايِ
 وَقَاصِرٌ وَتَحْتَ الْخَبِيرِ أَوْ مَقْهُورٌ اسْتِ كَقَدْرٍ مُسْتَقْلَةٍ نَدَارِدْ
 بِرُكَاظِهِمْ بِرِشْ قَوَائِنُ بَادِ | | حِي نَدَانِمُ دَرِ كِبَا خَوَاسْتِ فَنَادِ

ببین

مر ۹۴

پیش چو کافکاء امر کن فکان | | مَبِيدٌ وَمَ أَنْدَرُ مَكَانٍ لَا مَكَانَ
 واین معنی جبر نیست بلکه جبری است تبارک الذی بیدیه الملک
 وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خلاصه فاعل حقیقی خود عبد است اما نه
 بالاستقلال البعده بدوین حاجت بعون و عنایت و اراده خداوند
 متعال بلکه تحقق فاعلیت او موقوف به بعض امور دیگر است خارج
 از ذات او که ان امور از جانب خدا متعالی میسند یا اراده و قدرت
 خداست عرف الله بفتح الهمزة شامدا بفتحه است حاصل مضمون
 حدیث شریف مذکور اینست که محمد بن سنان گوید در خدمت ابی جعفر
 علیه السلام بودم ذکر کردم اختلاف شیعه را پس آنحضرت فرمود
 بدو ستم که خداوند بود همیشه فرد مشق در روحانیت بعد از ان خلق
 کرد محمد علی قفاطه علیه السلام را پس اینها مکث کردند هزار روز
 بعد از ان خلق کرد ایشان را و شاهد فرمود ایشان را بخلف ایشان و با
 ساخت بر ایشان طاعت ایشان را و خلق کرد در انها آنچه میخواست و
 تفویض نمود امر ایشان را بر ایشان در حکم و تصرف و ارشاد و امر و نهی

در صفت



بی اختیار عباد

در خلق زبانی که ایشان و البانیان پس را ایشان است از مولا و
 خداست پس ایشانند درهای او و توابع او و حجاب او و لایقند با او
 که بخواهند و حرام نیست این را بخواهند و نمیکند و هر چیزی که
 خدا بخواهد میدهند کاند و عزیز و مکرر و سبقت نمیکند بر او بقول
 و ایشان با او عمل میکنند پس اینست در باب چندین دانسته که هر
 کس لازم شود بر او لازم میشود یعنی بزرگوار و مؤمنین و آنکسی که پیشتر
 بر او غرق میشود در دریای افراط و آنکسی که ناقص است از ایشان از
 این مراتب چندین مرتبه که خداوند برایشان ترتیب داده در آن مراتب
 رفته است و بیابان تفریط و ایفان کرده بال محمد صلوات الله علیه
 خواست از او را بخواهد واجب میشود بمومن از معرفت ایشان بعد از آن فرمود
 اخذ کن و از او بخواهد پس بدو رست که او از مخزون علم و مکنون علم است
 و نباید دانست چنانکه در مقامات افراط من مومن است و مفرط ملو
 تفریط نیز بد است و باعث مضوی در درگاه احدی و عجب است
 این مردم غالباً مذمت و ملامت را منحصراً مفرط نموده و مفرط را

من



فصل در تفریط

جلی سهل است و از آنکه بعضی از تفریط قلبا چندان متعجب میشوند
 و مفرط را زیاد دشمن نمیدانند و خالی آنکه افراط و تفریط هر دو
 است و معنی برجهالت و الکفر ملة واحدة و اکبر العبادات
 للفاضل الذریب علی الله مقامه ان السارعهین الی الانکار عند
 ما تعجز عقولهم عن تحمل بعض ما یعمون جماعه فی فضائل ال محمد صلوات
 الله و سلامه علیه جمیعین و البانیان و بنی السبته مدعی روایه فی مثل
 ذلك الی الذکر فی اکثر از بعض الخلق و مقدمه الی الله تعالی و الحی الطاهر
 و قد استرنا فی السابق الخبر قاصم ظهور هؤلاء الطائفة و هو هذا البانی
 کالأصل و القاعه فمبینه ذکره بهما البانی و هو خیر العبدین الخدای قال
 سمعت ابا جعفر علی السلام یقول و الله ان احب اصحاب الی او عظم
 واقفه هم و اکبرهم حدیثا و ان اسوهم عند خلائ و مقدمه الذی اذا
 سمع الحديث بنسب البانی و روی عن اهل قبله انهم اشد رجاء و
 کفر من ذان به و هو لا بد لعل الحديث من عندنا خرج البانی لئلا
 یفکون بدینک خارجا من ولائنا الحديث فاستفید من هذا الخبر الغیر

من

عبدالواحد

ص ۱۰

المدن كورة في كتب جمع من نقاد الاخبار حقه كتاب ابن ادريس الغبر العامل
بأخبار الأحماد الا اذا صار من محفوفة بالفرائض مضبوطة للعلم ان محض
احتمال الصدور من الائمة المعصومين عليهم السلام كاف في سد
ابواب الرد والانتكار وان المسارع الى ذلك مع تشبه هذا الاحتمال
بمخرج عن ولاية الائمة الاظهار عليهم السلام فعلبك ثم عليك حفظ
الوصايا التي اوصيها اليك في جملة من مواضع هذا الكتاب بانك
اتاك والمخالفة لذلك واتاك انشفي في اكبر العبادات
اي كذا كوجبه مشوقه ما يمكن في باخبارناش كسويت كند بوا
وفي صحيفه الابرا عن كتاب سلام بن ابي عمرو وهو من الاصول عن علي
بن الحسين عليهما السلام قال قام رسول الله صلى الله عليه وآله
فحمد الله واثني عليه ثم قال ما بال اقوام اذا ذكر عند الله الابرهم وال
عمران فرحوا واستبشروا واذا ذكر عند الله محمد شامت قلوبهم
والذي نفس محمد بيده لو ان عبد اجاب يوم القيمة لعل سبعين نبيا
ما قبل الله ذلك من حيث بلغى الله بولائه وولاية اهل بيته لبعضهم

مخرج ابن ادريس الغبر عامل
نقله ابو جعفر الطوسي
في كتابه المسمى بـ

حديث سادس

ص ۱۱

مرابنحت امرؤا فرين است	كه مداح امير المؤمنين است
همه ديات وديانت فنج است	كه اياش ايات مبين است
حد بش در مذاق اهل اسلام	كه اوز زجام شكرين است
همه شرف داده ام از باب زمانام	بنام و بنا به ازان افرين است

الحديث السادس در عين الحق بسند معتبر منقول است
كه جمعي از اصحاب حضرت امام جعفر صادق عليه السلام در خدمت
آنحضرت نشسته بودند و مشام بن الحکم در میان ایشان بود و در
سن شنبه بود و حضرت از او پرسیدند كه اى مشام گفت لبك
بنا رسول الله فرمود كه مرا خبر نده كه با عمر بن عبيد جری چه بحث
كردى و عمر از علای اهل سنت بود مشام گفت فدای تو كردم من
چنانكه كنم و زبان من بازای آن ندارد كه در حضور تو چیزی بیا كنم
حضرت فرمود كه آنچه ما شنوا و امر میکنیم میناید اطاعت كنید و گفت
كف من او از عمر بن عبيد شنیده بودم كه در مسجد بصره فاده
ميكند بصره رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم و مسجد را دادم

در بصره

حدیث هشام

حدیث

دیدم که او نشسته و حلقه بزرگی بر گرد او نشسته اند او در و جفا
سپاه پوشیده یکی داشت کرده و یکی دارد کرده مردم از او سوال
چسبند داخل مجلس شام بدو را نمود و از ایشان نشستم و گفتیم ایها
العالم من مرد غیرم رخصت میفرماید که از تو سوال کنم گفت بلی پرسید
که چشم داری گفت ایفرزند این چه سوال است که میبکی گفت سوال من
چنین است و جواب بخواهم گفت پرس اگر چه سوال تو احقانه است
باز دیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفت بان چه چیزی را می بین
گفت رنگها را و مشخصات را بان چه بینم پرسیدم که بینه داری گفت
بلی گفت بچه کار تو میباید گفت بومها را بان میبینم پرسیدم که درها
داری گفت بلی گفت بچه کار تو میباید گفت عرجه را بان میبینم پرسیدم
زبان داری گفت بلی گفت بچه کار تو میباید گفت بان سخن میگویم پرسیدم
که گوش داری گفت بلی پرسیدم که بان چه کار میکنی گفت صداهارا
میشنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفت بچه کار تو میباید گفت
چیزها را بان بر میگشایم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفت بچه کار تو

میباشد

حدیث

میباشد گفت بان نمی بینم میان چیزها بلکه بر این اعضا و جوارح را
میشود گفت با این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت نه گفتیم
چرا این اعضا و اینان اختلاج است بالانکه اینها جمیع و سالمتند و نقص
ندارند گفت ایفرزند و چنینکه این جوارح شك میکنند در و چنینکه
بوشیده باشند یا دیده باشند یا شنیده باشند یا لمس کرده باشند
رجوع بقلب میکنند و از آنکه میمانند که آنچه معلوم است متیقن
میشوند و شك را فایده میگردانند گفت پس خدا دل را در بدن آدمی
از برای دفع شك و اختلاف جوارح مقرر میفرماید است گفت بلی گفتیم
پس ایچا را است از دل و بدو و ان امور جوارح مستقیم نمیشود گفت
بلی گفت ای ابا مرثان انصاف بده که خدا اعضا و جوارح را بدین نحو
نگذاشته تا ما همه از برای ایشان مقرر فرمود که آنچه درست یافته اند
تصدیق ایشان بکنند و آنچه در ان شك داشته باشند شك ایشان را
بر طرف کند و مقام این خلق را در جبر و سرگردانی و شك و اختلاف
نگذاشت و اما از برای ایشان مقرر فرمود که اگر شك در شئ را

باید

حد هشام

ص ۱۰

باور جمع کنند و دفع جبریت از ایشان بکنند پس بناگشت شد
بعد از زمانه ملتفت شد و گفت تو هشام نبیتی گفتی نه گفت باو
هم نشینی کرده گفتی نه گفت پس از اهل کجائی گفتی از اهل کوفه ام
گفت پس البته تو هشامی برخواست و مراد بر گرفت و بجای خود
نشانیید نامن حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت طادق علیه
تسلیم فرمود گفت ای هشام این سخن را از که اموختی بودی گفت
پای رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمود که ای
هشام والله که آنچه تو میانی شد در صحیفه ابرهیم و موسی نوشته شد
انتهی و این حدیث هشام را جمعی از اعاظم علماء اعلام روایت کرده
که من جمله کلینی علیه الرحمه در کاف و صدوق علیه الرحمه در
اکمال الدین و چون امام علیه السلام بمنزله قلب عالم است و نظم عالم
بوجود او باقیست که موجوده یثبت الارض و السماء و یبقایه یثبت
الدنیا و یمنیه رزق الوری ان است که در نوم و بقیه تعبیر
در حالت او نمیشود و الا نظم عالم بهم میخورد و امر نظام کل مخل

میگردد

میگردد و التوم اخ المؤمن خوایدن امثال ماها است در مجلس
سابع بخارا از گفت الفقه نقل کرده من کتاب لائل الجبری عن محمد بن
اقرع قال کذب الی ابی محمد علیه السلام استله عن الامام علیه السلام و
قلت فی نفسی بعد ما فصل الکتاب الاحکام شیطنة و قد اعاد الله
اولیائنا من ذلک فورد الجواب الائمة خاتم المنام خاتم البقعة
لا یغیر التوم منهم شیئا قد اعاد الله اولیائنا من لئله الشیطان کما
حدثتک نفسك و از این است در وقت سر و امام علیه السلام
بالفطرة مسترته باهل المعبرک و در وقت غم و غم او به اختیار
جمعه اجزاء عالم هست و غم و نقص و کسر می رسد چنانکه حدیث پان
مضمون وارد است شخصی از امام علیه السلام پرسید سید
این چیست شخصی که قبا خود را مسرور می بیند و کاف مهموم
مغموم و حال آنکه صورت سبک است هر چه برای او نمیداند حضرت فرمود
هر وقت ماسر و دناشیم شیعه مانا به اختیار مسرور میشود و هر وقت
مغموم و محزون باشیم برای ایشان غم غار شود

ص ۱۰

ص ۱۰
تو بخارا از امام علیه السلام که
قلب عالم است و ایشان بمنزله
شاید که کوفستان طهر کرمان
میخورد

الام

قصيدة فريدة

ص ١٠

أرى أرى أنك قلب عالم است نظم الحاش انتظام عالم است
 أو أكرخند و جهان خدا شود أو أكر كريد جهان كريان شود
 الخاديت معتبرة منضاهم باین معنی شاهد است که بعد از شهادت
 جناب سيد الشهداء عليه السلام جميع اشياء منكسر كريد و كريد
 كريد و كريد و كريد نسبت بحال مقام خود میناشد و الجاد بعض
 الاعلام في هذا المقام بما افاد

كل انكسار و خضوع به	و كل صوت فهو نوح الطود
مناف الوجود مجسم لم يكن	الا عزة جبر في استواء
قطب الدنيا مضارب حوت	لما سبأ في ابناء اوراق
و كل و طيب ينسهي ذابلا	و ذي قوام يغتريه النواء
أما ترى النحلة في قبة	ذات انقطاع و انفس راج نسا
ما سقفت فيها النمل الخمر	الاطحان من امانى شوى
أما ترى الابل و اهدان	عند الرجاج ذاجين عللا
أما ترى الافاق مغبرة	و الشمس حمر البكرة أو مسلا

أما

ص ١١

أما سمعت الوعد بيني له	و البرق و السحب يقطر في
أما ترى النحلة رنة	في طير ان شديدا البنكا
و كل ينفخ بها قبره	فكر لا كل مكان ترى
و كل يوم يومه دائما	نقص شرب الماء على مؤثر
و السيف يفرى نحو باكا	و الرمح ينعى قائما و انكنا
تبكيه حرد جاريا على	جملته و ان ندق القصر
و الله ما رأيت شيئا بدلا	في الكون الا ينكس سلا

في أكبر العبادات للفاضل الذي يند على الرحمة و في خبر ذرة من
 الصادق عليه السلام قال يا زارة ان السماء بك على الحسين عليه
 اربعين صباحا بالدم و ان الارض بك على اربعين صباحا بالتراب
 و ان الشمس بك اربعين صباحا بالكوف المحرقة و ان الجبال تقطعن
 و ان نشرت و ان البحار تفجرت و اللامكة بك اربعين صباحا على
 الحسين عليه السلام و ما انضبت منا امرأة و لا ادفنت و لا اكلت
 و لا تجلس انا و انا و اسر من نجاد لعن الله نكلا و ما زالنا في عيرة بعد

كان

تمثيل قلب ابن حجت

ص ۱۱۱

كان جدی اذا ذكره بك حجة تملأ عيناه بحبه وحقه يبكى بكائه وحقه
لن من رآه وان الملكة الذين عند قبره ليسكون فيسكن لبكائهم كل من في القبر
والتماء من الملكة الى البر الحديث ودر كمال الذين مسئولين في
حديث هشام مع عمرو بن عبيد حجة الانقياع بالحجة الغائب عليه السلام
وذلك ان القلب غائب عن سائر الجوارح لا يرى بالعين ولا يلمس باليد
ولا يذوق باللم ولا يمس باليد وهو مدبر هذه الجوارح ولو لم يكن القلب
لا نفس تدبر الجوارح لم تستقم امورها واجتنب الى القلب مع غيبته
عنها وبقائها على صلاحها به كما اجتنب الى الامام لبقاء العالم على
صلاحه ولا قوة الا بالله وكما يعلم مكان القلب من الجسد بالخبر فكذلك
يعلم مكان الغائب الحجة بالخبر وهو ما ورد عن الائمة عليهم السلام من
الاخبار في كونه بمكة وخروجه في وقت ظهوره ولسنا نغني بالقلب
المضغرة التي هي اللحم لان بها لا يقع الانقياع للجوارح وانما يغني بالقلب
اللطيفة التي جعلها الله عز وجل في هذه المضغرة لاندركه بالبرهان
كشف عن تلك المضغرة ولا يلمس ولا يذوق ولا يؤخذ الا بالعلم بها الحجة

التمثيل

بود امام بمنزلة قلب

ص ۱۱۲

التمثيل واستقامة القلب من الجوارح والحجة بذلك اللطيفة على الجوارح
فانما ما وجد والتكليف لها لازم ما بقيت فاذا عدت تلك اللطيفة
الغائبة انفسد تدبير الجوارح وسقط التكليف عنها فكما يجوز ان
يخفى الله عز وجل هذه اللطيفة الغائبة عن الجوارح فكذلك
جائز ان يخفى عز وجل على جميع الخلق حجة غائب عنهم به يدفع عنهم وبشر
برزقهم ويهتدي بهم الغيب ولا فرق الا بالله انتهي خلاصة ترجمته
عبارت ابن اسكندر في بيان دليل انقياع الامام غائب عليه السلام
منها ما يدبر رُسُوك قلبه من الجوارح واعضاء غائب استقيم
دبره نميشود وبنايينه بويده نميشود وبنايهان چشيد نميشود
وبنايهان ماموس نميشود وخالانكه او تدبر كنند ابن جوارح و
اعضاء است كه هرگاه قلب نباشد فاسد نميشود تدبير جوارح وامور
الها استقامت بهم نميشوند وبنايهان وجود غائب بودن قلب از جوارح
تمام جوارح در بقا مصالح محتاج تدبير او چنانكه عالم در بقا بصره
محتاج است باعام عليه السلام واول وقوة نبوت مكر يا خدا و

جنازة

تمثيل قلب

چنانچه مكان قلب از جسد با خبر معلوم میشود هم چنین مكان
جفت غائب با خبر معلوم میکند و مقصود ما از قلب همین پارچه گوشت
نیست که با اجزای متشعق نمیشود بلکه مراد ما از قلب همان لطیفه
ایست که خداوند عزوجل در آن پارچه گوشت خلق کرده و او را چشم
در آن نمیشود اگر آن پاره گوشت مکشوف گردد و ملموس نمیشود
و چشیده نمیشود و اخذ نمیشود مگر با علم بر او بواسطه حصول
تمیز و استقامت تدبیر و اعضا و جوارح و با این لطیفه ربانیت
جفت بر اعضا قائم است مادامیکه او موجود باشد و تکلیف بجوارح
باشد است مادام ان لطیفه نایافته باشد پس مانده که او معدوم شد
تدبیر جوارح فاسد و تکلیف از آنها ساقط میشود پس چنانچه خداوند
با این لطیفه غائب از حواس ظاهر است احتیاج کدی بجوارح همچون
ظاهر است مجبوع خلق خود را احتیاج نماید با حجتی که از ایشان غائب است
که با او از ایشان دفع نمایند و در آن دوا و یا روزی میدهد
ایشان و با او نازل میفرماید بر آنها باران و قوت نیست مگر با

خدا استهوی من مافال

ص ۱۱۳

نه در آخر حرکت بود و نه در قطب سکون
که نبود بر زمین خاک نشینا چاند
عزیز بدانکه افتد در مدح امیر المؤمنین علیه السلام

وَدُونَ أَذْنِ خُرَابَاكِ نَشْهُو الْكَلَمِ	نَقَاصَ رَحْمَةِ عِزِّكَ وَصَفَاكَ الْهَمَمِ
بِحِيطَةٍ وَفَرَمَ بِهَا وَأَنْ يَفُوهَ فَمِ	جَلَّتْ صَفَاتُكَ عَنْ أَنْ يَسْتَطَاعَ
أَرْضُ سَمَاءٍ وَلَا لَوْحٌ وَلَا قَلَمٌ	فَأَنَّكَ أَنْتَ لَدَيْ لَوْلَا مَا خَلَقْتَ
لَا تَعْتَرِيهِ فَنَاءٌ وَلَا وَاعِدٌ	وَأَنْتَ وَجْهٌ بَرَّاهُ دَوَا الْجَلَالِ لَهُ
كَوْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ أَهْلُ الْعُلَى خَدَمٌ	مُشْتَبِهٌ أَتَى أَشْأَاهَا وَقَالَ طَا
أَمْوَاجُهُ مَعْلُومُ الْغَيْبِ نَلْظُمُ	بِحَجَرِ فَلَكَ الْإِيْجَادِ سَيَاوَرُهُ
الْبَيْتُ بَانَ الْمَعَالِي بِصَدِّهَا الْكَلَمِ	لَسَتْ طَرِيقُ الْخَلْقِ سَحْبُ الْجُودِ مِنْكَ
فَلَمْ يَغْشَ عَنْكَ مَذْرُوءٌ وَلَا نَسَمٌ	أَخْطَأَ عِلْمُكَ بِالْأَشْيَاءِ أَمَّ جَمْعُهَا
تَطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَأَنْخَضُوا لِقَدَمِ	أَمْ جَلَّ مَكَانُكَ كِيْ أَقُولُ إِذَا
السُّفْلَى وَمِثْلُ الْقَبَائِدِ فِي الْأَنْجَارِ لَقَمِ	فَالشُّرُوقُ وَالْغَرْبُ وَالْعَالِيَا الدُّنْيَا
تَرَدَّدَ فِي الصُّوْمِ مَا خَوَّاهُ مَا أَكَلُوا	أَبَانَكَ الشَّمْسُ فِي الْأَكْوَانِ بِأَرْغَمِ

عبارت مجلسه

ص ۱۱۴

فَكَلَّ شَيْءٌ عَلَيْهِ ذَاتَهُ ظَهَرَ	كَرَّمَ عَنْهَا اناس رُفِعَ وَعَمُوا
تَجَمَّعَتْ فِيكَ اَصْدَادُ فَلَاحِجٍ	اِنْ نَاهَ فِيكَ الْحِجَى اَوْ ذَلَّتْ الْقَدَمُ
لَا هَوْنَ قَدَسٍ تَحِلُّ فِيهِ رِذَائِشُ	وَحَادِثٌ فِي خِزَالِهَا بَرَى الْقَدَمُ
وَمُمْكِنٌ فِيهِ اَثَارُ الْوُجُوبِ بَدَنُ	كَأَنَّمَا قَوْلُكَ بَقُولُهُ عَدَمُ
بِأَمْنٍ مِنَ الذَّنْبِ تَدَسَّسَتْ قُوَاهُ	لَوْ لَا حُسَامُكَ لَمْ يَرْفُضْ لَهُ عِلْمُ
بَلْ بَانَ عَرْمٍ قَدِ اجْتَمَعَ الرِّمِيمُ كَمَا	إِلَى الْكَلِمَةِ مَنْ عِنْدَكَ الْكَلِمُ
إِنَّهُ اعْطَاكَ مَا لَمْ يُعْطِ أَحَدًا	فَمَنْ لَيْلَ فَلَاحِجٍ زَعَمٌ وَتَحْصِيْمُ

مجلسی علی الرحمن در عین الجوده تفصیلی بیان فرموده چون متنا
مقام بود عبارت خود نقل میکند عبارتش اینست چون جناب
مقدس نبوی و اهل بیت او اشرف مکنونات و زبده ممکنات و مقامات
انچه در تبت امکنه از کالات و استعدادات کجایش داشته باشند
در ایشان مجتمع است ایشان ماده قابله جمیع فووضات و
و هر فوضه و رتق اول برایشان فایض میگردد و بطریق ایشان بخوا
قابله دیگر سرازیرت میکند در خواستعدادات ایشان چنانچه صفت

بجلا

ص ۱۱۵

ایجاد که اول نعمتها است اول بر انحضرت فایض کرد بعد از آن
بر دیگران چنانچه فرمود که اول ما خلق الله نور و هم چنین معنی
نبوت اول از برای انجناب حاصل شد و ببرکت آمد بکران رسید
چنانچه فرمود که کُنْتُ نَبِيًّا وَاَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ مِنْ بَعْثِ بَرٍّ بُوْدُ
و آدم در میان آب و گل بود و فرمود که ما بینم اخوان سابقان که بعد از
هم ظاهر شدند و پیش از هر جمیع کالات داشتیم و اینست معنی شفا
کبری که از روز اول تا ابد با جمیع خیرات و کالات و سیله ایشان
بجمع خلق فائز گردید و میگردد و اینست ترسلوات برایشان که در
جمیع مطالب باید اول برایشان صلوات فرستاد بعد از آن حاجت خود
طلبید تا بر او درود شود زیرا که ملک علت نادر و له حاجت عدم قابلیت
توانست چون صلوات فرستادی بر او آن ماده هاله قابله و رحمت
طبیعی که مانع نیست در حق انحضرت و اهل بیتش البته مستجاب میشود
و هر چند که آب چشمه آمد هر کس در خور قابلیت از سر چشمه را و هر کس
در خور راه که بان سر چشمه دارد کسی باشد که هر عظیم از راه ولایت

و اخلاص

عبارت مجازیه

صرحاً

و اخلاص و توسل از آن منبع خیرات و سعادت بسوی خود کده باشد
از هر حجتی که بانجام میرسد در خردان و فرو گنجایش آن بهره میبرد و کسی
که موضوعی باشد باشد همان قدر حصه میباید بهره معلوم شده که
انتفاع انبیا و مقربان از انوار مقدسه ایشان زیاده از دیگران است
و مثلاً نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیاء و دوستان خدا زیاده
بر عوام ناس است چون بخیال کشید این مطلب از این ناز که زیاده
میباشد و کردید بدانکه این معاوضت که چندانکه مناسبست میان
فاعل و فاعل و مفعول و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود بلکه
جمع از اعتقاد اینست که نایک قدر مناسبست نباشد افاضه نمیتوان
پس این ناقصان که در مقام مرتبه نفعند و استنفاض ایشان از کمال
من جمیع الوجوه ناچار است از واسطه که از جهات کمال با جناب و کمال
باین نوع ارتباطی باشد باشد و از جهت امکان و عوارض آن مناسبست
با ممکن ناقص باشد باشد که افاضه و استنفاض باین دو جهت
بعلی البت چنانچه در هدایات و ایضاً الحکام و حکم و حقایق بخلاف این

جهت

ص ۱۱۷

جهت ضرورت است و اشاره بجملی باین معنی در ابواب نبوت شد و در
بیان معنی قریب به اشاره شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات
کماله الهی اند و بنوعی از صفات جلال و جمال و متصف گردیدند
ایشان را کلمات الله و اسماء الله میگویند و الحادیه در این باب بسیار
است و چنانچه اسماء الهی لایزال است و همیشه در ایشان نیز از این جهت
که هر نوعی از صفات و متصف گردیده اند لایزال بر صفات او میکنند
مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفه رحمت میکند چون
رحمت و شفقت رسول خدا و امیاءه میبکی تراد لایزال میکند بر
کمال رحمت خداوند که این رحمت با این بسیار قطره از دریا رحمت
او است و هم چنین در جمیع کالات بلکه دلالت ایشان بر آن کالات
زیاده از دلالت اسماء است و اسماء مقدس الهی از این جهت ناظر است
بر ایشان و تراد است که دلالت بر آن میبکند لهذا بر ایشان نیز آثار
عجیب در عالم ظاهر گردید که اسماء مقدس الهی اند و مظهر قدرت و کمال
او بند چنانچه پیش دانسته که ذات و صفات از ذات محالست و لکن

در انشاء

تنه عیار خلوصه

ص ۱۸

در انحاء و جوها صفا و تعبیرات از آن عارفان در جات مختلفه
میباشد و در هر ای صاحب کثرت در خود معرفت خود از آن اسم بر
میباشد و بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه ختلف میباشد
بهره کردی میباشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است
که هر وقت بنواهد زاده در شب و در ماه پست است و اگر خواهد
مزار دنیا و رحمت بکسی میتواند داد این مرتبه پادشاه را بصفه
استاد خلوات و استاد از شناخته اگر پادشاه با واجبات کد
در خود شناخت و احسان خواهد کرد و همچنین نامرتبه آن شخصیکه
از عظمت پادشاه انقدر دانسته که او قادر بر عطا حکومتهای
عظیم است و منصبی میتواند بخشید که در سال الف الف تحصیل
میتوان کرد پادشاه بچنین شخصی در خود معرفت او میدهد و چنان
عارفان و مراتب معرفت بلا تشبیه این تفاوت است یک لفظ از آن
را هر عارف بجهت مفهم مد و در خوران معنی فایده میرسانان عارف کامل
که غایت و جوه ممکن را یافته بر حق فیض از آن ابد را برای ممکنات

میطلبند

ص ۱۹

میطلبند و میرسانند و همچنین در مراتب معرفت و شوق خدا و اتمه معصومین
علیهم السلام که اسماء مقدس الهی اند در خود شناخت و معرفت ایشان
از قوتی ایشان منتفع میتوان شد بکثرت عارفان در پی شناخته است که
هر مسئله که میرسد میداند و علی علیه السلام از در مرتبه علامه شناخته
بلکه علی علیه السلام را وسیله نکرده علامه را وسیله کرده و دیگر عارفان
چنین شناخته که شبی یا صد کس را میتواند کشت و علی علیه السلام را
شناخته مالک است و را شناخته و یکی علی علیه السلام را چنان شناخته
که اگر شفاعت کند خدا را هزار تومان پول یا میدهد یا مرتبه آن برتر
که علی را در مرتبه کمال شناخته اگر نام علی علیه السلام را بر اسمان بخواند
از یکدیگر میباشد و اگر بر زمین بخواند میکند از چنانچه در آسمان بخواند
است که نامها ایشان بر عرش نوشند و عرش را گرفت و بر کرسی نشینند
بر این اساس و بر اسمانها نوشند بلند شدند و بر زمین نوشند
قرار گرفت و بر کوهها نوشند ثابت گردیدند و در و سنان ایشان را
بقریه معلوم است که در وقت دعاء و خوران ربط و معرفت و توبه

ک

تمهید اخبار حلیه

ص ۱۲

که بایشان حاصله بشود همان قدر استتفاع بایشان نفع میکند و
اگر این معنی را از این ناز که ذکر کنیم سخن بقیه میشود و مطلب مخفی میشود
بعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که باید بیاوردند بشوکر و
چون نشینند که چنین خلق عظیمی بشهر ایشان آمده بران جمع شدند
و دست بران میمالیدند یکی از ایشان دست بر کوشان میمالید و یکی
دست بر خطوم آن میمالید و یکی دندانش را بر یکی دیگرش راوی
دش را چون قبل را بردند اینها با یکدیگر نشستند و بوصف آن مشغول
کردند و در میان ایشان نزاع شد آنکه کوشش را بیشتر کرده بود گفت
قبل یکپیر یعنی است از بابت کلیم دیگر که خطومش را یافت بود گفت غلط
کردی از بابت ناودان دراز است و میان قبی و هر یک با پنجه از آن یافت
بودند تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مردی پنداشت که قبل را
در دست دیده بود در میان ایشان حکم شد و گفت هیچ یک از ایشان خنده
ابداً اما هر یک راه بان برده اید بلا تشبیه کردن عالم امکان و جهات الزل
در معرفت واجب الوجود و دوستان او که متخلق با خلاق و شده اند

چنین

ص ۱۳

چنین حالتی هست و در این مقام کجایش نباده از این سخن نیست و این
مضامین از اخبار بسیار ظاهر میشود انشی خاتم چون موافق احادیث
و اخبار امام علیه السلام بمنزله قلب عالم است پس باید از هر جزو عالم همیشه
با خبر باشد چنانکه قلب سلیم از حال جمیع اعضا همیشه با خبر است که
هر جزو بدن دست بر نزد قلب ملغف و مطلع میشود و در توفیق جنت
فاقم علیه السلام دارد است انما یحیط علما یا نبیا انک ولا یعرب عنائیه من
اخبار و مروج فاضل در کتب خطاب شده در اسرار الهامه گوید انهم
لما کافوا بحج الله تعالی علی جمیع اهل السموات و جمیع اهل الارضین لزمان
یکونوا مطلعین علی احوال جمیع اهل الارضین السموات و عالمین بهما که
علمی علم الاخطا و المشاهدة لا یحیط بمحض الاخبار و لزمان یکونوا
منصرفین باز را الله تعالی فی جمله من المقامات فی جمیع العوالم الامکانیه
حتى قبل ظهورهم فاجادهم الاصلیه التی توتیه و ذلك کما یبدا الله تعالی
الانبياء والمرسلین هم و حتی بعد وفاتهم و شهادتهم علیهم السلام فالامثلة
لذلك مما لا یحصی ولایت تقصی انشی کالشمس فی کمال النماء وضوئها

یعنی اخطا در هر از بابت علم اخبار
و بابت نبوت و از اخبار است

۴

ص ١٢٢
 في خبره الشريف
 في خبره الشريف
 في خبره الشريف
 في خبره الشريف

عن البلاد مشاوقا وغاربا ونيز داسرا والشماد كويديان مجتهدا والذ
 المعصومين عليهم السلام لم يقدروا التصرف في العوالم الامكانية والاصفا
 الملكة والملكوينة والشهودية والغيبية باذن الله تعالى وفي الكافي
 عن ابي حمزة قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول لا والله لا يكون عالم
 باهلا ابدا غالما بشي جاهلا بشي ثم قال لا والله اجل واكرم واعز من ان يضر
 طاعة عبد يجب عنه علم سنان وارضته قال لا يجب لك عنه ترجئة
 حديث الشريف اينست كه ابو حمزة كويدي شنيديم امام محمد باقر عليه
 السلام ميفر ما بدند والله عالم جاهل نميشود ابدا كه بچي بك عالم ناستد
 بچي به جاهل بعدا بخضرت فرمود خداوند اجل واكرم واعز تر است
 از اينكه واجب نمايد طاعت چنين بنده را كه محجرب سازد از او علم الله
 وز ميثرت را بعد فرمود محجوب نميكند اين علم را از او وفيه وفي العوالم عن
 خبره الشريف قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول واناس من اصحابه
 حوله وانجب من قوم بولوتنا ويجعلوننا ائمة ويصفون بان طاعتنا عليهم
 مفروضه كطاعة الله فيكسرون حججهم ويخصمون انفسهم اضعف قايهم

بنفصون

حديث شريف

بنفصون حقنا ويعيرون بذلك علينا من اعطاء الله برهان نعمه فرفنا
 والتسليم لاحزاننا ان الله تبارك وتعالى اقرض طاعة اوليائه عليتنا
 ثم يخفي عنهم اخبار السموات والارض ويقطع عنهم مواث العلم فيما هو عليهم
 مخافه قوام دينهم فقال لبحران جعلت فداك يا ابا جعفر رايست ما كان
 من امر قيام علي بن ابي طالب الحسين والحسين عليهم السلام وخروجهم وقيا
 بدين الله فما اصيدوا في من قبل الطول غنيت ايامهم والظفر بهم حتى قتلوا او
 غلبوا فقال ابو جعفر عليه السلام يا حيران ان الله تبارك وتعالى قد كان
 قدر ذلك عليهم وقضاه وامضاه وحتمه فاجراه فنقدم علم من رسول الله
 صلى الله عليه واله اليهم في ذلك قام علي والحسين عليهما السلام
 بعلم حتمت من حتمت منا ولواتهم يا حيران حيث نزلهم من امر الله واظهر
 الطول غنيت علمهم سألوا الله دفع ذلك عنهم والحواء عليهم في طلب ازال ذلك
 الطول غنيت اذا لاجابهم ودفع ذلك عنهم ثم كان انفضاء مدة الطول غنيت
 وزهاب ملكهم اسرع من سلك منظوم انقطع فبيد دو ما كان الذي
 اصحابهم من ذلك لذنب قهروه ولا العقوبة معصية خالفوا الله فيها

وكن

ولكن لما نزل وكلام من الله اراد ان يبلغوها فلا نذ هبت فيهم المذاهب
انتهى بعد از تكاوش ايندیش شريف اخلاص و دمان ولايت محرك آمد
چند فردي و مدیح حضرت شاه ولايت كه از فائده خاطر بود بشت
نمود تا وجد و لذت بمطالعۀ آنها در قلوب مخلصين پديد آيد

اصل كرم و كرم فائدۀ اكرم	هفت الورث امام هدايت تقي
فرض نخست صادرا و اول ظهور	حراثت و حرايت بين ايت هدايت
كه حكما و مجتهدان غدا هدايت	وروي او بر امش كردن هدايت
راند قضا پايه كجا است انقضا	كويد قدر و مادم كامضا انقضا
يا پندۀ دولۀ است و جنت است	فرخنده نعمت است بدو كردن

جوهر عشق الهی ریشه علم ازل	شبه شور و محبت شافع و احيانا
اولين نور تجلی اخبر تكميل فرض	مالك هر هفت و زخ فانه هر هفت
قدر او بر جاهلان پوشيده اند	هفت و زخ را نكردي خلق و غير
كه در پندش بپيلاي ز پندش	چشم عاشق بود و روحانان و بجا
آنكه من گويم تمام فاشها عاشقا	فرق كن افشا را از وصف كمال و صفا

حديث هفتم

آنكه گفت عوف بن و صف ظاهر	وصف او و صفي مست كمال
سروش غيم كويد بكوشن هاني	كه جهل بختان هفت و زخ ماني
شهادت كند انم بدهر هاشد	جز اينقدر كه بگويم بخوش هاني
كمال قدرت و اور و صفت پيغمبر	ولي خالق اكبر علي عمراني
نيم خلت تو بر دل خليل و زيد	كه كرد اتش سوز آبر و كشت هاني
شاد و لاله تو يوسف عزير اله	هنوز بود در قصر چاه زنداني
نه كه بود جودت پناه بر كنوج	بدی سفينۀ او نا بجز شرطوفانه
امير خيال ملك كجا است كجبل	اگر نكردي بر در كه تود ربابي

الحديث السابع في المجلد السابع من بحار الانوار و جعفر
الفرزاني عن محمد بن جعفر بن عبد الله عن ابي نعيم محمد بن احمد الانصاري
قال و جعفر قوم من المقوضة و المقطرة كاملين ابراهيم المدة اليه محمد عليه
السلام قال كامل فقلت في نفسي ان اسأله هل يدخل الجنة الامم و عرف
معرفه و قال بمقاله قال فلتا دخلت علي سيدك ابي محمد عليه السلام فظهر
الي ثياب بيضاء ناعمة فقلت في نفسي و لا الله و جنت بليل الناعم من

الثياب ويا من انا نحن بواسات الاخوان وبنها ناعن لبس مثله فقال
منبتنا با كامل وحسرو ذلعا فاذنا مسح اسو حش على جلده فقال
هذا لله وهذا لكم فاسات وجلست على باب عليه ستر مخرج فاجتال الي
فكشفت طرفه فاذا انا بفتح كانه قلقة فمر من ابناء اربع سنين او مثلها
فقال يا كامل بن ابراهيم فاقشعرت من ذلك والمهت ان ثلث لبتك
يا سبتك فقال جئت الى الله وجمته وبابيه نسله هل يدخل الجنة
الامر يعرف معرفتك وقال بمفالك فقلت اي والله قال اذن والله
يقول داخلها والله انه ليدخلها قوم يقال لهم الحقبة قلت يا سبتك ومن
هم قال قوم من جهم لعل على السلام يحلفون بحقه ولا يدرون فضله ثم
سكت صلوات الله عليه عني ساعة ثم قال وجئت نسله عن مقال المقول
كد بواب قلوبنا او عتبة لمشيته الله فاذا شاء شئنا والله يقول وما انتا
الا ان يشاء الله ترجع اليه خالك فلم استطع كشفه فظن ان ابو محمد
عليه السلام منبتنا فقال يا كامل اجلسوا فاذنا انك بجائك الجنة
من بعد فمعت وخرجت ولم اعانيه بعد ذلك قال ابو نعيم فلقب بكاملا

تجريد حديث هفتم

فالسنة عن هذا الحديث فحدثني به انه عن بعض اصحابنا عن احمد بن ابراهيم
مرويتي كه كفت قومي ز مفوضه ومقتضيه كامل بن ابراهيم مدبرا
دسوي ابراهيم عليه السلام فرستادند كامل كفت پيش خود كفت
سوال كنم از ان حضرت ابا داخل ميثوبه شست مكر كيه كه معرفت ا
باشد مثل معرفت من وان كسيكه فائل شود بمقاله من كفت پس فاكه
من داخل شدم خدمت افای خودم ابراهيم عليه السلام نظر كردم بيا
سفيد دلم بر ان حضرت پس نزد نفس خود كفتم ولي خدا و حجت خدا البس
نرم مپوشد و امر مپند ما را بواسات اخوان و هي مپند ما را از
پوشيدن مثل ان لباس پس حضرت فرمود در خالنيكه منبت بود
با كامل هر دو ذراع خود را كشف كرد پس بود پلاس سبناه سفند
سخت بالا جلد او پس فرمود اين بخدا قسم براي خداست وان بركه
شما است پس سلام دادم و شستم سكو دريكه را و پرده او بچند بود پس
يادى آمد كشف كرد طرف پرده را پس ناگهان جواني ديدم كه كوينا پاره
ماه بود از ابناء چهار ساله با مثل ان پس فرمود من يا كامل بن ابراهيم

پس من لوزیدم از این فقر پس اطعام شدم بر اینکه گفتن لبیک ای الله
 من پس فرمود امدت بسو و خدا و حجت باری خدا سوال کنی از او پادشاه
 میشود بهشت کسی مگر اینکه معرفت نداشت باشد مثل معرفت تو
 و مگر اینکه فانی شود بمقاله تو پس من گفتم باری الله فرمود در این صورت
 والله که میشود داخل شونده بهشت والله بدو رسیده که داخل میشود
 بهشت قوی که بانه حق گفت میشود عرض کردم ای الله من انفا
 کما مسند فرمود قوی است که از روی ارادت و محبتشان بعل
 علی السلام قسم بخورند بخوانند و نمیدانند فضل او را بعد از آن
 از من سناک شد بعد از آن فرمود و امدت سوال کنی از آنحضرت آن
 مقاله مقوضه افاد روغ گفت اند بلکه قلوب با طرفها است برای
 مشیت خدا پس و قبیله خواهد ما میخواهیم و خدا میفرماید شما نمیفهمید
 مگر اینکه خدا بخواند بعد از آن پوره بخالت خود برکشت پس من قادر
 نشدم بکشف آن پس نگاه کرد پسوی من ابو محمد علیه السلام در حال
 که مشیت بود پس فرمود با کامل نشستن تو برای چیست تحقیق خبر

تراجاجت توجت بعد از من پس من برخاستم و بیرون آمدم و دیگر
 او را بعد از آن ندیدم ابو نعیم گفت پس من ملاقات کردم بکامل پس
 حکایت کرد او را بمن مؤلف و مترجم گوید چون این حدیث مفرح و
 مهیج اخلاص و ارادت بود بان جهت ترجمه کردم تا عموم محبت این حضرت
 خوشنود و امیدوار شوند

و لا یبذل لأمیر الفحل تکفینی	عند الممات نفسی و تکفینی
و طینتی یختم من بدو و تکوینی	من حب حیدر کف التان و تکوینی

المؤلفه

نادر سر من هوا حیدر باشد	و ز مهر علی دل منور باشد
غم نیست ز دوزخم اگر خوفه عمر	چای من شوریده در آذر باشد

الحدیث الثامن فی المجلد الثانی

عن کبیر بن زیاد قال اخذ امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بهیمة
 الی ظهر الکوفة فلما اصحرت نفسهم قال یا کبیر ان هذه القلوب و عجب فیها
 اوهاها الحظ عظمی ما اقول لک ان الناس ثلث عالم ربک و تعلم علی کبیر

حديث كميل

ص ١٣

النجاة وهم رعاة السباع كل نافع يميلون مع كل ربيح يستضيئون بنور العلم
فيهمند وأولهم يلجؤون إلى ركن ويشقوا كميل العلم خبر من المال العلم بحرسك
وانت تحرس المال والمال تنقصه التقصير والعلم يزكو على الانفاق
يا كميل معرفة العلم دين يبدان به بكسب الانسان الطاعة في جودته
وجعل الاخذ ثمة بعد وفائه وحذيق المال يزول بزواله يا كميل اهلك
خزان الاموال وهم احباء والعلماء باقون ما بقى الدهر لعلمائهم مقفون
وامثالهم في القلوب موجودة بها ان هبونا وشاربيد الصد العلماء
بحالوا صبت له جملة على اصبحت لنا غير ما مومن عليه مستعمل الاله
الدين للدينيا ومستظهر انعم الله على عباده وبججه على اوليائه ووفقا
لحملة الحق لا يصيرة له في اخائه ينفذ الشك في قلبه لا اول عار من
شبهة الامة لا ذاك او من هو ما بالذلة سلس القناد للشهوة او
غير ما بالجمع والاذن خاويل من رغبة الدين في شبه اقرب شيئا مما
الانعام الشائنة كذلك يموت العلم يموت حامله اللهم بل لا تخلوا
من فناء الله بحججه اما ظاهر اشره هو واو خافا مغورا الشا لا يطل الله

وبينانه

ص ١٣

وبينانه وكذا وابن اولئك ولشك والله الاقلون عددا والاضطرب
قد راسه يحفظ الله حججه وبينانه حتى يورد عودها نظرا هم ويرد
في قلوب اشباهم بهم به العلم على حقيقة البصيرة وباشروا روح البهاين
واستلوا نوا استوعب المتعرفون وانوا بما استوحش منهم الجاهلون
وصحبوا الدنيا بابدان وواحدة معلقة بالمحل الاعلى يا كميل اولئك
خلفاء الله في ارضه والذغاة الذين آه شوقا الى ربهم واستغفروا الله
ولاكم بقا اصحر الزجل اذا خرج الى الصحراء الجبانة مشددة الصحراء الصعدا
بضم الصاد وفتح العين المهملين والمدنوع من النفس يصعد الملحف
الحزين المجمع هجرة وهو ذباب صغير يقط على وجه الحيوانات واعينها
الرعاع بالمهملات وفتح اوله العوام والطفلة وامثالهم التعيق صو الرأع
لغمة ويقال لصوت الغراب ايضا الفنا بفتح اللام وكسر الفاف اي فمنا
من اللفانة وهو جمل الفهم اخائه بفتح الهمزة وبعد ما حله مملته ثم نون
اي وانبه اي ليس غورا وتعقوبه وفي بعض النسخ في اخائه بالبناء المشاة من
تحت اي في تروجه وتغيبته او مغرا انه شديد الحرص على جمع المال واذا خاف

الذو

ترجمه حدیث کبیر

ص ۱۳۲

الوع من الارض ضلالتهم والنف من النعم من العرقه بالضم وه التمه
ترجمه حدیث یستور اینست که کبیر گوید جناب امیر مؤمنان علیه
دوای از دست من گرفت پس مرا بیرون برد بدیست کوفه و فیکه صحر
آمد نفس را کشید بعد فرمود بد رستیکه این قلوب ظرفها پند بفرین
الها فلیه است که ظرفیت آن بیش تر باشد و مردم سه جورند یکی عالم
ربانی است یکی معالام آموزنده براه نجات یکی پیشه که عوالم و بایان جلیقا
ناس است که تابعین هر صد آکنده اند مائل میشوند با هر باد بظرف
و انظر طرف طلب و شنای نفوده اند بنور علم و پناه نبرده اند بر کن محکم
ای کبیر علم بهتر است از مال علم ترا حفظ میکند و مال را تو محافظت
نمائی و مال را نفقه ناقص میکند ولی علم با انفاق زیاد میشود با کبیر
معرفت دین است که با او میشود تدبیر با او انسان کسب میکند عطا
داد در جوده خود و حسن ذکر را بعد از وفات خود و ضیع مال بزوال
او زایل میشود با کبیر هلاک شد خازنان اموال و حال آنکه زندگان
بودند و غلبا باقیانند ما دام که در دنیا است اعیان ایشان محفوظ

لک

ص ۱۳۳

است امثال ایشان در قلوب وجود است ناخبر یا شد بد رستیکه اینها
مرا پند علم کبریت و اشاره کرد بسینه مبارکه خود فرمود کاش
می یافت بران علم خاملا نه بل رسیده من بصادق فهم حسین که بر او
اطمینان و خاطر جوی نیست استعمال کننده است الت دین را برای
دنیا و منتظر است با نعمتهای الهی بر بندگان خدا و با حجاج و بر اولیا
او پاک کردن نموده است بجام این حق نیست بصیرتی مرور در اطراف
و جوانب آن ظاهر میشود شک در قلب او برای اول عارضه از شبهه است
نه این و نه آن با حیرت است بلذت سهل است کشیده شدن او به پیرو
با حیرت است بجمع مال و ذخیره کردن و نیستند اینها از اعیان دین
در چیز و جوانان سائمه اقرب اشبه شیه هستند با ایشان همچنین میسر
علم با حیرت خاملا این اللهم بله خاله یفانند زمین از فایده برای خدا و بجهت
او با ظاهر مشهور با خائف مستور و اینکه باطل نشود بخنده خدا و یقین
او وجه قدر است این و کجاست اینها و اقبه ایشان افلها هستند از
حیثیت عدد و بزرگ تر اند بر خدا از حیثیت قدر و منزلت با ایشان

ع

و تسهیل راه معاش نموده که وضع آخرت فراموش گردیده مردم این دنیا
بفهم و طالب حقه چندان میل و اقبال ندارند هر کس در جمیع احوال
از مطالب دنیا دار و راه معاش بیانه کند مستمع زیاد میشود و
اگر از همد و تقوی و تصحیح عقاید صحبت کند کسل میشوند و
بجواب میروند و مجلس او کم میروند و اینها از کثرت حرص و جت دنیا
که اغلو و حاجات دنیوی را بر او زیاد کرده اند و با ریخت و نداشتن دنیا
راجع به جمع جعفر دنیا است و بسیار چنگ است که انسان برای چند
روز عمر دنیا از فکر آخرت فارغ بماند و بلد اند فانی این دار و غور و دست
و محو بوده شدن و روز حرکت نشود فنا و زوال دنیا و امر خود را
پیش نهاد خاطر ننماید تا همه اعمال و افعال او بواسطه این تن گریه
میزان صحیح و اعتدال برسد بلکه هر خدا همیشه باید حرکت و حالت
تزع و جان دادن در مد نظرش باشد و چون که مبدء و معاد خود را
فراموش نکند که در میان زود همه خواهد مرد و این مشاغل بجا حاصل
نماد و روز حرکت می خواهد داد

زخم پیش بگروزی بر تل خاک	بگوشت آمدیم ناله در دکانک
که زینهار اگر حرکتی است	که چشم بنا گوشت و پوست سر
بر این خاک چندین صبا بگذرد	که هر ذره از وی بجای برسد
و نعم ما قیل	
هر کس در پی پخته ازاده ایست	هر قدر چه فرق ملک زاده ایست
که خورشید جانورانت کنند	گاه کل کوزه کوانت کنند
گاه از خاک خشتی سازند و گاه از کلت عمارتی بردارند لخته کنند	
ذاتن بضر بکنند از پایت در دارند و ساعتی بپلدازان بر سر پل	
بر او نندای بر ساعتی بخورند و روز آخر خود را بخاطر بیار و نعم ما قیل	
خار که بر پرنه هر چه و اینست	زلف صفی و عارض جانان است
هر خشت که بر نگردد ابو اینست	انگشت و زبری سر سلطان است
فاعتبر و انا اولی الایضار	
الحديث التاسع أيضا في المجلد السابع من الجلد	
عن عبد الرحمن بن كعب عن ابي عبد الله عليه السلام قال انه قال انما	

حدیث ناسیع

ص ۱۲۸

اناس و قالوا له يا ابا عبد الله عليه السلام حدثنا بفضل الله الذي جعل الله
لكم فقال انكم لا تحملون ولا تطيقونه قالوا اي شيء قال ان كنتم صادقين
فليتنع اشنان واحد واحد فان احتمل حديثكم فتنع اشنان واحد
واحد فقام طائر العقول وقرع وجهه وكلمه صاحباه فلم يرد عليهما
شيئا وانصرفوا وهذا الاسناد قال له رجل الحسين بن علي عليهما
السلام فقال حدثني بفضل الله الذي جعل الله لكم فقال انكم لا تطيقون
حملة قال اي حديثه يا ابن رسول الله صلى الله عليه واله اعلمه فحدثني
فما فرغ الحسين من حديثه حتى ابصر راس الرجل وحبته وانتهى الحديث
فقال الحسين عليه السلام ادركه رحمة الله حيث انتهى الحديث وفاضل
در بند كمر و حدیث را در سراسر آن داده خود نقل کرده حدیث بکرا ص
الناس في قوله على عهد ابى بكر فرفع الى علي عليه السلام في احتجابه ففقد علي
عليه السلام على ثلعة وقال كانكم قد ما لكم وحرك شفتيه وضرب الارض
بنبيه ثم قال ما لك اسكتك فسكت ثم قال نا الرجل الذي قال الله تعالى
اذا زلزلت الارض الايات فاننا الان ان الله يقول لنا ما الذي يومئذ يحدث

ص ۱۲۹

اخبارها انما يتحدث توجع حدیث شریف اینست که عبد الرحمن
ابو عبد الله عليه السلام روایت میکند و میگوید خدمت حضرت امام
حسین عليه السلام جمعی آمد عرض کردند برای ما حکایت فرما از
فضل خود تا آنکه خداوند برای شما عطا فرموده پس آنحضرت فرمود
بدستیکه شما متحمل نشوید برای او و طاقت ندارد عرض کردند بلی
متحمل میشویم فرمود هرگاه شما صادق باشید پس دو نفر از خود را
کار بکشند یکی حکایت کند هرگاه او متحمل شد بان حدیث شما این
حکایت منتهی پس دو نفر از ایشان کار شدند آنحضرت یکی حکایت
کرد پس او ایستاد در حالی که عفاش بریده بود و گشت بر او خود
و تکلم کرد با او و در نقش بر پا نهادند و نگردید و بکشد و با این
اسناد باز روایت کرده که یکی خدمت حسین بن علی علیه السلام
آمد پس عرض کرد حدیث کن بمن فضیلتی را که خداوند برای شما قرار داده
پس فرمود بدستیکه تو هرگز طاقت نیاری بحمل آن عرض کرد بلی خدا
فرما بمن یا ابن رسول الله صلى الله عليه واله بدستیکه من متحمل میشوم

پس انحضرت حدیثی با وحکایت کرد پس هنوز انحضرت از حدیث خود
 فارغ نشده بود نا اینکه سفید شد سر و پیشانی و حدیث را فراموش
 کرد پس انحضرت فرمود رحمت خدا او را در آن کرد که حدیث را فراموش
 نمود ترجمه حدیث دیگر در عهد ابوبکر زلزله بر مردم رسید پس پناه
 بستوا انحضرت در میان اصحاب اشیر بن جناب امیر علیه السلام بالامتن
 نشکست و فرمود کوباشته را زلزله ترسانیده لبهایش را حرکت داد و
 زمین را فرو بردست مبارکش بعد فرمود چه شده است بر تو ساکن
 باش پس زمین ساکن شد و آرام گرفت بعد فرمود من آن کسی که خدا
 تعالی فرموده اذ زلزلت الارض ناخرالیاث پس من آن انسانی که میگویم
 چه شده است بر آن زمین که امر و حکایت میکند خبرها خود را بگوید
 زلزله را و اخرجت الارض ثقالها و قال الانسان ما لها يومئذ بحولها
الحديث العاشر في المجلد السابع من البحار
 ومن كتاب منجى التحقيق الى سواء الطريق عن البريق عن محمد بن حران عن ابي
 بن سعيد قال كنت عند ابي جعفر عليه السلام فقال مبتدئين غيران

اسأله نحن حجة الله ونحن يا ب الله ونحن لسان الله ونحن وجه الله و
 نحن عين الله في خلقه ونحن ولاه امر الله في عباده ثم قال يا اسود بن
 سعيد ان بيننا وبين كل ارض تراملت البناء فاذا احرقنا في احرقنا
 ذلك الترافقت البنا الارض بقلبيها واسواقها ودورها حتى تنفذ
 منها ما نوفر فيها من امر الله نعم ومن يرفع الي ابن ابي عمير عن الفضل
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال لو اذن لنا ان نعلم الناس خالنا عند
 الله ومنزلنا منه لما احتملنا فقال العلم اليقين ذلك ان الامام وكر
 لا رادة الله عز وجل لا يشاء الا ما شاء الله ومن نوادر الحكم برفع الي
 اسحق الفيرق قال ابو عبد الله عليه السلام حران بن عيسى بالحران الدنيا
 عند الامام والسموات الارض بين الامم كذا واشاؤ يديه الى راحته
 يعرف ظاهرها وباطنها وداخلها وخارجها وورطها وابوابها بيان
 ان الدنيا ان نافذة او حرف التقي ساقط او مقدر او لا زائدة حدیث
 دهم از بخارا از منجى التحقيق از اسود بن سعيد که گفت بودم من در خدمت
 ابي جعفر عليه السلام پس فرمود ايندء بدو ن اینکه من از او سؤال کنم من

خدايتم مايا ب خدايتم ما زبان خدايتم ما وجه خدايتم ما چشم خدايتم
در ميان خاشخ و مائيم و زبان اخر خدا در ميان بندگانش بعد از ان
فرمود يا اسود بن سعيد بدو سبكه ميان ما و ميان هروز مين
شاقول است مثل شاقول بتا پس و فينكه امر كنيم در امره ان ريمان
و اميكيم پس رومان و بطرف ماز مين و باز و مائيش و خانهايش تا
اينكه نافذ ميشود در اها انچه كه ما امر ميكنيم در اها از امر خدايتعالى
و از مفضل مرويت از ابو عبد الله عليه السلام كه فرمود هرگاه ان
داده شود بما كه بمرده معلوم داريم خال خود مان زان ز خداوند و
منزل خود مان را از او هر شبهه متحمل نميشويد پس راوي عرض كرد و علم
پس انحضرت فرمود علم انسان تراست از اين بدو سبتيكه امام ميمحمد
مكر انچه را كه خدا خواهد و نيز از ابو عبد الله عليه السلام مرويت كه
فرمود بدو سبتيكه نيست دنيا نزد امام و اسفانها و زمينها مكر مجير
و شاد و كرد بدست خود بگفت دستش فرمود امام ميمحمد
اورا و باطن اورا و داخل اورا و خارج اورا و ترا و از و خشك او را

الحديث الجاد عشرين

و از نگاه ازا مبر المؤمنين عليه السلام مرويت كه نيلمان فرمود بنا
سلمان نحن اسرار الله المودعة في الهياكل البشرية ان ميمحمد ميمت و
غابنا لم يغيب ثلونا عن الزبوتيه و قولوا في حقنا ما شئتم فان البحر لا يتر
و ستر الغيب لا يعرف و كلبه الله لا توصف يا سلمان ان اخرنا صعب
مستصعبا بحمله ملك مقرب و لا ينزع مرسل و لا مؤمن امين الله قلنا
الحديث الجاد عشرين ايضا في المجلد التاسع من الجاد
عن داود بن كبر قال قلت لابي عبد الله عليه السلام انتم الصالحون
في كتاب الله عز وجل و انتم الزكوة و انتم الحج فقال يا داود نحن الصالحون في كتاب
الله عز وجل و نحن الزكوة و نحن الصيام و نحن الحج و نحن الشهر الحرام و نحن
البلد الحرام و نحن كعبته الله و نحن قبله الله و نحن وجهه الله قال الله نعم
فايمنا نولوا فتم وجهه الله و نحن الايات و نحن اليقينات و عددنا في كتاب
الله و جعل الفحشاء و المنكر و البغى و الحر و اليسر و الانصاف الا ان لا يلام و
الاوفان و الجنت و الطاغوت و المبتد و التهم و لم الخزي ياد او را و ان الله
خلقنا فاكرم خلقنا و فضلنا و جعلنا امنا و حفظنا و خزانه على ما في

حدیث شریف

ص ۱۳۴

السموات والارض وجعل لنا اندادا واصدادا واعداء فتمانا في كتابه
وكفى عن اسمائنا باحسن الاسماء واجتبا اليه وسمى اصدادنا واعداءنا
في كتابه وكفى عن اسمائهم وضررنا بالامثال في كتابه في بعض الاسماء اليه
العباده المتقين مؤلف كويدا في حديث شريف در تفسير ايات
كاتبه بدست ميانيد كه مراد از امثال و اسماء حسنه و ايات قرآنيه
عليهم السلام دو سنان ايشان باشد و از امثال و اسماء مبغوضه
ايشان از اينجا است كه فرموده اند جمله از قرآن ماول با ايشان و جمله
ماول با عاده ايشان است في الصافي عن الكافي والعباس عن ابي جعفر عليه
قال نزل القرآن على اربعه ارباع ربيع فينا و ربيع في عدونا و ربيع سنن
وامثال و ربيع فرائض و احكام و زاد العباس و لنا اكرام القرآن و باثنا
عن الاصمعي بن بانه قال سمعت امير المؤمنين عليه السلام يقول نزل القرآن
اثلاثا ثالث فينا و في عدونا و ثالث سنن و امثال و ثالث فرائض و احكام
و روى العباس في اسناده عن خبيث عن ابي جعفر عليه السلام قال القرآن نزل
اثلاثا ثالث فينا و في اعدائنا و عدونا و من كان قبلنا و ثالث

ص ۱۳۵

ست و مثل و لو ان الانبياء نزلت في قوم ثم مات اولئك الفوج ما نزلت الاية
لما بقى من القرآن شيء ولكن القرآن يجرى اوله على اخره ما دامت السموات
والارض و لكل قوم اية يتلون بها منها خبر او شرو في تفسير العباس عن
محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال يا ابا محمد اذا سمعت الله ذكر قوما
من هذه الامم يمجون ممن مضى فمعدونا صاحب تفسير و صافي بعد از
نقل ابن روات كويد كه ما بين ابن اخبار و ثناء فيست و روا كه بناء ابن
تفسير بتسوية حقيقه و بتفريق من جميع الوجوه و يست و بنا كه پندت
با اختلاف الفا و بابتها و تزييع و غير هذا ترجمه ظاهر حديث شريف كه
در بحار و رويست ابن اسك كه داود كويد به ابي جعفر عليه السلام
عرض كردم شما نيد صلوة در كتاب خداي عز و جل و شما نيد زكوة و شما نيد
حج پس فرمود يا داود ما نيد صلوة در كتاب خداي عز و جل و ما نيد زكوة
و ما نيد حجاج و ما نيد حج و ما نيد شهر حرام و ما نيد بلد حرام و ما نيد كهبر
خدا و ما نيد قبله الله و ما نيد وجه الله قال الله تعالى فايما تولىوا فشتروا
وجه الله و ما نيد ايات و ما نيد بينات و دشمن ما اسك در كتاب خدا

الحمد الثاني عشر

ص ۱۲۴

عز وجل انشاء ومنكر وبغى وحر ومبسر وانصاب اولام واصنام و
اوئان وجيت وطاغوت ومبتد ودم ولحم خنزير لاء داوود رسيكه
خداوند افرید ما را وخلق ما را وفضل ما را كرامی داشت و ما را كرامت
امنان و حفظه و خازنان خود بر آنچه در اسماءها است و بر آنچه در
است و خلق كرد بر اسماء ما انداد و دشمنان بر اسم برد از ما
در كتاب خود و كتابه بود از اسماء ما يا حسن اسماء و محبوب بن اغايبو
خود و اسم برد از اصداد و اعداء ما در كتاب خود و كتابه كرد از اسماء
ايشان و بر اسماء ما مثلها زد در كتاب خود و اغايبو صغیر بن اسماء بسكون
و بيوتندگان صاحب تقواي خود

الحمد الثاني عشر ايضا في المجلد السابع من البحار

وتمارواه من كتاب منجى التحقيق اسناد عن محمد بن الحسين رضى عن محمد
بن عمرو بن شهر بن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال قال ان الله تعالى خلق
اربعة عشر نورا من نور عظمت قبل خلق آدم باربعة عشر الفا عام
او احواف قبل ان يرسل الله صه عدهم باسمائهم فمن هؤلاء الاربعة

فقال

ص ۱۲۵

فقال هو محمد بن علي وفاطمة والحسين والحسين ودمعة من ولد الحسين
وناسعه قائمهم ثم عدهم باسمائهم ثم قال والله نحن الاوصياء الخلفاء
من بعد رسول الله صلى الله عليه واله ونحن الميثاق الذي اعطاه الله
نبينا ونحن شجرة النبوة ومنبت الرحمة ومعدن الحكمة وصابيح العالم
وموضع الرسالة ومختلف الملكة وموضع سرائر الله وورثة الله جل
اسمه في عباده وحرمة الله الاكبر وعهده الموثق عن من وفي بعهد الله
وفي بعهد الله ومن خضرو فقد خضر قمر الله وعهده صغرنا من عرفنا و
جهلنا من جهلنا نحن الاسماء الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملا الا
بمعرفةنا ونحن والله الكلمات التي نلقاها ادم من ربه فتاب عليه ان الله تعالى
خلقنا فاجسن خلقنا وصورنا فاحسن صورنا وجعلنا عجب على عجب
ولسانه الناطق في خلفه وبه المبسوط عليهم بالرافد والرحمة ووجه
الكنهية منه وبابنه الذي بدل عليه وقرآن عليه وراجه ووجه اعلام
دينه والعروة الوثقى والدليل الواضح لمن اعتك وبنا اثمنا الاستخار و
انبعث القار وجرحت الانهار ونزل الغيث من السماء وبنيت عرش الارض

ويعادنا

جست دوازدهم

ص ۱۴۸

و بعد از بنا عباد الله و لولا انما لعرف الله و ايم الله لولا وصية سبقت
و عهد اخذ علينا القلت قول يعجب من اوبن هلم من الاولون والاخرين
حديث دوازدهم مرصا از بخارا از ابي بصير عليه السلام فرمود بدست
خدا بنوعال چهارده نور افريدان نور عظمت خود چهارده هزار سال
قبل از خلفت ادم عليه السلام پس اهل انوار او را واج ما است پس گفته شد
باين رسول الله صلى الله عليه و آله بشمار او را پيش از انا نام هائى خودشان
بگما ميباشند اين چهارده نور فرمود محمد است و على فاطمه حسن
و حسين و نه نفر از اولاد حسين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين
كه فتم ايشان قاي ايشان است بعد از ان شمر دها را با نام هائى شان فرمود
و الله ما ايم او صبا و خلفاء بعد از رسول صلى الله عليه و آله و ما ايم ما
كه او را عطا كرده خداوند بر پيغمبر ما و ما ايم شجرة نبوت و محل روئيد
و معدن حكمت مضايح و چراغ هائى علم و موضع رسالت و محل امد
و شد ملكه و موضع ستر خدا و در پيغمبر خدا و در محل اسم و در ميان بندگى
و حرم بزرگ خدا و عهد او كه سوال كرده ميشود از او پس انگي كه وفا كنند

بان

ص ۱۴۹

ما را كسي كه شناخت

بان عهد و وفا كرده است به عهد خدا و كسي كه نفع عهد كردن تحقيق
نقض كرد بجهت خدا پس شناخت و جاهل شد با كسي كه نشناخت
ما را و ما ايم اسماء حسنى كه خداوند قبول نميكند على را از بندگان
مكر بشناختن ما و ما ايم والله ان كذبا كه اخذ كرد ادم از پروردگار
خود پس توبه نمود بنا بر ان بدستنيكه خدا بنوعال افريد ما را پس زيبا
كرد خلق ما را و تصوير نمود ما را و زيبا نمود صورتهائى ما را و كرده
ما را چشم خود بر بندگانش و زبان خود كه ناطق است ميان مخلوق
او و دست خود كه دانيد كه كشاده شده بخلوقش برافت و رحمت
و جبر خود چنان و چنان كه از ان وجه بگو خدا توجه ميشود و باب خود
قرار داد كه دلالت ميكند بر او و خازنان علم خود و ترجمانان وحى
خود و اعلام دينش كه عروه حكيم و دليل واضح بر ايك كسي كه قبول
هدايت كند و بسبب ما مپوه نداد در خطها و رسيد به هوا و جارى
كرد بدهرها و نازل شد باران از آسمان و روئيد نبات و علف
زمين و با عبادت ملاعبادت شد بخدا و هرگاه ما نبوديم خدا ^{خدا}

نيز

نمیشد و قسم بخدا هرگاه نبود و صفتی که پیش بوده و عهدی که اخذ
شده بر ما ظاهر این سخن میگویم که تعجب میشود از آن و غافل میشاند
از آن اولون و اخرون بعد از ترجیه این حدیث اخلاص قلبه محمل شد
چند فرد را از منظومه که در این زمینه ما سابقا بطاخر در سبیده
در این مقام بیاد کاوی ثبت کند

علی مظهر حق پیکش نمیشد	بقین این جهان هیچ بریا نمیشد
اکرامات پاکش بغالم نبود	زمن و زمان عرش غبار نمیشد
اگر دم با مشق تو مثل نکر دی	مکرم بتعلیم اسیر مانی شد
برایوب و یوسف نبود بخت	اگر لطف او یار آنها نمیشد
خلیل الله از شیعه او نبود	بر او نادر بر داسی امان نمیشد
بطوفان اکر نوح او را نخواست	جهان جمله جزای دریا نمیشد
نیکو کرد اگر دستگیر ز مومنه	عصا از دهادست مومنه نمیشد
اگر مرضه یار عیسی نکشتی	از او کار اعجاز آخیا نمیشد
طغیل وجودش بود جمله عالم	که در او چه ادنی چه اعلی نمیشد

اگر عشق او صدر دفتر نبوک	جنون یجنون ز لیلی نمیشد
نشان یوسف ز جیش نبوک	کوفتا و عشقش ز لیلای نمیشد
زلولای که در خلق افلاک واضح	که در اچه دنیا چه عقبه نمیشد
ز نظم نظام این چنین نظم دلکش	نبوده اگر مدح مولا نمیشد

الحديث الثالث عشر في علل الشرايع

عن ابي اسحق البشتي قال قلنا لابي جعفر عليه السلام يا ابن رسول الله
صلى الله عليه واله اخبرني عن المؤمن المستبرأ اذا بلغ في المعرفة وكل هل ينزل
قال اللهم لا قلت فبلوط قال اللهم لا قلت ففسق قال اللهم لا قال
فبشرى الخ قال اللهم لا قلت فبانه بكيرة من هذه الكبار او فاحشة من
هذه الفواحش قال لا قلت فبذنبه قال نعم هو مؤمن مذهب مسلم
قال ما معنى مسلم قال التام بالدين لا يلزمه ولا يصير عليه قال فقلت سبحان
الله ما العجبه الا بانه لا بلوط ولا فسق ولا بشرى الخ ولا بانه كيرة
من الكبار ولا فاحشة من الفواحش فقال عليه السلام لا تعجب من امر الله
ان الله نعم يفعل ما يشاء ولا يسئل عما يفعل وهم يسألون فتم تتجيب الامام

ص ۱۵۱
الحديث الثالث عشر في علل الشرايع
عن ابي اسحق البشتي قال قلنا لابي جعفر عليه السلام يا ابن رسول الله
صلى الله عليه واله اخبرني عن المؤمن المستبرأ اذا بلغ في المعرفة وكل هل ينزل
قال اللهم لا قلت فبلوط قال اللهم لا قلت ففسق قال اللهم لا قال
فبشرى الخ قال اللهم لا قلت فبانه بكيرة من هذه الكبار او فاحشة من
هذه الفواحش قال لا قلت فبذنبه قال نعم هو مؤمن مذهب مسلم
قال ما معنى مسلم قال التام بالدين لا يلزمه ولا يصير عليه قال فقلت سبحان
الله ما العجبه الا بانه لا بلوط ولا فسق ولا بشرى الخ ولا بانه كيرة
من الكبار ولا فاحشة من الفواحش فقال عليه السلام لا تعجب من امر الله
ان الله نعم يفعل ما يشاء ولا يسئل عما يفعل وهم يسألون فتم تتجيب الامام

سل ولا تستنكف ولا تسخر فان هذا العلم لا يغلب منكرو ولا يحسن
قلت يا ابن رسول الله اني اجد من شيعتك من يشرب الخمر ويقطع الطريق و
يخطف السبيل ويبرئ ويلوط وياكل الزنا ويرتكب الفواحش ويتهاون
بالصلوة والصيام والزكاة ويقطع الزعم وياتي بالكبار فيكف هذا ولذا
فقال يا ابراهيم وهل يخجل في صدرك شي من هذا قلت نعم يا ابن رسول الله
اخر اعظم من ذلك فقال عليه السلام وما هو يا ابراهيم قال قلت يا ابن رسول
الله واعداءكم وناصبكم من يكثر الصلوة والصيام ويخرج الزكوة
ويتابع بين الحج والعمرة ويحرض على الجهاد ويأثر على الزم صلة الارحام
ويقضي حقوق اخوانه ويواسيهم من ماله ويحجب شرب الخمر والزنا واللواط
وسائر الكبار والفواحش ثم ذلك ولم ذلك ففتوه يا ابن رسول الله
وبرفنه ويكنه فقد والله كثر فكم واسمه لي وصاقي ذري قال قبيتم
عليك السلام وقال يا ابراهيم خذ اليك بياننا فافيا فيما سالت وعلما
مكونا من خزان علم الله وسره اخبرني يا ابراهيم كيف تجد اعنفادها قلت
يا ابن رسول الله احد محبتكم وشيبتكم على ما هم فيه مما وصفته وافعالهم

حديث سيرة
ابراهيم عليه السلام
في وصفه

يحق

لو اعطى احدهم ما بين المشرق والمغرب ذهباً وفضة ان يزول عن ولايتكم
ومحبتكم الى موالاته غيركم والى محبتهم ما زال ولو ضربت خياشمه بالسيف
فيكم ولو قتل فيكم ما ارتدع ولا رجع عن محبتكم وولايتكم وارتى الناصب على
ما هو عليه مما وصفته من افعالهم لو اعطى احدهم ما بين المشرق والمغرب
ذهباً وفضة ان يزول عن محبة الطواغيت وموالاتهم الى موالاتكم ما
فعل ولا زال ولو ضربت خياشيمهم بالسيف فيهم ولو قتل فيهم ما ارتدع
ولا رجع واذا سمع احدهم منقبة فيكم وفضلاً اشما من ذلك وتغبر له
ورأى كراهة ذلك في وجهه بغضا لكم ومحبة لهم قال قبيتم الباقية عليه
فقال يا ابراهيم من ههنا هلك العامة الناصب صلى ناراً خاضت فيه
من عبيتي ومن اجل ذلك قال الله عز وجل وقذروا الى ما عملوا من عمل
فجعلناه هباءً منثوراً ويحك يا ابراهيم اني سمع ما السبب الفضة في ذلك
وما الله قد خفي على الناس منه قلت يا ابن رسول الله قبيتم واسرحت فيه
فقال يا ابراهيم ان الله نعم لم يزل عالماً فديماً خلق الاشياء لا من شيء ومن
زعم ان الله تعز خلق الاشياء من شيء فقد كفر لانه لو كان ذلك لشيء الله

الحديث الثالث عشر طينة المؤمن والكافر

ص ١٥٤

خلق منه الاشياء قديما معه في ازلت وديمومته كان ذلك الشيء الذي
 بل خلق عز وجل الاشياء لا من شيء فكان مما خلق الله عز وجل ارضا طينة
 ثم فطر منها ماء عذبا لا يفسد طينتها ولا يهلكها ولا يمتلئها ولا يجر
 ذلك الماء عليها سبعة ايام حتى طبقتا وغمرها ثم نصب لك الماء عنهما
 فاخذ من صفوة ذلك الطين طينا طينا فجعله طين الاثمة عليهم السلام ثم
 اخذ من ذلك الطين خلقا من شيعتنا ولو ترك طينكم يا ابراهيم على حاله
 ترك طيننا لكم ونحن شيئا واحدا فليكن بين رسول الله وفاضل طيننا
 قال خبرك يا ابراهيم خلق الله عز وجل بعد ذلك ارضا سبخة خبيثة موقنة
 ثم فطر منها ماء اجاجا اسنا ما لم يفسد طينها ولا يهلكها ولا يمتلئها
 فاجرت ذلك الماء عليها سبعة ايام حتى طبقتا وغمرها ثم نصب لك الماء
 عنهما ثم اخذ من ذلك الطين خلقا من الطغاة والافساق ثم خرج من طينكم
 ولو ترك طينهم على حاله لم يخرج طينكم اليهم من هذه ولا يهلكهم ولا يفسد
 ولا يمتلئهم ولا يجر ولا يجر ولا يجر ولا يجر ولا يجر ولا يجر ولا يجر ولا يجر
 شيء على المؤمن من ان يرى صورة عذبة مثل صورته فليكن بين رسول الله

فما

ص ١٥٥

فما صنع بالطينين قال عليه السلام خرج بيدهما الماء الاول والماء الثاني
 ثم عركهما عركا لا يفرق بينهما الاخذ من تلك قبضة وقال هذه الى الجنة ولا ياله
 اخذ قبضة اخرى وقال هذه الى الجنة ولا ياله ثم خلط بينهما فوقع من
 سبخ المؤمن وطينة على سبخ الكافر وطينة ووقع من سبخ الكافر وطينة
 على سبخ المؤمن وطينة فما رايته من شيعتنا من زنا ولواط وترك صلوة
 او صيام او حج او جهاد او خيانة او كبرية من هذه الكبائر فهو من سبخ الناصب
 وعنصره وطينة التي قد خرج فيه لان من سبخ الناصب عنصره وطينة
 اكتاب الاثم والفواحش والكبائر وما رايته من الناصب من مواظبته على
 الصلوة والصيام والحج والزكاة والجهاد وابواب البر فهو من طينة المؤمن
 وسبخه الذي قد خرج فيه لان سبخ المؤمن وعنصره وطينة اكتاب
 الحسنات واستعمال الخير واجتناب الماكر فاذا عرضت هذه الاعمال
 كلها على الله تعالى قال انا عدل الاجور ومنصف الاظام وحكم لا احيق
 لا اميل اسطط الحق والاعمال السنية التي اجرها المؤمن بسبخ الناصب
 وطينة والحق والاعمال المحسنة التي اكتبها الناصب بسبخ المؤمن وطينة

ردودها

حديث طين

ص ١٥٥

وردت وها كلها الى اصلها فانه انا الله لا اله الا انا عالم السرى واخفى
وانا المطلع على قلوب عباده لا يحيف ولا اعظم ولا ازنم احدا الا لما
عرفته منه قبل ان اخلقه قال الباقر عليه السلام يا ابراهيم اقرء هذه
الاية فلك يا بن رسول الله اية قال قوله تعالى معاذ الله ان نأخذ الا
من وجدنا متاعنا عنده انا اذا نظر المؤمن في الظاهر ما تفهموه وهو الله
في الباطن هذا بعينه يا ابراهيم ان للقرآن ظاهرا وباطنا وحكما ومتنا
وناسخا ومنسوخا ثم قال اخبرني يا ابراهيم عن الشمس اطلعت وبدا شمسها
في البلد ان هو يا بن من القرص في حال طلوعه يا بن من قلت اليس انما
اتصل ذلك الشعاع بالقرص حتى يعود فيه قلت نعم قال لكن كل شيء يعود
الى نسخه وجوهره واصله فاذا كان يوم القيمة نزع الله نسخ الناصب طينته
مع انقاله واوداه من المؤمن فليحفظها كلها بالناصب وينزع نسخ المؤمنين
طينته مع حسناته وابواب بره واجتهاده من الناصب فليحفظها كلها بالمؤمن
اقرء ههنا ظلك او غدا فانا فلك يا بن رسول الله قال هذا والله القضا
الفاصل والحكم الفاطم والعدل البين لا يسأل عما يفعل وهم يسألون

يا ابراهيم

هذا

ص ١٥٦

هذا يا ابراهيم الحق من ربك فلا تكونن من الممترين هذا حكم الملوك فلك
يا بن رسول الله فها حكم الملوك قال حكم الله وحكم انبيائه وقصته الخضر
مع موسى عليه السلام حين استصحبه قال انك لن تستطيع معي صبرا وكيف
تصبر على ما لم نخبر اخبراه يا ابراهيم ولعلك انكر موسى عليه السلام على
الخضر واستفزع افعاله حتى قال له الخضر يا موسى ما فعلك عن امرنا
فعلك عن امر الله عز وجل من هذا ويحك يا ابراهيم قران بتلى واخبار توثر عن
الله تعالى فمن ردت منها اجر فا فقد كفر واشرك ورد على الله عز وجل قال للبي
فكلتم اعقل الايات وانا اقرها اربعين سنة الا ذلك اليوم فقلت يا بن
رسول الله ما العجيب ان تؤخذ حسنات اعداء كفرتد على شيعة كفرت
سبائت محبيهم كفرتد لمبغضيهكم قال اي الله الذي لا اله الا هو والوالجبر
وباري السموات والارض والسموات ما اجر نيك الا بالحق وما ابتلاك الا بالحق
وما ظلمهم الله وما الله بظالم للعبيد وان ما اخبرتك بوجوده في القرآن
كله قلت يا بن رسول الله هذا بعينه موجود في القرآن قال نعم يوجد من ثلثين
موضع التحب ان اقر ذلك عليك قلت بل يا بن رسول الله صلى الله عليه

٢٤ اكثر

والله

حديث طينك

١٥٨

والله فقال قال الله عز وجل وقال الذين كفروا الذين آمنوا اتبعوا سبلنا
ولنعمل خطابا وما هم بظالمين من خطابهم من شيء انهم كانوا يظنون ولنعمل خطابا
وانثا لامع انثا لهم الاله ان يد لك يا ابراهيم قلت بل يا بن رسول الله صلى الله
عليه واله فقال عليه السلام وقال تعالى لعلوا او ذلوا هم كرامة يوم القيمة و
من او ذلوا الذين يصلونهم بغير علم الاسماء ما يزرون ان يد لك يا ابراهيم
قلت بل يا بن رسول الله قال قال الله تعالى فاولئك بيد الله يستخفون
حسنات وكان الله غفورا رحيما بيد الله يستبان شيئا حسنا
وبيد الحسنات عذابات يستبان جلال الله ووجهه الله ان هذا امر عله
وانصافه لا اذ لقضائه ولا معقبة الحكيم وهو السميع العليم المبرين
لك يا ابراهيم المزاج والطينين من القرآن قلت بل يا بن رسول الله قال اقرا
يا ابراهيم الذين يحنون كبارا ولا ورا ولا الفواجل الا اللهم ان ربك واسع الخلق
هو اعلم بك اذا نشا كرم من الارض بعين من الارض الطيبة والارض الخبيثة
المنشنة فلا تتركوا انفسكم موا علم من اني يقول لا يغفر احدكم على احدكم
صلواته وصيامه وركونه ونسكه لان الله عز وجل علم من اني ونكره ان

من قبل

الحديث الرابع عشر

١٥٩

من قبل الله وهو المزاج ان يد لك يا ابراهيم قلت بل يا بن رسول الله
قال كما يد لك تعودون فريقا هدا وفريقا حق عليهم الضلالة انهم اتخذوا
الشياطين اولياء من دون المؤمنين يعني انهم دون الله الحق ومحسبون
انهم محمدون وخذ ما اليك يا ابا اسحق فوالله ان ذلك من غير اني
وباطن سرارنا ومكنون خرائينا وانصرف ولا نطلع على سترنا احدا الا
مؤمنا مستبصر فانك ان اذعت سترنا بليت في نفسك واهلك مالك
وذلك الحديث الرابع عشر في المجلد السادس من كتاب
عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال دخل الحسن
البصري على محمد بن علي عليه السلام فقال يا اخا اهل البصرة بلغني انك
فستوايت من كتاب الله على غير ما انزلت فان كنت فعلت فقد هلكك
واستهلكك قال وما جعلت فداك قال قول الله عز وجل وجعلنا
بينهم وبين القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة وقدرنا السبيل في
بيننا البالي وانا ما اومنين ومحك كيف يجعل الله لقوم امانا ومناعهم
يسرق بمكة والمدينة وما بينهما وما اخذ عبد وقيل فقلت نفسي

من قبل

حديث چهاردهم

منه

ثم مكث ملتأماً وحي بيده الصدر وقال نحن القرى التي بارك الله فيها
قال جعلت فداك اوجدت هذا في كتاب الله ان القرى رجال قال نعم قول
الله عز وجل وكان من قرية عنك عن اخوتها ورسلها فحاسبنا بها حساباً
شديداً وعدنا بها عذاباً نكراً فمن الغداة على الله عز وجل الجحطان و
اليونسام الرجال فقال الرجال ثم قال جعلت فداك زدني قال قوله عز وجل
في سورة يوسف واستل القرى التي كافها والعجرات اقبلنا فيها من
احرمه ان يال القرية والعجرات الرجال فقال جعلت فداك فاخبرني عن
القرى الظاهرة قال هم شيعةنا بغية العلماء منهم ما بعدا شرهنا بن
فقالوا ربنا باعدين اسفارنا وظلموا انفسهم فجعلناهم اعداء فينا
كل مرقان في ذلك لا يات لكل صبار شكور ازاين حديث شريف فبعث
مقام وعلاوشان علماء شيعة في ميتوان برده در زمان غيبت مؤيد
شريع ودر شد طريق ميباشند ودر احتجاج طبرسي عليه الرحمة ورجله
حديثي از علي بن الحسين عليه السلام كه ميفرمايد تممت الغيبة بولاية
الثاني عشرون وصلى رسول الله والائمة من بعده بالانبا خلدان اهل زمان

غيبت

منه

غيبت الفاطميين بامامهم المنتظرين بظهوره افضل اهل كل زمان
لان الله نعم ذكر واعطاهم من العقول والافهام والمعرفة ما صار
به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة وجعله في ذلك الزمان بمنزلة الجاهل
بين يد رسول الله بالسيف اولئك المخلصون حقاً وشيعةنا اصفاً
والدعاة الذين الله ستر وجهر في الصلوة وفي الاجتماع عن الباقر عليه السلام
في حديث الجصير في هذه الآية قال بل فيها ضرب الله الامثال في القرآن
فحق القرى التي بارك الله فيها وذلك قول الله عز وجل فمن اقر بفضلنا
حب امرهم ان بانونا فقال وجعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا فيها قرى
ظاهرة والقرى الظاهرة الرسل والتفلة عننا شيعةنا وفصلنا شيعةنا
وقوله سبحانه وكفنا فيها السمر والتبر مثل العلم سبب فيها اللبنة واللبنة
مثل الناب من العلم في اللبنة والابام عننا اليهم في الحلال والحرام والقرى
والاحكام منين فيها اذا اخذوا عن معديها الله امر وان باخذوا عن
امين من الشك والضللال الحديث وعن التجار علي السلام انما اعني
بالقرى الرجال ثم تلايات في هذه المعنى من القرآن قبل فيهم قال نحن هم

الشيعة الذين هم شيعةنا في القرآن

قال

عَلَامُ ظُهُور

اجناب الكلي عن اسحق بن يعقوب انه ورد عليه من الناجية المقدسة
عليه محمد بن عثمان واما علة ما وقع من الغيبة فان الله عز وجل يقول
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْهَسْرِ
مِنْ بَابِ الْأَوْقَعَتْ عَنْقِدَ بَعْدَ الظَّاهِرَةِ زَمَانَهُ وَأَنَّ الْخَوَجَ حِينَ أَخْرَجَ
وَالْبَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَائِفِ فِي عَنَقِي وَمَا وَجَدَ الْإِنْفَاعَ فِي غَيْبَتِهِ
فَكَالْإِنْفَاعَ بِالشَّمْسِ ذَاغِبَتِهَا عَنْ الْأَبْصَارِ التَّخَابُ لَا مَانُ لَا أَهْلُ
الْأَرْضِ أَنَّ الْقِيَمَ مَانُ لَا أَهْلُ السَّمَاءِ فَاعْلَقُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَالَا
يُعِينَكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عَلَى مَا قَدْ كَفَيْتُمْ وَكَثُرَ الدَّعَاءُ بِتَجْمِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ
ذَلِكَ فَرَجَكُمْ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ بِالْمَقْبُورِ عَلَى مَا تَبَعَ لِهَذَا مَجْلُوسٌ عَلَيْهِ الْوَجْهَ
وَرَجَارَ بَعْدَ أَنْ تَقْلَ جَنْدَ حَدِيثٍ مَعْبُودٍ وَتَمَثِيلٍ وَتَشْيِيرٍ غَيْبَتِ
الْخَضِرَتِ بِغَيْبَتِ أَفْئَابِ رُجُوهٍ ذَكَرَ كَرْدَهُ مِنْ جِلْدِهِ مَكُونِ بَدَانِ نَوْرِ الْوُجُودِ
وَالْعَالَمِ وَهَذَا يَصِلُ إِلَى الْخَلْقِ بِوَسْطَةِ أَنْ ذُبْتُ بِالْأَخْبَارِ وَالْمُسْتَفِضِ
أَقَمِ الْعِلَلُ الْغَائِبِيَّةَ لَا يَجَادُ الْخَلْقُ فَلَوْلَا هُمْ بِصِلِ نَوْرِ الْوُجُودِ إِلَى غَيْرِهِمْ
يُرَكِّبُهُمْ وَالْإِسْتِغْفَاعَ فِيهِمُ وَالتَّوَسُّلَ إِلَيْهِمْ بِظُهُورِ الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ عَلَى

عن تفسير النجاشي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا أيها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالهسار من باب الأوقع في عنق بعد الظاهر زمانه وأن الخوج حين أخرج ولا بيعته لأحد من الطوائف في عنقي وما وجد الانتفاع في غيبته فكان الانتفاع بالشمس ذابتها عن الأبصار التخاب لا مان لا أهل الأرض أن القيوم مان لا أهل السماء فاعلقوا أبواب السؤال عالا يعينكم ولا تتكلفوا على ما قد كفيتم وكثر الدعاء بتجميل الفرج فإن ذلك فرجكم والسلام عليكم بالمقبور على ما تبع لهذا مجلس عليه الوجه ورجار بعد أن تقل جند حديث معبود وتمثيل وتشير غيبته الخضرت بغيبته أفئاب روجه ذكر كرده من جلده مكيو بدان نور الوجود والعالم وهذا يصل إلى الخلق بوسطه إذ ثبت بالأخبار والمستفيض أقم العلة الغائبية لا يجاد الخلق فلولا هم بصل نور الوجود إلى غيرهم ويركهم والاستغفار فيهم والتوسل إليهم بظهور العلوم والمعارف على

الخلق وبكشف البلايا عنهم فلولا هم لاستحق الخلق بقبائح أعمالهم أنواع
العداب كما قال نعم وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم ولقد جربنا أهلها
لأنخصيها ان عند انغلاق الأمور وأعضاء المسائل والبعد عن جيبها
الحق تعالى وانسداد أبواب الفضل استشفعنا بهم وتوسلنا بانوارهم
فبقدر ما يحصل الارتباط المصنوع بهم في ذلك الوقت تنكشف تلك الأنوار
وهذه أماني لمن أحل الله عن قلبه بنور الإيمان وقد مضى توضيح ذلك
في كتاب الأمانة الثاني كما ان الشمس المحيية بالتخاب مع انتفاع الناس بها
ينظرون في كل ان انكشف التخاب عنها وظهورها ليكون انتفاعهم بها
أكثر فكذا لك في أيام غيبته ينظر المخلصون من شيعته خروجها وظهورها
في كل وقت وزمان ولا يبتسون منه الثالث منكر وجوده مع
وفور ظهوره واناره كنكر وجود الشمس ذابتها التخاب عن الأبصار
الرابع ان الشمس قد تكون غيبته في التخاب صلي العباد من ظهورها
لم يغير حجاب فكذلك غيبته أصلي لم في تلك الأزمان فلذا اغاب عنهم
الخامس ان الناظر إلى الشمس لا يمكنه النظر إليها بارزاً وعن التخاب

عن النجاشي عن اسحق بن يعقوب انه ورد عليه من الناجية المقدسة علي بن محمد بن عثمان واما علة ما وقع من الغيبة فان الله عز وجل يقول يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالهسار من باب الأوقع في عنق بعد الظاهر زمانه وأن الخوج حين أخرج ولا بيعته لأحد من الطوائف في عنقي وما وجد الانتفاع في غيبته فكان الانتفاع بالشمس ذابتها عن الأبصار التخاب لا مان لا أهل الأرض أن القيوم مان لا أهل السماء فاعلقوا أبواب السؤال عالا يعينكم ولا تتكلفوا على ما قد كفيتم وكثر الدعاء بتجميل الفرج فإن ذلك فرجكم والسلام عليكم بالمقبور على ما تبع لهذا مجلس عليه الوجه ورجار بعد أن تقل جند حديث معبود وتمثيل وتشير غيبته الخضرت بغيبته أفئاب روجه ذكر كرده من جلده مكيو بدان نور الوجود والعالم وهذا يصل إلى الخلق بوسطه إذ ثبت بالأخبار والمستفيض أقم العلة الغائبية لا يجاد الخلق فلولا هم بصل نور الوجود إلى غيرهم ويركهم والاستغفار فيهم والتوسل إليهم بظهور العلوم والمعارف على

ص ۷۷

ربما عني بالنظر اليها الضعف الباصرة عن الاطاحة بها فكذلك الشمس
 ذات المقدسة ربما يكون ظهوره اختلاصا لهم ويكون سببا لغمام
 عن الحق وتحمل صائرهم الايمان به في غيبته كما ينظر الاناس
 الى الشمس من تحت السحاب ولا يتضرر بذلك السائد
 ان الشمس قد يخرج من السحاب بنظر اليه واحد دون واحد فكذا ينظر
 في الامم غيبته لبعض الخلق دون بعض التابعين لهم كالشمس في غروبها
 وانما لا ينفع بهم من كان اعني كاستور في الاخبار قوله نعم من كان في هذه
 اعني هو في الآخرة اعني فاضل سبيلا الثامن ان الشمس ان شعاعها
 تدخل البيوت بقدر ما فيها من التوازن السبايلك وبقدر ما يرتفع
 عنها من الموانع فكذا الخلق انما ينفعون بانوار هذا بهم بقدر ما يرتفع
 الموانع عن جوانبهم ومشاعرهم التي هي وازن قلوبهم من الشهوات النفسانية
 والعلاقات الجسمانية وبقدر ما يدفعون عن قلوبهم من الغواشي الكشفية
 الهولانية الى ان يلتهى الامر بالبحث يكون بمنزلة من هو تحت السماء يحيط
 به شعاع الشمس من جميع جوانبه بغير حجاب فقد فتح لك من هذه الجنة

يكافؤن كاياديدك
 دليل زندقه واثم
 چينست او در جوار غنى
 كلامك هذات

الروحانية

علامت ظهور

الروحانية

ص ۷۸

ثمانية ابواب ولقد فتح الله على تفضله ثمانية اخرى تضيق العبارة عن
 ذكرها عتد الله ان يفتح علينا وعليك في معرفتهم الفياض كل باب الفياض
دركم ثاقب ازارشاد شيخ مفيد
 مرويت ان حضرت صادق عليه السلام كرم الله وجهه فرمود هرگاه قائم عليه
 السلام خرج كرد سركم ميكد بعدل ومرتفع ميشود در ايام او
 وامن ميشود با او واهلها وبيرون مياورد زمين بر كان خود را و
 ميگردد هر حق بسوء اهل ان حق وبله نيماند اهل دين مگر آنكه اظهرا
 اسلام كنند واعتراف نمايند بايمان در مجلس سبز ودم بخار ودر
 حديث طويل از حضرت صادق عليه السلام كه ترجمه نقل ميشود
 ان حضرت فرمود پس چون حق را ديدي كه ميضحمل شد واهل حق از مينا
 رفتند وديدي كه جروسنم شهر را وافر كرفت وقران را ديدي كه گنه
 كرد بد بغي ميكن باحكام ان عمل نكرد وپاره چيزها در قران احداث
 نمودند كه اصلا اها در قران نپشت واز اموال نفس خودشان تو
 نمودند ودين را ديدي كه منقلب كود بد چنانكه اب منقلب ميشود

ديك

دین که اصل باطل بر اهل حق بلند نموده غالب شدند و دین که شتر
اشکار کردید که ازان می کرده نمیشود و اصحاب شرع و معد و ودا شدند
میشوند و دیده که فسق ظاهر شد مردان بر زبان و زبان بر زبان و کفا
نمودند و مؤمن را ساکت دین بنوعیکه سخنش مقبول نمیشود و دین
که فاسق دروغ میگوید دروغ و افترا و برادر برادر نمیشود و گو
دین که بر زکر احضار میشود و دین که از خام قطع شد و بر پیش از دین
که مبدع هر چیزی را که زفا میدهند و دیده زبان و اگر زبان
جفت میشوند یعنی سخن میکنند و مرد را دین که در طاعت الهی
میکند و ایش از اساتیر از این عمل نمیکنند تا اینکه بفرمانند
دین که همسایه خود از بیت میکند و او را مانع ازان نیست و دین
که فاسق در چیزهایی که خدا افشاء و ست ندارد در میان خلایق
قوی و پسندیده شده است و راه خبر را دین که منقطع و راه شر
مسلول و کشاده است و بیت الله را دین که از نزد خایع معطل شد
و خلایق را بتو زیات ان امر میکنند و مرد را دین که کتزان اوان

فان افکار غایبه و ضمنی خدا
و من علامه طالع و علم بالحق
یعنی باینکه حق را نمیشود
بکار بلای طراز و عقده
خالد الکرم عید بنده خدا و
خلایق من نالو و سفند و مایه
پیغمبر و خروج العید و خلاصه
سازان و قتل و ماله و غلبه
العیاذ بالله و السلام و غلبه

پس میباشد و زراد دین که همیشه از پیش است و زنان را دین که
مانند مردان برای خود مجالس میارایند و دین که صاحب مال از خدا
ایمان عزیز تر شد و در باخوردن اشکار کردید بنوعیکه بر یا خورنده
نکردند و احکام دین را دین که با رای خواهش نفس استیضا میشود
و قرآن را احکامش معطل کردید و حکام را دین که در حکم شده
گیرند و دین که مال بسیار میدهند تا حکومت بگیرند و دین که
مرد در سهولت و رفعت کشته میشود و دین که سوخت خوردن بخدا
از راه دروغ بسیار کردید و قمار بازی ظاهر و آشکار شد و شراب
دین که اشکار فروخت میشود و هیچ منع کننده ان پیدا نیست و
و لعب را دین که اشکار شد بنوعیکه خلایق بران میگردند و کعبه از
ان منع نمیکند و کعبه قادر بر منع نمیشود و مرد شریف محرم را دین که
ذلیل میکند کعبه که ان مرد شریف از سلط او میترسد و محبت ما را دین
که بدار الشرع حاضر میشود و شهادتش مقبول نمیکرد و دین که بعضی
و دروغ و رفعت میشود و دین که شنیدن قرآن بر خلایق کران

کردید و شنیدن سخنان حق و باطل سهل و آسان و مناسبه را دیدید
که بعضی ایداش از ترس از بیت زبان و آکرام میکند و حد و راه را
دیدید که معطل گردیده و در آنها خواسته های نفسانه عمل شده و دیدید
که سخن جبری اشکار گردیده و ظلم را دیدید که اشکار شده و غیبت علیج
شمرده میشود و پادشاه را دیدید که کافر و مؤمن هر دو را ذلیل میکند
و خوار را دیدید که بر آلتا و غلبه شد و مرد را دیدید که معیشتش بیک کردن
پنهان با نواز و میبکند و دیدید که در بختن خون فاسهل و آسان انگاشته
میشود و نماز را دیدید که حقیر و خفیف انگاشته شد و مرد را دیدید
که مال بسیار دارد و از وقتیکه مالک بان شده هیچ زکوة از انداد
و دیدید که خرج هرج بسیار شد و مرد را دیدید که شب میکند و زحاکم
عاشق است و صبح میکند در حالت مستی بکار و مکرر اغشاء نمیکند
و فقه را دیدید که احکام شرعیت را برای غیر دین مانند طلب دنیا و
جاه پاد میکند و خلافت را دیدید که بر سر جمع شده اند که بر دیگران غلبه
کرده و نا اینکه مبرواید مردم را دیدید که گونا می شود بچیز بمرو و امر

میکند و از منکر فی در انحال کسی که پایش خود را با و بچین کند است
بر میخیزد بتودی میرود با و میگوید این سخن را بچین سخن حق را که گفته
و امر بیرون و فی از منکر موضوع است از تو بچین تو گفته از زبان تو
ساخت اند که گفتن اینگونه سخنان در از زمان عیب عار میشود و در
هر سال دیدید که بدعت و شر و انشا ایست تر است از آنچه سال پیش
و خلافت را دیدید که مناعت نمیکند مگر با غیبا تا مبرواید پادشاه
دیدید که غلات را جمع میکند و نکه میدارد تا بقیت اعلا بفر و شد
و دیدید که خلافت در ترک امر بیرون و فی از منکر و ترک دینداری
کردن همه بر او شده اند و دیدید که همه منافقان صاحب فر و غلبه شد
با اینکه صاحب ضرورت دولت گردیدند با اینکه بسا و سخن میگویند
سخنان شان مقبول میشود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند
اگر سخن بگویند سخنان شان مسموع نمیشود و دیدید که مساجد پر شد
از کسانی که از خدا نمیدرسد برای خوردن گوشتها که اصل حق بچین است
جمع شده اند و قاضیان را دیدید که بخلاف امر الهی میگویند و حکام

اخبار در علاقه ظهور

ص ۱۷۴

و بعضی بگویند بعضی بگویند شهادت دهد عرض کردم که بنابر این در
ان زمان خبر نمیشد فرمود هم خبر نمادان وقتست زیرا که در آن
زمان قائم علیه السلام ظهور میکند و همه آنها را بر مبداء
و نیز در همان کتاب از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مروریست
که فرمود در روز قیامت خروج میکند هر کس که نامش نام پیغمبر است
از پیغمبران و خلافت با طاعتش شناسایی میکنند و مشرکان و قوت
از تو می بینند بجز آنکه کوهها از ایشان پر میشود و نیز در
ان کتاب روایت است که شخصی از ابی الحسن علیه السلام پرسید فرج کی
خواهد بود فرمود و وقتی که بید قهله قیس از مصر رسید قهلهای
کند در خراسان بجنبش آیند الحدیث و نیز در بخارا از خیار انصاری
از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که
مهدی علیه السلام از ما است در وقتی که در دنیا هیچ مرجع
گردد و قیامت هاست بمید بر گردند و قوت یابند و از ما
بستر شدند و بعضی اموال بعضی دیگر را غارت نمودند و بزرگ

و نیز در بخارا از ابن سنان روایت کرده
که آنحضرت از خیار بن عبد الله
پرسید فرمود که با عجم از این
در مسجد کوفه فرجه ها زده اند
طریق که از این فرجه ها از این
میکند الحدیث

حدیث شریف

ص ۱۷۵

کوچک رحم نکند و کوچک بزرگ تعظیم و توقیر نماید و این وقت
خداوند عالم مهیئ ما را که نوازه هفتمین حصه از امام حسین علیه السلام
بر میانگذازد و حصارها و قلعه ها محلات و دوطایه قتل شده را
فتح میکند و در آخر زمان در میان رکن و مقام قیام میکند چنانچه
من نمودم در اقل زمان و زمین را بر اعدا میکند چنانچه بر اعدا
جور کرده در خم کتاب حدیث شریف بنظر رسید ثبت و از دهانه
ذکر فضائل مناسب ردد و باین وسیله این کتاب مصداق خاتم است
کرد بدو در مجلد هفتم بخارج کتاب المختصر الحسن بن سلمان روی
بنظیر مولانا ابی حمزه العسکری ع لود بالله من قوم خد فواحشک الکتاب
و نسوا الله رب الارباب و التقی و ساء الکوفه و موافق الحساب لظفر
الطامة الکبر و نعم دار الثواب فحق التمام الاعظم و فیما التی و الاول
والکرم و نحن منار الهدی و العروة الوثقی و الانبیاء کانوا یقبسون من اوقاف
و یقنقون انارنا و سبطه حجة الله علی الخلق بالتبیین السؤل الاظهار
الحق و هذا خط الحسن بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن

الحسن

حديث شريف

الحسين بن علي ابر المؤمنين وروى انه وجد ايضا بخطه ما صورته قد
 صعدنا ذرية الحفايق باقدام البتة والولاية وتوزنا سبع طبقات البتة
 والولاية فغن لبوث المغي وغوث اللد وطعان العدة وفيها السيف
 الفلم في العاجل ولواء الحمد والموض في الاجل واسبغ الخلفاء الذين و
 خلفاء النبيين ومصابيح الامم ومفاتيح الكرم فالكلم البس حلة الاصطفا
 لنا عهدنا من الوفاء وروح القدس في جنات الصاعورة ذاق من حدائقنا
 الباكورة وشبغنا الفضة التاجية والفرقة الزاكية صاروا النار و
 وصونا وعلى الظلمة الباعونا وسبغنا بنابيع الجوان بعدل
 التبر ان لنام آ لم وظه والطوايب من التين وهذا الكتاب روي من
 در الرحمة وقطرة من بحر الحكمة وكتب الحسين بن علي العسكري في سنة
 اربع وخمسين ومائتين اللهم فضلك رجاء وكرمك ملائكة لا تملح الخلق
 به الجحش ولا طاعة له استوجب الرضوان الا لا اعفدت توجيد
 وعدلك واتحيت فضلك وتشفعت اليك بالية والصلوات على
 والده وهذا يقينه وثبات بينه وانت خير من تدع وقد امرنا بحفظ الوثائق

مر ١٧
 عن توفيق
 سبع طرائق باعلام
 الفتوة والهداية

ص توفيق
 خلفاء الدين وحلفاء
 البقيين

وسبغنا

ورد على وقت حضور مولد عند مسئلة منكر ونكير محمد وآله الطيبين
 تظاهروا وانت شفيعي يا ابر المؤمنين ثم يكره ولفه الفقير الراحم محمد
 ربيع الحق الحسيني الطيب الملبك حامدا وشاكرا والتاليم على ما يجمع

هذا كتاب لوبياع بوزنه

دو الكان البايغ مغبونا

اقل العباد كاتب بن نعمة بديع ظاهر من الخلق عبد الرحمن اعانه الله
 الانس والجان بعرض طالع كند كان وخالص حجتان مبره ساندانكا
 مستطاب كرتا مامدح ومنقبت بخضرت ولايت ماب وشناك دهل
 حجت وامايمان والذخايق معرفت ولي سحان است برامش فاضل
 ومطالع كند كان مباوك ومجهون بوده استدعاو الناس غا

از مهكي دارد في غرة شهر ربيع المولد من بهور
 هزار وبيست وبيست وبيست وبيست وبيست وبيست
 در مطبعه حبيبه افشار الحان
 مهاجر ما الاف الفقيه و
 الشاه ١٢٢٥



مسطور
 وادراك الله
 انما انت
 الذي
 وادراك الله
 من ربه
 كبره

التي

صفحہ	سطر	غلط	صحیح و سقیم	صفحہ	سطر	غلط	صحیح و سقیم
۳	۱۰	الخافین	الخافین	۸	۱۲	قرأ	دکر
۲۴	۱۰	فما بقی	فما بقی	۲۴	۱۳	ج	ح
۲۵	۲	طایفہ آباء		۲۵	۶	م	سلام الله علیہ
۲۵	۱۰	انہ یقال	انہ یقال	۲۸	۹	روزخرا	روزخرا
۴۸	۴	بن	بن	۴۸	۱۰	غسل	غسل
۴۸	۱۴	محمرة	محمرة	۸۲	۳	قفل	قبل
۵۹	۴	جمع کثیر	جمع کثیر	۵۹	۸	قبلا	قبلا
۵۹	۹	فعلا	فعلا	۵۴	۶	ابن	عن ابن
۵۵	۴	یقفوا	یقفوا	۵۹	۴	جمع	جمع
۵۹	۸	قبلا	قبلا	۶۲	۹	وبیل	زبیل
۶۳	۱۳	او	و	۶۸	۱۴	منوبید	منوبید
۷۲	۵	هذه	هذا	۷۶	۱۴	ما	ماه
۷۹	۱۰			۸۰	۸	الفرات	الفرات
۸۰	۹	ناضب	ناصب	۸۲	۵	علیم	بکریا بد
۱۱۴	۵	شیت	شدت	۱۲۹	۴	اردات	ارادت
۱۲۹	۸	المو	لمو	۱۳۵	۶	ایشان	فریکان
۱۶	۵	قریبا	قریرها	۱۶۸		دوسط اول	الحاشیہ
۱۷۱	۲		دی	۱۷۵	۶	حد	حد
۱۷۶	۷	ردا	ردا	۱۱۸	۲	کرفت	معرفة
۱۳۰	۷	بها	ها	۱۵۵	۴	کاف	کاف
۱۵۵	۳	المجته	التار	۳۸	۱۴	اطفاء	اطفاء

